



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه علمی، تحقیقاتی، فرهنگی و نشری «موسسه امام خمینی» در تبریز

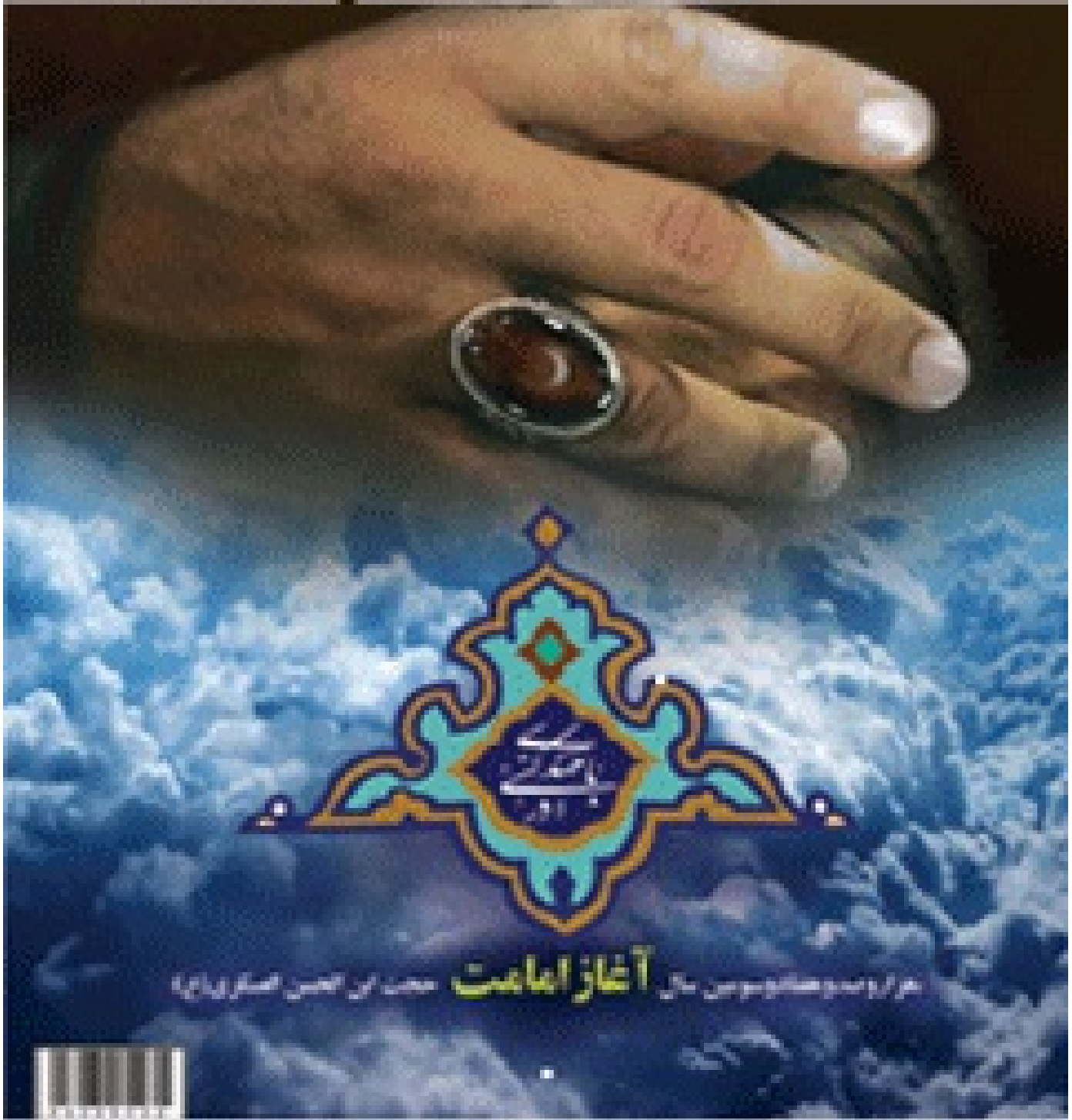
موسسه

شماره ۶۴

ماهنامه



موسسه علمی، تحقیقاتی، فرهنگی و نشری «موسسه امام خمینی» در تبریز



موسسه علمی، تحقیقاتی، فرهنگی و نشری «موسسه امام خمینی» در تبریز **آغاز امامت** حضرت ابن العسکری (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۶۴

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۶۴
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۶۴ - خرداد ۱۳۸۵
۷	شعبده رسانه ها
۸	امام مهدی، غیبت و چایگاه ما
۱۵	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی
۱۷	سیمای حضرت مهدی (ع) در کلام نبوی (ص)
۱۹	جهان تو را می خواهد
۲۰	معجزات امام مهدی (ع)
۲۳	ماسون‌ها و مصر باستان
۲۷	غرب و آخرالزمان - ۳
۳۲	تبیین امامت در پرتو قرآن و عترت
۳۷	معرفی کتاب
۳۷	آن روز تابستان
۳۹	یک گلایی برای تو
۳۹	مسیح حقیقی
۴۰	پیمان بامدادی
۴۱	اندکی صبر
۴۱	نامه ای به یک دوست
۴۲	لابی یهود
۴۴	ای مردم!...
۴۸	جمعه های انتظار

- عطر بهشت ۴۹
- راز طول عمر ۵۰
- پله‌های احساس ۵۱
- رویای صادق ۵۱
- پرسش شما، پاسخ موعود ۵۴
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۵۶

ماهنامه موعود ۶۴

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۵ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۶۴ ماهنامه موعود - خرداد ۱۳۸۵ / ماهنامه موعود ناشر چاپی : ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

شماره ۶۴ - خرداد ۱۳۸۵

شعبده رسانه ها

بمباران اطلاعات، بهترین مخفیگاه اطلاعات خاص است. نهان کردن در آشکاری تمام. اشتغال روزمره و گستره اخبار، به کسی مجال تأمل و پرسش جدی نمی‌دهد. در چنین وقتی است که زیرک‌ترین و مکارترین اشخاص می‌توانند بی‌آنکه دچار حیرانی و سردرگمی شوند، بریده و جدا از دیگرانی که جملگی گیج و مات‌اند، به کار و بار ویژه پردازند؛ بر حجم و گستره بمب‌های خبری بیفزایند و آنگاه در موضعی بلند، جنگ و جدال قبیله‌ها و اشخاص را تماشا کنند و از ته دل به بزرگی بلاهت جمعیتی کثیر بخندند. و این شعبده بزرگ عصر ماست. رگبار بی‌وقفه اطلاعات چون بارش گرمسیری، دید را محدود می‌کند، شتاب و عجله به جان می‌ریزد و خیلی چیزهای ریز و درشت را از نظر دور می‌سازد. استفاده از تعبیر «انفجار اطلاعات» برای توصیف این وضع، بی‌ربط نیست. در وقت بمباران و انفجار، برای هیچ‌کس مجال تأمل، بردباری و تفکر نمی‌ماند. حتی در چنین وضعی آدمی امکان درک جایگاه و موقعیت استقرار خود را از دست می‌دهد تا چه رسد به امکان کشف علت و عامل انفجار، گستره ویرانی و یا میزان مرگ و میر افراد. بمباران اطلاعات همین وضع را ایجاد می‌کند. در حالی که در گرداب اخبار و اطلاعات غرقیم، بی‌خبریم. از بسیاری جریانات و وقایع غافلیم. درباره آنها بی‌اعتناییم. جهات را نمی‌شناسیم و درباره اطلاعات تأمل و تفکر نمی‌کنیم. بنابراین است که کسی مجال مطالعه و تحلیل و در نتیجه تفکر نداشته باشد. انفجار و بمباران اطلاعات ساده‌ترین طریق سانسور و بی‌خبر نگه‌داشتن است. رگبار اطلاعات، ذهن‌ها را چنان مشوش می‌سازد که در آن میانه، خبری خاص و واقعه‌ای ویژه مستور می‌ماند. از قدیم گفته‌اند: بهترین محل اختفای اشیاء، آشکار نگه‌داشتن آنهاست. در موضعی پیش چشم، جایی که هیچ‌کس تصورش را هم نمی‌تواند بکند. بمباران اطلاعات، بهترین مخفیگاه اطلاعات خاص است. نهان کردن در آشکاری تمام. اشتغال روزمره و گستره اخبار، به کسی مجال تأمل و پرسش جدی نمی‌دهد. در چنین وقتی است که زیرک‌ترین و مکارترین اشخاص می‌توانند بی‌آنکه دچار حیرانی و سردرگمی شوند، بریده و جدا از دیگرانی که جملگی گیج و مات‌اند، به کار و بار ویژه پردازند؛ بر حجم و گستره بمب‌های خبری بیفزایند و آنگاه در موضعی بلند، جنگ و جدال قبیله‌ها و اشخاص را تماشا کنند و از ته دل به بزرگی بلاهت جمعیتی کثیر بخندند. جمعیتی که همه بازی‌ها و شوخی‌ها را جدی گرفته و بدان مشغول است و جان و مال خود را رهن آن همه می‌سازد و در مقابل، همه امور جدی را گمان و خیال و شوخی می‌پندارد و از حاشیه آنها می‌گذرد. و این شعبده بزرگ عصر ماست. شاید از همین روست که ساکنان امریکا در زمره ابله‌ترین مردمانند. در جهان شعبده‌بازان، جدی‌ترین تصمیمات و طرح‌ها با ساده‌ترین و گاه ابلهانه‌ترین شیوه‌ها بیان می‌شوند و مضحک‌ترین موضوعات، با جدی‌ترین شیوه‌ها تبلیغ. بگذریم... در میان انبوهی از خبرها، خبری ساده مثل خبر چاپ یک کتاب معمولی و بازاری منتشر شده بود: انجمن جغرافیای ملی امریکا در واشنگتن از نسخه‌ای قدیمی از انجیلی رونمایی کرده است که تحریر آن به «یهودا» نسبت داده می‌شود. به نوشته این انجیل، یهودا به خواست

عیسی مسیح محل اختفای او را به اطلاع مأموران امپراتوری روم رسانده بود... یهودا در این انجیل می‌گوید: «مسیح به طور خصوصی از او خواست تا محل حضور او را به رومیان خبر دهد تا به این وسیله زمینه عروج او فراهم شود...». به همین سادگی که خبر خواننده می‌شود. بی‌تردید این خبر در نزد جستجوگران شبکه جهانی اینترنت که خود را مواجه با میلیون‌ها خبر در لحظه‌ای مواجه می‌بینند، از خبر «سهمیه‌بندی بنزین» مهم‌تر نیست. و حتی از معرفی بهترین‌های جشنواره فیلم کن هم بی‌ارزش‌تر است. خبری در قد و قواره پیروزی یک تیم دسته سوم فوتبال در شهرستان تنکابن... اما حقیقت ماجرا چیز دیگری است. سازی است که صدایش را بعداً خواهید شنید. طی دو هزار و اندی سال گذشته، کابوس مصلوب ساختن حضرت عیسی مسیح (ع) (بنابر روایت نصاری) به دست رومیان اما با خیانت یکی از حواریون به نام «یهودا اسخریوطی» بنی‌اسرائیل را رها نساخته است. دره وحشتناکی که هیچ چیز قادر به پر کردن آن و کم کردن میزان خشم و کینه نصاری درباره بنی‌اسرائیل به عنوان خائنان به مسیح، پیامبر خدا و سپردن ایشان به تیغ جلادان رومی نبوده است. نباید از خاطر برد که ظهور مسیح (ع) و حتی جدا شدن پای ایشان از زمین حامل پیام مهم دیگری نیز بود: «دوره فاعلیت دین یهود به سر آمده و مسیحیت آغاز دوره فاعلیت آئینی نو و نسخ آئین پیشین است». تداوم حیات این خاطره - توطئه مصلوب ساختن حضرت مسیح - و بقای کین نصاری علیه بنی‌اسرائیل، از یک سو تیغ اتهام «پیامبرکشی» را همچنان بر گردن این قوم نگه می‌دارد و از دیگر سو، موضوع «ختم و نسخ فاعلیت یهودیت» را در سایه بعثت حضرت مسیح به رخ آنها می‌کشد. دو موضوع مهم که تمامی حیثیت و بهانه را برای تداوم حیات فرهنگی از بنی‌اسرائیل اخذ می‌کند و البته، در این میان، بیشترین خسارت متوجه «اشرار یهود» می‌شود چه آنها، به بهانه و به اتکای استمرار دوره فاعلیت یهودیت و ضرورت حضور در میدان، جمله پیروان حضرت موسی کلیم‌الله (ع) را بازیچه هوس‌های مزورانه خود ساخته. و مجال سلطه‌جویی خود را در آرزوی دستیابی به سلطه جهانی گسترده کرده‌اند. طی دو هزار سال گذشته - واسپس بعثت حضرت مسیح (ع) - بنی‌اسرائیل بیشترین هم‌خود را مصروف مباحث زیر ساخته است: ۱. رفع اتهام پیامبرکشی از بنی‌اسرائیل. ۲. پایان بخشیدن به نفرت و کینه مسیحیان از بنی‌اسرائیل. ۳. صورت فعال دادن به آیین منسوخ یهود. ۴. استحاله تدریج عموم ملل و فرهنگ‌ها در سایه فرهنگ ماتریالیستی و لذت‌جویی. در دو نقطه عطف مهم تاریخی، گام‌های بزرگی برای نیل به همه یا بخشی از مقاصد سابق‌الذکر برداشته شده است. گام‌هایی که بی‌شک جمع‌کثیری از مردم ساده و صمیمی پیرو آن دو آیین از آن بی‌اطلاع‌اند. • گام اول توسط «پولس قدیس» برداشته شد. • گام دوم را «مارتین لوتر» برداشت و با هدایت پروتستان‌ها و ایجاد شعبه‌ای جدید در مسیحیت زمینه تولد جریان «مسیحیت یهودی» را فراهم آورد. • و گام سوم را «انجیل نوظهور یهودا اسخریوطی» برداشته است. همان خبر ساده و معمولی. می‌بینید که چشم‌ها به سادگی در میان بمباران اطلاعات از خبری مهم غافل می‌شود. • در این انجیل نوظهور - بخوانید مجعول - یهودا از خود رفع اتهام می‌کند. گناه مصلوب شدن را به گردن مسیح (ع) می‌گذارد و خود را مبرا می‌شناسد و در ادامه، بنی‌اسرائیل از اتهام وا می‌رهد. • مسیحیت و ام‌مدار یهودا می‌شود چه، این یهودا است که با فداکاری به عنوان حواری صادق، مسیح را در رسیدن به مدارج عالی - عروج به آسمان - یاری می‌دهد. • «تهدید» بنی‌اسرائیل را تبدیل به «فرصت و تحیب» می‌سازد تا امکان ادامه سیاست و عمل مزورانه «اشرار یهود» فراهم شود. چیزی که امروز صهیونیست جهانی برای ادامه حیات سلطه‌جویانه بدان نیازمند است. • زمینه وحدت و یگانگی جهان مسیحی و صهیونیست‌ها را فراهم می‌سازد تا در برابر دشمن واحد، یعنی مسلمین قرار گیرند. اجازه می‌خواهم عرض کنم امروزه، صهیونیسم بزرگ‌ترین خطر برای مؤمنان به آئین موسی کلیم‌الله است حتی اگر خود این نکته را باور نیاورند. در عصر انفجار و بمباران اطلاعات، هوشمندانه زیستن بسیار سخت است. از کجا که امروز یا فردا نامه‌ای از ابن ملجم و یا معاویه و حتی شمر کشف نشود و راز شهادت ائمه دین (ع) را با قرآنی جدید بر ملا نسازد؟... سردبیر

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین حبیب‌الله رهبر حضرت حجت الاسلام و المسلمین شیخ حبیب‌الله رهبر از جمله کسانی هستند که روح و عشق و پیوند با حضرت مهدی(ع) را در میان جوانان شهر اصفهان خاصه طلاب حوزه علمیه ترویج می‌دهند. ایشان مدت ۱۵ سال در تحصیل سطح خارج فقه از محضر آیات عظام گلپایگانی، شیخ هاشم آملی، مرتضی حائری یزدی و وحید خراسانی، و در آموختن فلسفه از درس خواجه انصاری شیرازی و حاج آقا رضا صدر بهره گرفته‌اند. این مدرس اخلاق در حال حاضر به تدریس فلسفه و معارف و تفسیر قرآن در حوزه علمیه اصفهان مشغول و عهده‌دار مسئولیت سازمان تبلیغات اسلامی ذوب آهن می‌باشند. و حتی در آنجا هم کرسی درس را تشکیل داده‌اند و خارج فقه تدریس می‌نمایند. جلسات ایشان با نام و یاد حضرت امام زمان(ع) شروع و خاتمه می‌یابد و اشک روان مشتاقان در پای منبر و درس ایشان زینت بخش جلسات می‌باشد. این همه موجب بود تا به گفت و گویی صمیمانه با ایشان بنشینیم که حاصل آن را به حضور خوانندگان محترم موعود تقدیم می‌کنیم. لطفاً در ابتدا برای ما درباره وجود حضرت مهدی(ع) و باور به ایشان بفرمایید که چرا این موضوع در زمره ضروریات دین اسلام است؟! مسئله وجود مقدس امام زمان(ع) از ضروریات اسلام است، اینکه می‌گوییم از ضروریات اسلام، نه از ضروریات شیعه، یعنی همه فرق اسلامی، متفقند که در آخرالزمان مهدی موعود(ع) خواهد آمد. حتی از آیات قرآن استفاده می‌شود که مهدی، مخصوص اسلام نیست و وجود مقدس امام زمان(ع) مهدی امم است. امت‌های دیگر هم وعده آمدن مهدی(ع) را در آخرالزمان خبر داده‌اند از جمله آیه‌ای که در ابتدا آمد. بنابراین تمام پیغمبران صاحب شریعت و غیر صاحب شریعت، آنهایی که مروج شریعت قبلی بوده‌اند، در آخر به امت‌هایشان وعده می‌دادند که اگر آن آرمانی که ما در نظر داشتیم تحقق پیدا نکرد در آخرالزمان تحقق پیدا خواهد کرد. اما اعتقاد به این مسئله در اسلام مانند اعتقاد به پیامبر و امامان(ع) است. ما از کجا به وجود پیغمبر و ائمه(ع) علم پیدا کرده‌ایم؛ جز از راه تاریخ و روایات؟ ما که زمان پیغمبر را درک نکرده‌ایم، چطور وجود و بعثت پیامبر(ص) برای ما امری قطعی است. در مورد ائمه(ع) هم همان‌طور است که وجود ائمه دیگر(ع) را اثبات می‌کنیم که از راه تاریخ و روایات است. بیشتر از این مقدار در مورد امام زمان(ع) روایت داریم. حتی ما کتاب‌هایی داریم که قبل از ولادت امام زمان(ع) نوشته شده از قبیل غیبت نعمانی. اینها روایاتی را که پیغمبر درباره مهدی موعود(ع) خبر داده‌اند جمع‌آوری کرده‌اند و به صورت کتاب در آورده‌اند و در مورد اصل وجود امام زمان(ع) یک بحث است که امام چه نقشی در عالم هستی دارد. یک نکته این است که امام واسطه فیض است؛ یعنی فیض از مبدأ فیاض بدون واسطه لایق به ماسوی نمی‌رسد. و بر این مطالب دلیل عقلی و برهان فلسفی داریم. برای اینکه «أبی الله ان یجری الامور الا- باسبابها؛ خدا هر کاری را در این عالم با اسبابش انجام می‌دهد.» فیض هم از مبدأ فیاض باید یک واسطه و سببی باشد که شایستگی دریافت فیض را داشته باشد و بعد از گرفتن فیض به ماسوی برساند. از این ارتباط به ربط بین حادث و قدیم تعبیر می‌کنند. یک رابطی می‌خواهد که ماسوی را به قدیم (یعنی خداوند تبارک و تعالی) ارتباط دهد و این واسطه باید دو جنبه داشته باشد: یک جنبه «یلی الربی؛ از جانب پروردگار» که فیض را دریافت کند و یک جنبه «یلی الخلقی؛ به سوی مخلوقات» که فیض را توزیع کند. بنابراین اگر در دعاها و روایات ما آمده است: بيمنه رزق الوری و ببقائه بقیت الدنیا و بوجوده ثبتت الأرض و السماء. [به میمنت او خلایق روزی داده می‌شوند و به واسطه وجود او زمین و آسمان برجا ایستاده‌است]. همواره ما برای این مضامین برهان داریم که بالاخره باید یک رابطی باشد. بدون رابط نمی‌شود عالم طبیعت را با ربّ متعال ارتباط داد و وجود امام عمده‌ترین نقشش واسطه فیض است؛ «أین السبب المتصل بین الأرض و السماء. [کجاست آن عامل اتصال میان زمین و آسمان.] و اما اینکه گاهی به عنوان یک شبهه در اذهان القا می‌کنند که: چه کسی از ولادت امام زمان(ع) خبر داده جز یک زن به نام حکیمه خاتون؛ اینها مغلطه‌ای است که دشمنان اسلام و شیعه داشته‌اند. اصل ولادت را یک زن نقل نکرده. معمولاً، مخصوصاً در قضیه ولادت حضرت مهدی(ع) دشمنان در پی آن بودند تا نگذرانند آن مهدی که پیغمبر خبر داده بود به وجود بیاید، و مترصد بودند. و زمان‌های سابق معمولاً تنها زن قابله و کمک کاران او از کیفیت ولادت خبر داشته‌اند و پس از تولد اگر شخصیت مهمی بوده باشد همه شهر

می‌فهمیدند. پس درباره اصل وجود مقدس امام زمان(ع) روایات بی‌حد و حصری داریم که عرض کردم خیلی از آنها از طریق عامه و اهل سنت است و این مربوط به کیفیت ولادت است که در آن شب چه حادثه‌ای واقع شد، و آنرا حکیمه خاتون نقل کرده است. و چند جهت درباره امام زمان(ع) هست؛ یکی امکان طول عمر، چون از طرفی روایاتی داریم که فرموده‌اند: انکار کنید کسی را که مدعی رؤیت است، و از طرفی ما بسیاری از بزرگان خبر از تشریف به حضور آن حضرت(ع) داده‌اند. و اینکه جمع بین اینها چگونه است؟ گاهی جوانان ما از طول عمر حضرت مهدی(ع) می‌پرسند، چه پاسخی در این باره می‌شود ارائه کرد؟ مسئله طول عمر را اول باید ببینیم ممکن است یا ممتنع(غیر ممکن). قطعاً ممتنع نیست. وقتی ممکن شد، خدای متعال هم که قادر مطلق است، قدرت هم که به امر ممکن تعلق می‌گیرد بنابراین امکان طول عمر از نظر عقلی هیچ مشکلی ندارد. از نظر طبیعی و علوم روز هم که ثابت شده که اگر کسی آگاهی کامل به حفظ صحت، بهداشت، اسرار خوراک، و اسرار زیست‌شناسی داشته باشد، زنده می‌ماند. پیری یک امر عارضی است، یک علل طبیعی دارد. اگر کسی این علل طبیعی را پیشگیری کند، یعنی آشنایی کامل به حفظ صحت داشته باشد، دنیای علم می‌گوید چنین کسی ممکن است سالیان سال عمر طولانی بکند. و حتی دانشمندی می‌گوید که آن ملکه‌ای که در کندوی عسل است، زنبورانی که مأمور تهیه غذا هستند، شیرهای به نام «ژله رویال» برای ملکه درست می‌کنند. اگر غذاشناسی انسان به پای زنبور عسل برسد، ده‌ها هزار سال ممکن است عمر کند که بیشترش را جوان باشد، این را علم می‌گوید و خلاصه پیری چیزی جز فرسودگی سلول‌های بدن نیست و اگر کسی آشنایی کامل داشته باشد ممکن است از راه طبیعی نه از راه اعجاز عمرش طولانی بشود. این یکی، وانگهی می‌گویند «اقوی دلیل علی شیء وقوعه؛ یعنی قوی‌ترین دلیل بر وجود چیزی این است که واقع شده.» و در طول تاریخ گذشته ما معمرین(کسانی که عمر طولانی کرده‌اند) داشته‌ایم. افرادی که دو هزار و سه هزار سال عمر کرده‌اند. از نظر قرآنی اگر کسی به ما ایراد بگیرد ما می‌بینیم که خداوند راجع به حضرت نوح می‌فرماید، ۹۵۰ سال در قومش درنگ کرد و دعوت کرد، حالا- در چند سالگی به نبوت رسیده؟ راجع به حضرت یونس می‌گوید: «فلو لا- آنه کان من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون؛ یعنی اگر جزء تسبیح کنندگان نبود و بر ذکر یونسیه (لا إله إلا أنت سبحانک انی کنت من الظالمین) مداومت نداشت، در دل ماهی تا روز قیامت درنگ می‌کرد.» پس امکان طول عمر حتی تا قیامت در قرآن تصریح شده است. بنابراین نه از نظر عقلی، نه از نظر وقوعی مشکلی نداریم. در جلد ۱۳ بحارالانوار قسمتی اختصاص دارد به معمرین تاریخ. وانگهی طبق تصریح آیه قرآن ما اعتقاد داریم حضرت عیسی زنده است. خضر(عبد صالح) زنده است، و الیاس نیز زنده است. ما افرادی داریم که اینها چندین برابر عمر امام زمان(ع) عمر کرده‌اند. پس طول عمر مسئله‌ای غیر طبیعی نیست ولی مسئله‌ای است غیرعادی. اگر از نظر اعجاز بخواهیم؛ خدایی کاین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد؟ آیا در گذشته و در میان انبیا و اوصیای الهی(ع) سابقه غیبت از مردم را می‌توان سراغ گرفت؟ از نظر غایب بودن، به گونه‌ای که کسی در بین مردم باشد و زندگی کند و مردم او را نبینند یا نشناسند، باز در بین انبیا عده‌ای بوده‌اند که مدتی از چشم امتشان غائب بودند. حضرت موسی(ع) از وقتی که رفتند پیش حضرت شعیب(ع) از بنی اسرائیل خبر نداشتند. حضرت موسی بود، ولی از او خبر نداشتند. حضرت یوسف(ع) زنده بود، پدرش هم خبر داشت ولی نمی‌دانستند کجا است؟ این غیبت بود یعنی از انظار عده‌ای غایب باشند، ولو عده‌ای او را ببینند. حضرت صالح پیغمبر(ع) مدتی غایب شد که وقتی برگشت امت او، او را نمی‌شناختند. در میان اوصیای پیامبران نیز، حضرت موسی دوازده وصی داشتند که زن موسی با وصی اول او مخالف بود، مانند عایشه با حضرت علی(ع). و وصی دوازدهم نیز ۴۰۰ سال از انظار غایب بود. پس مسئله غیبت مشکلی نیست. وانگهی مگر مردم امام زمان(ع) را یکبار دیده‌اند که ببینند و بشناسند. حضرت(ع) قدرت ولایت دارد و تصرف در دید افراد می‌کنند. معروف است که می‌گویند شیخ بهایی انگشتی داشتند که وقتی آن را برمی‌گرداند کسی او را نمی‌دید و وقتی دوباره برمی‌گرداند همه او را می‌دیدند. خوب امام که حجت خداست نمی‌تواند در دید افراد تصرف کند؟ مثلاً من و شما امام زمان(ع) را ببینیم ولی نشناسیم. به صورت دیگری امام در جامعه

هستند ولی برای شناختن اولاً افراد باید یکبار امام را دیده باشند تا بشناسند. ثانیاً امام (ع) تصرف در دید دیگران می‌کنند. پس غیبت هم مسئله قابل ردی نیست که بگوییم چطور فردی ۱۲۰۰ سال زندگی کند و مردم او را نبینند؟ چرا عده‌ای دیده‌اند ولی همه ندیده‌اند، دیدن همه شایستگی و لیاقت می‌خواهد. اما درباره مسئله امکان رؤیت ما روایتی از خود امام زمان (ع) داریم به آن نماینده آخرشان «علی بن محمد سیمری» که فرمودند: بعد از این مرا نخواهی دید و کسی اگر ادعای مشاهده بکند «کذبوه؛ او را تکذیب کنید» او کذاب است. از طرفی ما می‌بینیم عده‌ای از بزرگان مثل سید بن طاووس، شیخ انصاری و مقدس اردبیلی که در ایمان و صداقت آنها کسی تردید ندارد، ادعا کرده‌اند که ما امام زمان (ع) را دیده و شناخته‌ایم. و جمع بین این دو این است که آنجا که حضرت (ع) به علی بن محمد می‌گویند؛ یعنی این گونه که تو مرا می‌بینی دیگر کسی مرا نمی‌بیند. یعنی به عنوان نائب خاص که از مردم پیغام می‌آوری و من پیغام می‌دادم رؤیت دیگر این گونه ممکن نیست ولی از آن طرف روایاتی هم داریم که خواص از موالی (شیعه و دوستان ما) در زمان غیبت می‌توانند خدمت حضرت برسند، بنابراین ادعای این بزرگان دلیل بر وقوع است. خود روایات تعبیر دیگری دارد، می‌گوید «من ادعی المشاهده» یعنی اینکه کسی بخواهد دکانی باز کند و عده‌ای را دور خودش جمع نماید. نوعاً کسانی بوده‌اند که حضرت را دیده‌اند یا شناخته‌اند اما اگر شخص دیگری متوجه شده، سپرده‌اند تا زنده‌ایم به کسی نگویند؟. چرا امام زمان (ع) به غیبت رفتند و اکنون باید غایب باشند؟ جناب خواجه نصیر طوسی در عبارت لطیفی در کتاب تجرید الاعتقاد می‌فرماید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا» یعنی وجود امام از جانب خدا لطفی است که امام در عالم تکوین واسطه فیض است. حالا نقش امام در عالم تشریح که چه اضافاتی از پشت پرده می‌کند و دل‌های مستعد را رهبری می‌کند خود بحثی است که نمی‌خواهیم وارد شویم. نقش عمده امام ولایت است و ولایت یعنی امام دل‌های مستعد را غیر مستقیم به سوی خدا سوق می‌دهد و تصرفش در دین و دنیای مردم لطف دیگر است. در این مورد دیده‌ایم یکی از مدارک احکام ما اجماع علما است و اجماع را هم ما وقتی حجت می‌دانیم که کاشف از قول معصوم (ع) باشد، یعنی به یک نحوی امام در بین آن اجماع‌کنندگان دخالت کند و اگر بر خلاف اتفاق کردند به عنوان یک مخالف نمی‌گذارند آن اجماع منعقد شود. ولی غیبتش از جانب ما است. ما شایستگی نداریم. ائمه دیگر (ع) که آمدند، افراد استعداد نداشتند یا عده‌ای اهل ظلم و جور و معصیت بودند بنابراین وقتی امام می‌خواست عدالت و احکام اسلام را پیاده کند مخالفت می‌کردند و ممکن بود در معرض خطر واقع شوند و به قتل برسند. کما اینکه ائمه دیگر (ع) ما یا مسموم شدند یا مقتول که فرمودند: «ما منّا إلا مسموم او مقتول». خدا می‌خواهد این آخرین حجت را نگهدارد تا افراد مستعد در آخرالزمان بیایند و قابلیت پیدا کنند و ضمناً عده‌ای مورد آزمایش و امتحان قرار گیرند. خود مسئله غیبت آزمایش است. یک وقت مثلی در مورد لیاقت افراد می‌زدند: اینکه لامپی سر کوچه بزنند، مردم بشکنند. لامپ دومی بزنند و باز بشکنند. لامپ سوم همین‌طور. اگر لامپ دوازدهم را هم بزنند مردم می‌شکنند. پس می‌گویند، حالا که شما لیاقت و شایستگی ندارید از نور استفاده کنید، ما آن را نگه می‌داریم تا وقتی رشد کنید و بتوانید از این نور استفاده کنید. اما چراغ هدایت است. وقتی مردم لیاقت ندارند، او را نگه می‌دارند تا وقتی لیاقت پیدا کردند و آشنایی و استعداد، آن وقت آن چراغ هدایت را می‌آورند بین مردم؟. آیا به عنوان مثال نمی‌شد که خداوند برای امام حفاظی قرار دهد تا به او آسیبی نرسد ولی در بین مردم آشکار و شناخته شده باشد؟؛ بالاخره لیاقت و شایستگی می‌خواهد. وقتی امام باشند، نور باشد ولی مردم نخواهند استفاده کنند، مانند شب پره است که از نور خورشید پنهان می‌شود. امام به قدرت الهی محفوظ هم باشند ولی چون عالم، عالم اسباب است و باید روی حساب اقتضا، عرضه و تقاضا باشد. آب را از نظر حکمت باید به آدم تشنه داد که قدر آن را می‌داند. وقتی کسی قدر آب را نمی‌داند، آب را به او دادن خلاف حکمت است. حکمت الهی ایجاب می‌کند که مردم باید آمادگی و لیاقت داشته باشند تا این آب حیات معنوی در اختیارشان قرار گیرد؟. یکی از القاب امام زمان (ع) در روایات لفظ حجت است. لطفاً در مورد معنا و مفهوم لغوی حجت توضیح دهید؟. حجت یعنی آنچه که دلیل است، اصلاً حجت به معنای دلیل است. «ما یحتجّ به؛ یعنی آنچه به

وسیله آن احتیاج می‌شود و دلیل آورده می‌شود. «امام حجت در بین مردم است. در قرآن داریم: «و لله الحجة البالغة». حجت یعنی یک انسان نمونه که به افراد دلیل تمام شود که می‌شود به طور انسانی زندگی کرد. می‌شود انسان ارتباط با خدا داشته باشد، می‌شود امانت راه، راستگویی راه، عدالت را رعایت کند و در تمام امور روی خط فرمان الهی حرکت کند. خب اگر دیگران بگویند نمی‌شود و ما نمی‌توانستیم امام حجت است، دلیل است و دلیل آنها را از کار می‌اندازد. مثلاً درباره غیر امام، ما می‌بینیم که آسیه زنی است، و زن فرعون است. اگر زنان دیگر در قیامت به خدا بگویند محیط اجازه نمی‌داد، ما می‌خواستیم پاکدامنی، تقوا، عدالت، عفت و عصمت را رعایت کنیم ولی محیط غالب بوده بر ما، خداوند، آسیه را به عنوان حجت به رخ آنها می‌کشد. یا مثلاً مؤمن آل فرعون را که اینها در زمان فرعون بودند و از اطرافیان او ولی ایمان آوردند. این دلیل آنها را که می‌گویند محیط ما را مجبور کرد از کار می‌اندازد، امام هم حجت است به این معنا که می‌تواند انسان زندگی کرد، هرچند که محیط نامساعد باشد، به این معنا حجت گفته می‌شود؟. با توجه به اینکه هر کس برای خود حجتی دارد، واقعی یا خیالی، بشر امروز در قرن بیست و یکم چه حجتی دارد، و با چه دلیلی می‌تواند احتجاج و استدلال کند؟ منظور شما زندگی صحیح اسلامی است. کلاً در زندگی بشریت عقل یک حجت است. حجت باطنی. منتها این حجت باطنی کافی نیست. زیرا اگر کافی بود ما دیگر نیازی به دین و پیغمبر و وحی نداشتیم. در زمانی که حجت ظاهر که امام معصوم (ع) است از انظار غائب است، نواب امام همان کار را انجام می‌دهند. یعنی ما می‌بینیم مراجع تقلید که تالی تلو معصوم هستند. ما اگر زمان امیرالمؤمنین (ع) نبودیم و در تاریخ می‌خواندیم و می‌گفتیم امام می‌توانست، امام چون معصوم بوده و از جانب خدا از گناه و خطا و اشتباه بیمه شده بوده. ولی ما می‌بینیم نمایندگان امام هم همان گونه‌اند. همان ابعاد و جهات را دارند، همان زهد، شجاعت، تیزی و مردم داری را دارند. پس در زمان غیبت علما و فقهای عادل حجت بر مردمند و افرادی که زیر نظر اینها تربیت می‌شوند، چه زنان و دختران پاکدامن و چه جوان‌های درستکار در همین زمان؟. آیا علمی که اثر و مولود دوران جدید در غرب می‌باشند، حجیت دارند؟ اینها نوعاً ظنی است، و قطعی نیست چون احتمال خطا و اشتباه در اینها داده می‌شود و دلیلش این است که حامل انظار مختلفی هست. در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، و... اگر اینها جوابگو و کافی بود، می‌توانستند در کشورهای غربی با اینکه مهد پرورش و نشر این افکار و علوم است، جامعه صالحی داشته باشند و حال آنکه ناامنی، قتل، سرقت، فساد در آن جوامع بیشتر است و به همین دلیل آنها نارسا است، و علم باید پشتوانه‌اش وحی باشد. این حجیت علما و فقهای شیعه، پشتوانه‌اش عصمت است، امام معصوم و آیات و روایات است که اینها معصوم از خطا و اشتباه هستند. دستوراتی که از ائمه دیگر به ما داده شده، ما را کفایت می‌کند و خود وجود مقدس امام زمان (ع) هم که تشریف بیاورند همان احکام جدشان و اجدادشان را ترویج می‌کنند. منتهی بعضی از اینها در تاریخ دستخوش تحریف‌هایی واقع شده است. امام زمان (ع) می‌آیند و آنچه را که رسیده به طور ناب در اختیار مردم می‌گذارند و عرض کردم که خود امام (ع)، مردم را به فقیهان حواله داده و فرموده‌اند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا؛ درباره مسائلی که پیش می‌آید به فقهای روایات ما مراجعه نمایید.» خود او ارجاع داده ما را به فقهای عدول و ما باید به اینها مراجعه کنیم و اینها حجتند برای ما و برای حفظ اساس دین چون قرآن هم می‌فرماید: «نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون؛ ما قرآن را نازل کردیم و همانا خود آن را حفاظت می‌نماییم.» و یک راه حفظ دین هم به واسطه همین زنده بودن حجت است که اگر یک روزی فقهای شیعه بر مسئله‌ای اجماعی منعقد کردند و احتمالش هست که حالا- این اتفاق خلاف واقع باشد، امام به نحوی در جمع آن اجماع کنندگان وارد می‌شود ولو به صورت یک آدمی و مخالفت می‌کند و نمی‌گذارد اجاع بر سر این مسئله‌ای که خلاف واقع است منعقد شود، این نوع حجیت و حفظ دین است؟. انتفاع مردم از وجود امام عصر (صلوات الله علیه) چطور است، آیا فقط صالحان از آن حضرت بهره می‌گیرند؟ نه، فرمود که استفاده در زمان غیبت مثل استفاده‌ای است که از خورشید می‌کنیم، پشت پرده ابر. می‌دانید حیات موجودات به نور و حرارت آفتاب است. یک وقت آفتاب مستقیماً می‌تابد و یک وقت پشت پرده ابر است. پشت ابر که هست نور و حرارتش می‌رسد ولو مستقیماً هم نباشد و

اگر مردم نسبت به امام (ع) معرفت پیدا کنند و ارتباط قلبی با وجود مقدس امام زمان (ع) پیدا کنند همه می‌توانند بهره ببرند. چون عرض کردم امام نقش دومی که دارند ولایت است؛ ولایت یعنی تصرف در باطن‌ها. یعنی الان که رغبت به نماز، روزه و بندگی خدا داریم، این دل ما را چه کسی به طرف خدا سوق می‌دهد؟ ما الان متوجه نیستیم، حال آنکه پشت پرده، امام دل ما را که مستعد و سالک الی الله است را رهبری به سوی خدا می‌کند ما از این امر به امامت باطنی تعبیر می‌کنیم. و هر کسی که نسبت به امام (ع) معرفت پیدا کند و آن حضرت را بشناسد و تهذیب نفس بکند و ارتباط قلبی با امام زمان پیدا کند امام زمان (ع) او را رهبری می‌کند و چه بسا شایستگی و عشق و محبت پیدا کند و در خواب حضرت را ببیند، کم‌کم ممکن است در مکاشفه حضرت را ببیند، کم‌کم ممکن است در بیداری ببیند. چنانچه اینها همه هست. بزرگانی که حالاتشان نوشته شده، اینها در اثر تهذیب نفس و خواستن از خدا و یک سری دستوراتی که داده شده امکان تشریف برایشان حاصل شده و تشریف پیدا کرده‌اند. اگر هم تشریف هم پیدا نکنیم با ارتباط قلبی با امام زمان (ع) ما می‌توانیم از فیوضات امام به طور غیر مستقیم استفاده کنیم؟. وظیفه ما در این زمان که دوران غیبت است، چیست؟ در عصر غیبت وظیفه تهذیب نفس، تصفیه اخلاق و تبعیت از نایبان امام زمان (ع) می‌باشد و ارتباط قلبی با خود حضرت. یعنی اول ما وظیفه داریم معرفت نسبت به امام پیدا کنیم، بعد بدانیم که اگر بخواهیم به کمال برسیم باید به رهبری امام باشد. رهبری امام هم لازم نیست مستقیم باشد. با همین ارتباط قلبی که با امام زمان (ع) پیدا می‌کنیم و در مقام تبلیغ دین خدا باشیم، ما می‌شویم رهرو امام زمان و مبلغ. چون امام زمان هم باید بیایند و هدف امام زمان هم مثل سایر ائمه (ع) ترویج اسلام است. ما وقتی خودمان مسلمان واقعی شدیم، اسلام را شناختیم، معرفت در حق امام پیدا کردیم آنگاه مردم را سوق دهیم به طرف امام زمان و اینکه اگر ما درست در خانه امام زمان برویم و حاجاتمان را از حضرت بخواهیم -حالا چه حاجات مادی و معنوی- برآورده می‌شود. امام حی است و اگر حوائجی داشته باشیم و از ائمه (ع) بخواهیم، ما را ارجاع می‌دهند به امام زمان (ع)، چون سمت امامت و ولایت با ایشان است، در روایات هم داریم اگر شما به هر امامی متوسل شدید و شفیع در خانه برای حوائج قرار دادید، بالاخره او باید به امام زمان (ع) ارجاع دهد؟. آیا انتظار ظهور امام (ع) مسئله‌ای فردی است یا اجتماعی؟؟ انتظار هم صورت فردی دارد و هم اجتماعی. یعنی باید خود افراد خودسازی کنند به عنوان انتظار ظهور چون امام زمان (ع) که ظاهر شوند به عنوان یک مصلح جهانی ظاهر می‌شوند. کسی که انتظار مصلح را دارد، لازمه انتظار، مصلح شدن است. یعنی ما باید خودمان را بسازیم تا در جند امام زمان (ع) و در لشکر آن حضرت (ع) باشیم و امام زمان (ع) جندش، جندالله است، و حزب الله است. یعنی خودمان را باید آن‌گونه بسازیم که شایستگی داشته باشیم در لشکر امام زمان (ع) باشیم، نه اینکه خدای نکرده در لشکر مقابل امام باشیم. این وظیفه هم فردی است و هم باید روی افراد دیگر کار شود و دستور هم داده‌اند که: و أكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن ذلك فرجکم. و اینکه به آخرین نایب فرمودند، زیاد دعا کنید که فرج شما در فرج من است. وقتی خوب بررسی کنیم می‌بینیم انتظار ظهور یعنی خودسازی، مثل اینکه در یک پادگانی بگویند: آماده‌باش. این یک آماده‌باش کامل است که شیعه باید پیدا کند. پس انتظار اگر افضل اعمال حساب شده و فرموده‌اند: أفضل الأعمال انتظار الفرج. یعنی افضل اعمال به طور مطلق. یعنی افضل از نماز، روزه، زکات، حج. چون لازمه انتظار ظهور همه آنها را داشتن است. یعنی لازمه انتظار ظهور اسلام این است که به تمام احکام پایبند باشد و عمل کند و خود را بسازد و فردسازی هم بکند. آگاهی دهیم که بالاخره این مکاتبی که تا به حال به عنوان اصلاح جامعه بشر آمده، امتحان خود را داده، این ایسم‌ها و مکاتب چه شرقی، چه غربی، چه الحادی و چه غیرالحادی همه اینها مدعی بودند که ما برای اصلاح جامعه بشر آمده‌ایم. همه هم آمده‌اند ولی موفق نشده‌اند. باید تفهیم کنیم که باید یک رجل الهی باشد برای اصلاح جامعه بشری و این اتفاق را در دانشمندان غربی هم پیش‌بینی کرده‌اند و گفته‌اند که بالاخره این کشتی باید یک کشتی بان الهی داشته باشد تا بتواند به ساحل نجات برسد و همان است که در آیات و روایات ما هست که «و نريد أن نمَنّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمةً و نجعلهم الوارثين؟». مگر نه این است که آن زمانی حضرت مهدی (ع) ظهور می‌کنند که فساد همه گیر شده باشد؟؟ این

یک واقعیتی است که اکثر افراد خودشان می‌روند به طرف فساد و شهوات. این خبر از یک واقعیتی داده، ولی در این بین هم فرموده همین طوری که دارند در اطراف سیل آسا به طرف فساد و الحاد و شرک و نفاق می‌روند شما شیعیان خود را بسازید و آماده باشید و در آینده حکومت الهی به دست شما به رهبری امام معصوم (ع) خواهد انجامید. که امام (ع) می‌دیدند که اکثریت رو به فساد می‌روند، و به ما خطاب کردند که شما خودتان را بسازید، شما همرنگ آنها نشوید، شما با آنها هم‌نوا نشوید و آماده باشید که از بین شما یک فرد امام معصوم قیام می‌کند و خودتان را شایسته سربازی آن امام معصوم قرار دهید؟ حضرت امام عصر (ع) چه خصوصیت‌هایی دارند که می‌توانند عدالت را در جهان حاکم کنند؟؟ اینکه او یک فرد الهی است و معصوم و عدالت‌گستر است، یکی مسئله عصمت است چون بالاخره به هر جا آدم برود، مصونیت کامل از خطا در او نیست. آن کسی که مصونیت کامل از گناه دارد، امام معصوم است که از طرف خدا حفظ می‌شود و یکی اینکه قدرت اجرای عدالت در همه نیست و او چون قوای طبیعی در اختیارش هست و امدادهای غیبی هم همراهش هست، می‌تواند جامعه را از این فساد عالمگیر نجات داده و عدالت را در بشر پیاده کند. حالا دیگران هم ممکن است در پی آن باشند ولی قدرتش را ندارند. یک کسی باید باشد قدرتمند، و کسی که قوای طبیعی در اختیارش است. امام زمان (ع) جوری است که حتی طوفان، زمین و قوای طبیعت به امر خدا در اختیار او است و لذا ائمه دیگر این قدرت را نداشتند و بنا نبود و خدا اجازه نمی‌داد که این قوا در اختیارشان باشد و استفاده کنند ولی وعده داده که ما این قدرت را در اختیار حجت آخرین قرار می‌دهیم. پس این سه چیزی که می‌شود برای مردم روی آن کار کرد: یکی پیاده کردن عدالت کامل، دیگری عصمت از گناه، و دیگری ارتباط با عالم غیب. این موارد در مورد جوانان هم درست است. جوانان تشنه عدالتند، و از تبعیض گریزانند. حال اگر ما فردی را معرفی کنیم که صددرصد از اشتباه مصون است، جوانانی که مایه دینی دارند و از بازی‌های سیاسی خسته شده‌اند آمادگی دارند که ما آنها را به امام زمان (ع) ارجاع دهیم؟ آیا بهتر نیست ما بگذاریم خود آن حضرت (ع) عدالت را در جهان محقق کنند؟؟ این سفسطه‌ای است. واقعیت آن است که این جوری هست و الان دنیا رو به طرف ظلم می‌رود و انسان‌ها تشنه عدالتند. ما می‌توانیم عدالت نسبی را پیاده کنیم، به عنوان مثال، همین تشکیل حکومت در آخرالزمان که الان شده، من مدعی نیستم که ما عدالت صددرصد را پیاده می‌کنیم، ولی تا همین اندازه که می‌توانیم عدالت نسبی پیاده کنیم و زمینه‌سازی کنیم برای آمدن صاحب که او باید عدالت مطلق را پیاده کند؟. با جوانان از چه چیز درباره حضرت مهدی (ع) می‌توانیم سخن بگوییم؟؟ چون اعتقاد جوان‌های مسلمان و شیعه به امامت امام عصر (ع)، اعتقاد قلبی هست، ما باید این اعتقاد قلبی را تقویت کنیم و آثار وجودی حضرت را برای آنان بگوییم. مثلاً اینکه فرمودند، عنایت ما به شما می‌رسد، شما چرا ملاحظه ما را نمی‌کنید و اعمال شما به ما می‌رسد. توجه به این معنا که اولاً- اعمال ما به امام زمان (ع) عرضه می‌شود و اینکه خود حضرت فرموده‌اند، «اگر دعاها و عنایات من نبود، بلاها شما را فرا می‌گرفت.» اینها را ما تفهیم کنیم به جوانانمان که خوب آثاری را که می‌بینید عمده‌اش از وجود مقدس امام زمان (ع) است. روی بحث اول که گفتم یعنی درباره نقش امام بحث کنیم و اینکه امام از پشت پرده مراقب ما هستند و عنایاتشان - بدون واسطه یا باواسطه - به ما می‌رسد. وقتی ما اینها را تفهیم کنیم، قهراً آنها هم علاقمند می‌شوند. از همین اعتقاد قلبی که دارند و نقش وجود امام را هم در عالم کنه و هم عالم تشریح و هم اینکه اعمال ما به او عرضه می‌شود خیلی اثر سازندگی و تربیتی دارد. راه رسیدن به خدای تبارک و تعالی و سلوک الی الله منحصر است از طریق ارتباط با وجود مقدس قطب عالم امکان و معنای اعتصام هم همین است. تا به حال نوعاً آیه «واعتصموا بحبل الله جميعاً» را برای مسئله وحدت و اتحاد عنوان می‌کردند ولی بنده برداشتم از این آیه، این است که: «واعتصموا» یعنی ارتباط و تمسک به معصوم پیدا کردن، مثل یک آب قلیلی که اگر بخواهد منفعل نشود باید به آب مرتبط باشد. یعنی آبی که منفعل نمی‌شود مثل آب دریا، آب باران، آب چاه یعنی آبی که از انفعال حفظ می‌کند. ما به هر اندازه‌ای که ارتباط با معصوم داشته باشیم ایمنی از لغزش و گناه داریم یعنی ما آب قلیل هستیم باید مرتبط شوم به آب کثیر. وجود مقدس امام زمان (ع)، دریای رحمت و نور است، به دلیل «أرأیتم

إن أصبح ماؤکم غوراً فمن يأتيکم بماء معین» آن آب گوارایی که هست وجود مقدس امام زمان (ع) است، اعتصام یعنی ارتباط با معصوم پیدا کردن برای مصونیت از گناه ما وقتی دستمان را به دست امام زمان بدهیم مثل یک بچه‌ای که دستش در دست پدر است و می‌آید در جمعیت. اگر دستمان در دست پدر نباشد گم می‌شویم. حال کسی ما را می‌رباید، کجا سردرگم می‌شویم. ما اگر دستمان در دست امام زمان (ع) باشد مصونیت داریم. او نمی‌گذارد که ما زمین بخوریم، اگر هم زمین بخوریم باز ما را بلند می‌کند. در زیارت حضرت دارد «باب الله الذی منه یؤتی» اصلاً رحمت، مغفرت، فیض از آنجا باید به ما و عالم برسد. «یا سبیل الله الذی من سلک غیره هلك» راهی است که هر که غیر از این را طی کند به هلاکت می‌رسد. پس برای سالکین الی الله باید متوجه این معنا باشند که خودشان به تنهایی نمی‌توانند به طرف خدا بروند، ما هر عملی که انجام می‌دهیم به سوی خدا باید صعود کند «إلیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه». حالا کیست رهبری که این اعمال را به سوی بالا سوق می‌دهد، آن وجود مقدس امام زمان (ع) است و اصلاً معنای امامت باطن همین است که امام از پشت پرده قلب‌های مستعد، یعنی آن قلب‌هایی که در اختیار امام قرار گرفته و خودشان را ارتباط داده‌اند به امام زمان (ع). او یکی از کارهای مهمش و اصل کارش هم این است که این دل‌های مستعد را سوق می‌دهد، آن وجود مقدس امام زمان (ع) است و اصلاً معنای امامت باطن همین است که امام از پشت پرده قلب‌های مستعد، یعنی آن قلب‌هایی که در اختیار امام قرار گرفته و خودشان را ارتباط داده‌اند به امام زمان، او یکی از کارهای مهمش و اصل کارش هم این است که این دل‌های مستعد را سوق بدهد به طرف خدای متعال، اینکه حافظ می‌گوید: طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی معنایش همین است در سلوک الی الله، رهبر دل‌ها به سوی خدا امام زمان (ع) است. یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشیم شاید که نگاهی کند آگاه نباشیم ان شاء الله سعی کنیم خود را مهذب کنیم، عشق و محبت حضرت را در دل بگیریم، خود محبت امام زمان کیمیا است، انسان را بیمه می‌کند. یک کسی از رفقا می‌گفت من در این فکر بودم چگونه می‌شود آدم از گناه بدش بیاید، شب خواب وجود مقدس امام زمان (ع) را دیدم، مستقیماً امام فرمود کسانی که زیاد به یاد ما هستند از گناه بدشان می‌آید. بیدار شدم، اتفاقاً در کوچه یک زمینه‌ای پیش آمد، من که همیشه با زحمت چشم می‌پوشیدم دیدم اصلاً رغبت ندارم نگاه کنم. سرش این است وقتی انسان ارتباط با امام زمان (ع) دارد، قلبش ارتباط با نور دارد، قلب وقتی نورانی است آدم رغبتی به گناه ندارد، قلب وقتی تاریک شود رغبت دارد. پس رمز و راز مصونیت از گناه و خطا ارتباط قلبی با امام زمان (ع) است. ان شاء الله شایستگی پیدا کنیم و از خود حضرت نیز دیده‌ای و ام کنیم و او را ببینیم. دیده‌ای و ام کنیم از تو و رویت نگریم چونکه شایسته دیدار تو نبود بصرم اللهم اجعلنا من أنصاره و أعوانه و محبیه و شیعتیه و منتظریه و، صلی الله علیه و آباءه الطاهرین؟. با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی

محمد عدنانی اشاره: این صفحه اختصاص به ارائه مطالبی دارد که از سوی خوانندگان عزیز موعود ارسال شده است. هر چند حجم بالای این مطالب و مختصر بودن مجال ما، امکان درج کامل این آثار را از ما سلب نموده است، اما ضمن تقدیر از دوستان بزرگوار که مجله را مورد لطف قرار می‌دهند، بنا بر وعده‌ای که نمودیم، بخش‌هایی از مطالب این عزیزان را به جمله موعودیان، تقدیم می‌کنیم. از همین رو توجه شما را به مقاله ارسال شده توسط جناب آقای محمد عدنانی جلب می‌کنیم. امام علی (ع) و ولایت تکوینی بحث از ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم ایشان از جمله مباحثی است که همواره مورد توجه متکلمین بوده است. در این نوشتار سعی شده است که با توجه به دو دریای جوشان معرفت یعنی قرآن و نهج البلاغه ولایت تکوینی امیرالمؤمنین، علی (ع) و سایر ائمه (ع) اثبات شود زیرا با اثبات ولایت تکوینی ذوات مقدس افضلیت و برتری آنان برای رهبری و سرپرستی جامعه آشکارتر می‌شود. ۱. معنای لغوی و اصطلاحی ولی و ولایت ولی از ریشه «وَلَّى» است. ولی به معنای واقع شدن چیزی پشت سر چیز

دیگر می‌آید به گونه‌ای که بیگانه بین آن دو واسطه و فاصله نباشد. و نوعی رابطه نیز بین آن دو برقرار باشد. و این رابطه بر دو قسم است: گاهی رابطه‌ای دو سویه است که یک چیز با دیگری همان رابطه را دارد که دیگری با او دارد همانند رابطهٔ اخوت که اگر زید برادر بکر است بکر نیز برادر زید است. و گاهی این رابطه یک طرفه است. و رابطه‌ای که یک طرفه با دیگری دارد غیر از رابطه‌ای است که طرف مقابل با او دارد. به این رابطه که تأثیر و تأثر در آن یک جانبه است، رابطه سرپرستی و رهبری می‌گویند. و «ولایت» (به فتح واو) به همین معنا می‌آید. ولایت به (کسر واو) که به معنای رابطه دوستی و محبت است و نوع اول رابطه را شامل می‌شود. ۱. ولایت به معنای رهبری و سرپرستی مخصوص خداوند است و خداوند این قسم را برای پیامبران و ائمه و جانشینان آنها جعل کرده است. ۲. حال اگر این تأثیرگذاری در ناحیه تشریح و قانون‌گذاری و حکومت کردن بر مردم باشد آن را «ولایت تشریحی» می‌نامیم و اگر تأثیرگذاری در عالم خلق باشد، به آن «ولایت تکوینی» می‌گوییم. بنابراین مقصود از ولایت تکوینی در بحث ما، مقام معنوی انبیا و امامان معصوم (ع) و بندگان شایسته خدا است که در سایه آن با اذن پروردگار عالم می‌توانند در عالم هستی و دل‌های مردم تصرفی داشته باشد. ۳. ولایت تکوینی علی (ع) در قرآن قرآن کریم با بیان تصرفات و معجزات انبیا و اولیای الهی ولایت تکوینی را مورد پذیرش قرار داده است. نکته‌ای که در این باره قابل توجه است، این است که این تصرفات همگی در طول اراده خداوند و منوط به اذن پروردگار می‌باشند. اما آیه‌ای در قرآن وجود دارد که با عنایت به آن می‌توان ولایت تکوینی علی (ع) را اثبات نمود. در سوره مبارکه رعد آیه ۴۳ می‌فرماید: و يقول الذین كفروا لست مرسلًا فل كفى بالله شهيداً بيني و بينكم و من عنده علم الكتاب. و کافران می‌گویند که تو رسول خدا نیستی بگو برای گواهی بین من و شما خدا و کسی که علم کتاب دارد کافی است. در این آیه کسی که همه علم کتاب در نزد اوست به عنوان شاهد بر نبوت پیامبر اسلام (ص) معرفی شده است. و این شخص کسی نیست جز امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع). و مؤید این حرف علاوه بر روایت‌های صحیحی که از طریق شیعه نقل شده است بیش از ۲۰ روایت است که در کتاب ینابیع الموده از اهل تسنن در این باره نقل شده است. ۴. همچنین دلیل عقلی نیز این حرف را تأیید می‌نماید: چون همان‌گونه که لازمه شهادت دادن به اعلمیت مجتهد، دارا بودن علمی در حد همان مجتهد است، شهادت دادن به نبوت که امری باطنی است نیز مستلزم علم به باطن است تا بتواند به کمک علم، نبی را از غیر نبی تشخیص بدهد و چون این ادعا درباره هیچ یک از مسلمانان در زمان نزول آیه قابل قبول نیست لذا مراد آیه، علی (ع) است. ۵. علامه طباطبایی (ره) نیز در تفسیر المیزان در ذیل این آیه دلیل رد احتمالات دیگر را به تفصیل ذکر می‌نماید و در نهایت همین نظر را می‌پذیرد. ۶. اما دو مطلب دیگر در این آیه باید اثبات شود؛ اولاً «علم کتاب» به معنای علم به قرآن نیست همان‌طور که در موارد دیگر نیز که این تعبیر به کار رفته است منظور علم به کتب آسمانی نیست بلکه با توجه به روایت وارده ۷ علم به کتاب یعنی داشتن اسم اعظم الهی. ثانیاً، داشتن اسم اعظم الهی علت و رمز ولایت تکوینی می‌باشد. ۸. هر دو مطلب با توجه به آیه ۴۰ سوره نمل قابل توجه است؛ در این آیه خداوند می‌فرماید: و قال الذی عنده علم من الكتاب أنا إتيك به قبل أن يرتد إليك طرفه. کسی که اندکی از علم به کتاب را داشت گفت من از قبل از اینکه چشمت را بر هم بزنی تخت بلقیس را می‌آورم. در اینجا بدون ذکر نام، صفتی به جای موصوف به کار رفته است و حکمی به آن نسبت داده شده است که بنابر قواعد ادبی این سیاق افاده علیت می‌کند که مفهوم آیه در واقع این می‌شود که فرد مذکور (آصف بن برخیا) چون قدری از علم به کتاب را داشت توانست تخت بلقیس را در یک طرفه‌العین نزد سلیمان بیاورد. و از آنجا که قاعده یک قانون کلی است هر جا این صفت موجود شود همین حکم نیز وجود خواهد داشت. و آصف بن برخیا اگر این قدرت را پیدا کرد به دلیل علمش به کتاب آسمانی زمان خود نبود زیرا مسلماً افراد دیگری نیز به آن کتاب علم داشتند ولی این قدرت را پیدا نکردند. پس معلوم می‌شود این علم نوع خاصی از علم است که به فرد این توانایی را می‌دهد. اما میان علم آصف بن برخیا و علم امیرالمؤمنین (ع) به اسم اعظم تفاوت آشکاری وجود دارد که با دقت در آیه سوره رعد و آیه سوره نمل این تفاوت مشخص می‌شود. در آیه سوره نمل که درباره آصف بن برخیا است این‌گونه توصیف شده است: «و

من عنده علم من الكتاب» ولی در سوره رعد که در وصف علی (ع) است می‌فرماید: «و من عنده علم الكتاب». ترکیب عبارت در سوره نمل، افاده جزئیت می‌کند یعنی آصف بخشی از اسم اعظم را می‌دانست و این مطلب از «من» تبعیضیه‌ای که بعد از اسم نکره یعنی «علم» آمده است فهمیده می‌شود ولی ترکیب عبارت در سوره رعد به صورت مضاف و مضاف‌إلیه است و چون مضاف‌إلیه «ال» جنس دارد افاده عمومیت و تمامیت می‌کند یعنی علی (ع) به همه اسم اعظم علم دارد. و به این نکته در روایات اهل بیت اشاره شده است که از ۷۳ حرف اسم اعظم یک حرف آن مخصوص خداوند است و هیچ کس از آن اطلاعی ندارد و ۷۲ حرف دیگر نزد ما اهل بیت (ع) موجود می‌باشد و آصف بن برخیا تنها یک حرف از اسم اعظم را داشت. از آنجا که همه اسمای اعظم نزد علی (ع) می‌باشد و اسم اعظم هم علت ولایت تکوینی است لذا ولایت علی (ع) تام و مطلق می‌باشد. و مسلماً کسی که دارای این قدرت و ولایت است از سایر مردم شایسته‌تر و لایق‌تر است برای حکومت کردن بر آنها و امام علی (ع) در سخنان خود به این شایستگی و برتری به طور مکرر اشاره فرموده‌اند؛ لایق‌اس بآل محمد من هذه الائمة أحد و لهم خصائص حق الولاية. کسی از مردم با خاندان رسالت نمی‌شود مقایسه کرد [زیرا] ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد. پی‌نوشت‌ها: ۱. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۲۲۴. ۲. همان، ص ۲۲۶. ۳. بابازاده، علی‌اکبر، تجلیات ولایت، ص ۱۵۷. ۴. کوه‌کمره‌ای، ولایت و علم امام، ص ۲۰۷. ۵. همان، ص ۴۰. ۶. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۱۳، ذیل آیه ۴۳ سوره رعد. ۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۰۵، ص ۴۳۹ و ص ۴۳۷. ۸. کوه‌کمره‌ای، همان، ص ۷۷.

سیمای حضرت مهدی (ع) در کلام نبوی (ص)

اشاره: پیامبر اعظم (ص) اسلام مجموعه تکامل یافته فضائل همه انبیاء و اولیای الهی در طول تاریخ و درخشان‌ترین کهکشان عالم وجود است که هزاران منظومه و خورشید درخشان فضیلت و کرامت را در خود جای داده است، علم توأم با اخلاق، حکومت همراه با حکمت، عبادت همراه با خدمت به خلق، جهاد توأم با رحمت، عزت همراه با فروتنی، روزآمدی توأم با دوراندیشی و صداقت با مردم در عین پیچیدگی‌های سیاسی از ویژگی‌های بارز پیامبر اکرم (ص) است. ۱. جلوه آشکار و مظهر اسمای خداوندی، نمونه انسان کامل و سرآمد تمام پیامبران و ختم رسل است. احادیث بسیاری از چنین شخصیتی وجود دارد که به بیان اسامی و ویژگی‌های اهل بیت گرامی‌اش می‌پردازد. هنگامی که می‌خواهد از کسی صحبت کند که او را هم‌نام خود معرفی می‌کند ۲ می‌فرماید: آگاه باشید که هر کس (از پیامبران و امامان) پیش از او، نوید آمدنش را داده‌اند، آگاه باشید که او برگزیده و انتخاب شده خداوند است، آگاه باشید که او آنچه بگوید از پروردگارش می‌گوید و هشداردهنده به امر ایمان است. ۳ و مردم را به یاری، اطاعت و پیروی از او فرا می‌خواند. همانی که خداوند متعال تمام معجزات انبیاء و اوصیاء (ع) را به دست مبارکش جاری می‌سازد. ۴ پیامبر رحمت و رأفت درباره اسامی حضرت مهدی (ع) بیاناتی دارند که به اجمال به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم: آنچه که در روایات نبوی به عنوان اسامی، و نسب حضرت مهدی (ع) آمده است با عبارات مختلفی همچون: مردی از عترت من، مردی از اهل بیتم، مردی از فرزندانم، مردی از فرزندان فاطمه (س)، مردی از امت من؛ و بارها به نام مبارک آن حضرت یعنی «مهدی» اشاره شده است. احادیثی که در ذیل می‌آید سند گویایی است مبنی بر این مدعا که مهدی آل محمد (ص) روزی به اذن خداوند ظهور خواهد کرد و جهانی را که مملو از ظلم و ستم است، به جهانی بر مبنای عدل و عدالت و عاری از هر نوع ظلم و ستم و تجاوز تبدیل خواهد نمود: همانا زمین پر از ظلم و دشمنی می‌شود، پس از اهل بیت من و از عترت من فردی می‌آید، کسی که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همانگونه که از ظلم و جور پر شده است. ۵ در آخرالزمان کسی می‌آید، مردی از ذریه‌ام، اسم او همانند اسم من و کنیه‌اش، کنیه من است. زمین را پر از عدل می‌کند آنگونه که از ظلم پر شده است. ۶ مهدی حق و حقیقت است، او از فرزندان فاطمه (س) است. ۷ یک روز از دنیا باقی نمی‌ماند مگر آنکه خداوند آن روز را طولانی کند تا مردی از اهل بیت من بیاید. درحالیکه ملائکه او را دربر

گرفته‌اند اسلام را نمایان خواهد کرد. ۸ مردی از امت من می‌آید، اسم او همانند اسم من است و اخلاق او همچون اخلاق من است. زمین را پس از اینکه از ظلم و ستم پر شده است، پر از عدل و قسط می‌کند. ۹ مهدی (عج) جوانی است از [نسل] ما اهل بیت. ۱۰ مهدی (عج) مردی از ذریه من است، صورتش همانند ماه تابان است، ... زمین را پر از عدل می‌کند همانگونه که پر از ظلم است، اهل آسمان و زمین و پرندگان در آسمان از خلافت او راضی می‌شوند. ۱۱ در آخرالزمان مردی از عترت من بیا می‌خیرد، وی جوان است، صورتی زیبا و نیکو دارد، پیشانی فراخ و بینی کشیده، زمین را پس از ظلم و جور، پر از قسط و عدل می‌سازد ... ۱۲ معرفی امام مهدی (ع) از سوی پیامبر گرامی (ص) به حضرت فاطمه (س) آن هنگام که پیامبر (ص) مریض بود، بر او وارد شدم. فاطمه (س) کنار بستر ایشان نشسته بود، فاطمه (س) گریست، آنگونه که صدای گریه‌اش بلند شد، رسول‌الله (ص) رو به سوی فاطمه (س) نمود و فرمود: عزیزم فاطمه! چه چیزی باعث گریاندن تو شده است؟ فاطمه (س) گفت: از دوران پس از شما می‌ترسم. آن حضرت فرمود: عزیزم! مگر نمی‌دانی که خداوند عزوجل [اهل] زمین را آگاه ساخت و از آن، پدرت را به رسالتش برگزید. سپس دوباره زمین را آگاه ساخت و از آن همسرت را انتخاب کرد و بر من وحی نمود تا تو را به همسری او در آورم. ای فاطمه! خداوند به ما اهل بیت (ع) هفت ویژگی عطا کرده است که به هیچ کسی قبل از ما عطا نکرده است و به کسی بعد از ما هم عطا نخواهد فرمود: من آخرین پیامبران و مکرم‌ترین آنها در نزد خداوند هستم. و دوست‌دارترین آنها نسبت به خداوند ام و نیز پدر تو هستم، جانشین من بهترین برگزیدگان و دوست‌دارترین آنها نزد خدا است که همسر توست، و شهید ما که برترین شهیدان است و دوست‌دارترین آنها نزد خدا است عموی تو، حمزه پسر عبدالمطلب است که او عموی پدرت و عموی همسرت است. و آن کسی که دو بال سبز دارد و در بهشت با ملائکه به هر طرف که خواسته باشد پرواز می‌کند از ماست، و او پسر عموی پدرت و برادر همسرت است، دو سرور و آقای این امت از مایند و آن دو پسران تو هستند. [امام] حسن و [امام] حسین که هر دو آقایان اهل بهشتند. و قسم به کسی که مرا برانگیخته است، پدر آن دو بهتر از آنانند، ای فاطمه! قسم به کسی که مرا به حق مبعوث کرده است مهدی این امت از آن اوست. همانا آن زمان که هرج و مرج تمام دنیا را دربر گیرد و فتنه‌ها آشکار گردند، راه‌ها مسدود شوند [ناامن گردند]. هیچ کسی به کوچک‌تر از خود رحم نکند و کسی بزرگ‌تر از خود را محترم نشمارد در این هنگام خداوند عزوجل از آن دو کسی را مبعوث می‌کند تا زندان‌های ضلالت و قلب‌های مکدر را بگشاید. آنگونه در آخرالزمان برای این به پا می‌خیرد که من در اول امر، این کار را کردم. دنیا را پر از عدل و داد می‌کند پس از اینکه از جور و ستم پر شده باشد. ای فاطمه، ناراحت نباش و گریه مکن. چرا که خداوند متعال به خاطر تو می‌بخشاید و بر تو نسبت به من رئوف‌تر و مهربان‌تر است و این، به خاطر مقام تو در نزد من است و جایگاهی که تو در قلب من داری و خداوند تو را به همسری کسی درآورد که شریف‌ترین اهل بیت است و بالا-ترین منصب و جایگاه را دارد، بخشاینده‌ترین افراد به مردم، باعدالت‌ترین مردم و هوشیارترین آنهاست. و از خداوند خواسته‌ام اولین کسی از اهل بیتم باشی که به من ملحق می‌شوی. ۱۳ و خداوند تبارک و تعالی دعای بهترین خلق امتش را بی‌پاسخ نگذاشت و به زودی اجابت نمود. امام مهدی (ع) معدن علوم پیامبر (ص) همچنین در زبان ادعیه و زیارت معروفی که از جانشینان پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) به دست ما رسیده است از حضرت مهدی (ع) با این القاب و صفات یاد می‌شود: ای حجت خدا و ذخیره الهی و ای باقی‌مانده امامان پاک. ۱۴ ای سرچشمه فرمان‌های الهی، ۱۵ صاحب دیانت الهی و برپادارنده دین براساس عدالت ۱۶ و ای پایه و اساس اسلام. ۱۷ ای فروغ‌بخش ظلمت و تاریکی و ای بینا کننده نابینایان ۱۸، خورشید فروزان در تاریکی‌ها، ای خورشید خورشیدها ۱۹، دارنده روشنایی و نور ۲۰، ای چراغ شب‌های تاریک ۲۱. ای ظهور حق، دولت حق و ای امام حق ۲۲ تو خود عین حقی، حق با توست و در تو، از توست و به سوی تو. و از جانب توست. ۲۳ تو که منبع و مخزن هر علمی ۲۴، صندوق سر الهی و معدن علوم پیامبری ۲۵ سخنت و کلامت راست و صادق و براساس علم و حکمت است. ۲۶ تو که کشتی نجات ۲۷ و نجات‌یافته به فرمان خدایی. ۲۸ تو که با همه، حاضر در شهر و مکان‌ها، و حتی حاضر در افکار منتظرانی. ۲۹ تو که از بین مردم عبور می‌کنی و در

بازارهای مردم راه می‌روی و بر فرششان قدم می‌گذاری ولی مردم تو را نمی‌شناسند. ۳۰ و تویی که نابودکننده متکبران سرکش، و به هلاکت رساننده فاسقان و عصیانگران و ستمگرانی ۳۱ و درهم شکننده قدرت و عظمت متجاوزان و ستمکاران. ۳۲ رضا عباسپور پی نوشت‌ها: ۱. رهبر معظم انقلاب اسلامی، سخنرانی در حرم مطهر رضوی (ع). ۲. ر.ک: صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر. ۳. صافی گلپایگانی، همان، ج ۱. ۴. همان. ۵. کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶۱. صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۱۵۴. ۶. حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۳، ص ۶۰۶. صافی گلپایگانی، همان، ص ۱۸۲. ۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۵. حلیه‌الابرار، ج ۲، ص ۶۹۴. ۸. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۹. ۹. عقدالدّرر، ص ۳۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۳. ۱۰. برهان‌المتقی، ص ۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۵. ۱۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴؛ ینایع الموده، ص ۱۸۸. ۱۲. عقدالدّرر، ص ۳۹. ۱۳. ینایع الموده، ص ۲۲۳؛ مجلسی، همان، ج ۳۶، ص ۳۰۷. ۱۴. قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه. ۱۵. زیارت حضرت صاحب الامر (ع) در سرداب مقدس. ۱۶. زیارت آل یاسین (ع). ۱۷. زیارت حضرت صاحب الامر (ع) در سرداب مقدس. ۱۸. دعای پس از زیارت آل یاسین (ع). ۱۹. قمی، همان، زیارت صاحب الزمان (ع). ۲۰. زیارت حضرت صاحب الامر (ع) در سرداب مقدس. ۲۱. قمی، همان، دعای امام کاظم (ع) پس از نماز عصر. ۲۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳. ۲۳. قمی، همان، زیارت جامعه کبیره. ۲۴. قمی، همان، زیارت صاحب الامر (ع). ۲۵. ۸۶۸. قمی، همان، زیارت صاحب الامر (ع). ۲۶. ۸۶۸. دعای پس از زیارت آل یاسین. ۲۷. زیارت امام زمان (ع) در روز جمعه. ۲۸. زیارت حضرت صاحب الامر (ع). ۲۹. قیومی، جواد، صحیفه‌المهدی، دعای عبرات، ص ۱۵۰. ۳۰. مجلسی، همان، ج ۵۲. ص ۱۵۴. ۳۱. قمی، همان، دعای ندبه. ۳۲. همان.

جهان تو را می‌خواهد

جهان در تپش آمدنت به لرزه درآمده است. بادها پراکنده در هر سو، ستم‌باره‌های خویش را بر دوش می‌کشند. اهل زمین، ثانیه شمارها را مرتب نگاه می‌کنند. یک منجی، فقط یک منجی است که می‌تواند آنها را از درد و رنج و غم خلاصی بخشد. درختان گیسوان پریشان خویش را فصل به فصل به دست زمان می‌سپارند تا زردی و سرمای زندگی را به ساعت سرسبزی جوانه‌هایشان برسانند. دل‌ها در غربت خاک، غریبه و تنها جان می‌دهند. ماهیان قلب‌ها خشک‌سالی محبت و مهربانی را تاب نمی‌آورند. چشم‌ها چشمه‌های خشکی شده‌اند که کمتر به اشک شوق می‌اندیشند که گریه‌های فراق، آنان را امان نمی‌دهد. تشنگی بر اعماق و ریشه این دیار نفوذ کرده و تندیس‌ها تاب ایستادن را بیش از این ندارند. کشتی‌های عدالت و انصاف در هیاهوی بی‌امواج صدایشان به گِل نشسته‌اند و ناخدایان خدانشناس، هنوز در ادعای حق‌طلبی خویشند. هر روز که عرش از صدای ضجه ستم‌دیدگان به لرزه درمی‌آید، زمین، چهار ستونش فرو می‌ریزد. لرزش بر اندام آدمیان افتاده. قدم‌هایشان سست شده، ایستاده‌اند؛ اما غبارهایی را می‌مانند در هوا. هستند؛ ولی گویی کسی جز خودشان نیست! نیستند؛ ولی چنان در خویش حل شدند که گویی هستی، جز آنها نیست. خندانند؛ ولی در اعماق روح خویش چیزی ندارند جز اشک و عذاب. گریانند؛ ولی نمی‌دانند بهانه این همه سختی و اشک چیست؟! فضا، زمین، زمان، آسمان، دریا، انسان و هر آنچه در هستی است، در خلاء عظیم غوطه‌ور است. همه چیز در حال غرق شدن است. همه چیز در حال از بین رفتن است. همه چشم به نجات دهنده‌ای دوخته‌اند که دست‌های رها و خالی را بگیرد و از این فضای در حال سقوط نجات بخشد. سخت است؛ سخت است هر روز چشم بگشایی و خورشید را ببینی که طلوع کرده، بی‌آنکه خبری از آمدن تو آورده باشد. سخت است هر روز به سرخی غروب بگشایی و در تیرگی شب فرو روی، بی‌آنکه به آرامشش دست‌یابی. سخت است تا آخر هفته روز شماری کنی و روز هفتم بلند شوی و باز هم هیچ کس را در آن سوی جاده نبینی. سخت است پنجره را باز کنی و به دور دست‌ها خیره شوی و هیچ چیز جز چشم‌های منتظر کاج‌ها نبینی. جاده‌های کشیده شده تا آن طرف انتظار. چشم‌های خیره شده به روبه‌رو ... پنجره‌های گشوده شده، فریادرسی را می‌خواهد که خواب ستم و بی‌عدالتی را بر آشوبد.

سواری را می‌خواهد که منتظرانش او را از پشت شیشه‌های به شوق آمده، ببینند. جهان تو را می‌خواهد.

معجزات امام مهدی (ع)

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا(ص) تأویل آیه «کهیص» ۲۲ چیست؟ فرمودند: این [حروف] از اخبار غیبی است که خداوند زکریا را از آن آگاه نموده و سپس آن را به [حضرت] محمد[ص] بازگو نموده است و داستان آن از این قرار است که زکریا از پروردگارش درخواست کرد که نام‌های پنج‌تن مطهر را به وی بیاموزد و خداوند متعال جبرئیل را بر او فرستاد و آن نام‌ها را به او تعلیم نمود. زکریا هنگامی که «محمد» و «علی» و «فاطمه» و «حسن» را یاد می‌کرد، اندوهش برطرف می‌شد و گرفتاریش زایل می‌گشت اما چون «حسین» را یاد می‌نمود، بغض و غصه گلویش را می‌گرفت و می‌گریست و مبهوت می‌شد. روزی گفت: «بارالها، چرا وقتی آن چهار نفر را یاد می‌کنم، تسلی می‌یابم و اندوهم برطرف می‌شود، اما وقتی حسین را یاد می‌کنم اشکم جاری و ناله‌ام بلند می‌شود؟» گوشه‌ای از خزانه علم امام (ع) در کودکی سعد بن عبدالله قمی می‌گوید: اشتیاق فراوانی به گردآوری کتب حاوی علوم مشکله و نکات ریز آنها داشتم و درباره کشف حقایق از درون آنها بسیار تلاش می‌کردم. آزمون حفظ موارد خطا و اشتباه آنها بودم و مسائل علمی را که برایم حادث می‌شد به آسانی به کسی بازگو نمی‌کردم و نسبت به مذهب امامیه (شیع) تعصبی خاص داشتم. از راحتی و آرامش گریزان و همواره به دنبال بحث و مجادله (بامخالفان) بودم و فرق مخالفت امامیه را نکوهش می‌کردم و معایب پیشوایانشان را آشکارا بیان و از آن پرده دری می‌کردم، تا آنکه روزی گرفتار فردی ناصبی (اهانت کننده به حضرات ائمه (ع)) شدم که در منازعه عقیدتی سخت گیرتر و در دشمنی کینه توزتر و در جدال و مخاصمه تندتر و در سخن بدزبان‌تر و در پیروی از باطل، از تمام کسانی که تا آن وقت دیده بودم متعصب‌تر بود. سعد می‌گوید: با حيله‌ای خود را از دستش رهانیدم، ولی اندرونی از خشم لبریز بود و می‌خواست جگرم از غصه پاره شود. پیش از این نیز طوماری تهیه کرده بودم و در آن چهل و چند مسئله دشوار را که پاسخ دهنده‌ای برایش نیافته، نوشته بودم و می‌خواستم آنها را از عالم شهرمان - احمد بن اسحاق که نماینده حضرت امام عسکری (ع) بود، بپرسم. لذا به دنبالش رفتم و وی را در حالی که برای رسیدن به محضر امام (ع) به قصد سامرا از قم خارج شده بود، در یکی از منازل بین راه دیدم. با او مصافحه نمودم و گفتم: اولاً مشتاق دیدار شما بودم و ثانیاً طبق معمول سؤالاتی از شما دارم. گفت: من نیز مشتاق ملاقات مولایم ابومحمد (ع) هستم و می‌خواهم اشکالاتی را که درباره تأویل و تزیل دارم از محضرشان سؤال کنم. همراهیت با من مبارک است زیرا بدین وسیله به دریایی وصل خواهی شد که عجایب و غرایبش ناتمام و فناپذیر است و آن امام (ع) است. با هم به سامرا رفتیم و به درب خانه مولایمان رسیدیم و اذن طلبیدیم، و اجازه فرمودند و به داخل شرفیاب شدیم. بر دوش احمد بن اسحاق انبانی قرار داشت که محتوی ۱۶۰ کیسه دینار و درهم بود و سر هر کیسه آن را صاحبش مهر زده بود. سعد می‌گوید: نمی‌توانم مولای خود حضرت ابومحمد (ع) را در آن هنگام که دیدارشان نمودم و نور سیمایشان ما را فرا گرفته بود به چیزی تشبیه جز ماه شب چهارده تشبیه کنم. بر زانوی راست امام (ع) کودکی نشسته بود که از نظر خلقت و منظر همچون ستاره مشتری، و فرق مبارکش مانند الفی بین دو واو گشوده بود. در مقابل مولایمان اناری طلایی قرار داشت که نقش‌های بدیع آن در میان دانه‌های قیمتیش می‌درخشید و آن را یکی از بزرگان بصره تقدیم کرده بود. در دست آن حضرت (ع) قلمی قرار داشت که چون می‌خواستند با آن بر صفحه کاغذ چیزی بنویسند، آن طفل انگشتانشان را می‌گرفت و مولای ما انار را در مقابلش رها می‌کردند و کودک را به آوردن آن سرگرم می‌ساختند تا ایشان را از نوشتن باز ندارد. به آن حضرت سلام نمودیم و ایشان پاسخ گرمی دادند و اشاره کردند که بنشینیم. هنگامی که از نوشتن فارغ شدند، احمد بن اسحاق آن انبان را از زیر عبایش بیرون آورد و مقابل حضرت (ع) نهاد. امام (ع) به آن طفل نگرستند و فرمودند: فرزندم، مهر را از هدایای شیعیان و دوستان بردار. ۱. و آن کودک فرمود: مولای من آیا رواست که دستی طاهر را به سوی هدایای آلوده و ناپاکی

که حلال و حرام آن در هم آمیخته است دراز کنم. ۲. و مولایم فرمودند: ای پسر اسحاق، آنچه در انبان است را بیرون آور تا (این کودک) حلال آن را از حرامش جدا نماید. ۳. همین که احمد اولین کیسه را از انبان خارج ساخت، آن طفل فرمود: این کیسه متعلق به فلان شخص، فرزند فلان و ساکن فلان محله قم است. درون آن ۶۲ دینار است که ۴۵ دینارش از محل بهای فروش زمین سنگلاخی است که صاحبش آن را از پدر خود به ارث برده بود و ۱۴ دینارش از محل بهای ۹ لباس و ۳ دینار از اجاره دکان‌هاست. ۴. مولایمان فرمودند: راست گفתי فرزندم، اکنون این مرد را راهنمایی کن که حرام کدام است. ۵. آن کودک فرمود: واریسی کن که آن دینار ری مربوط به تاریخ فلان سال که نقش یک طرف آن محو شده و آن طلای آملی که وزن آن ربع دینار است، کجاست. سبب حرمتش این است که صاحب این دینارها در فلان ماه از فلان سال، یک من و یک چارک نخ را به همسایه خود داد تا آن را برایش بیافد ولی مدتی بعد دزد آن نخ‌ها را ربود. بافنده به صاحب آن خبر داد که نخ‌ها ربوده شده اما صاحب آن گفته وی را تکذیب کرد و به جای آنها یک من و نیم نخ از او بازستاند و از آن نخ‌ها جامه ای بافت که این دینار و آن طلا بهای آن است. ۶. وقتی که احمد بن اسحاق آن را گشود، درون آن نامه‌ای بود که در آن نام صاحب مال و مقدار آن نوشته بود و دینارها و طلا- با همان نشانه درون آن قرار داشت. سپس کیسه دیگری را بیرون آورد و آن کودک فرمود: این متعلق به فلان شخص، فرزند فلانی، ساکن فلان محله قم است و درون آن ۵۰ دینار می‌باشد که دست زدن به آن بر ما روا نیست. ۷. عرض نمودم: چرا؟ فرمود: زیرا این از بهای گندمی است که صاحب آن بر کشاورزانش درباره تقسیم آن ستم کرده است و سهم خود را با پیمانۀ کامل برداشته اما سهم کشاورزان را با پیمانۀ ناقص داده است. ۸. مولایمان فرمودند: راست گفתי فرزندم. سپس به احمد بن اسحاق فرمودند: همه اینها را بردار و به صاحبانشان بازگردان یا آنکه بسپار که آن را به صاحبانشان بازگردانند، زیرا ما به آن نیازی نداریم، و لباس آن پیرزن را بیاور. ۹. و احمد گفت: آن لباس درون جامه‌دانی بود که آن را فراموش کردم؛ و هنگامی که رفت تا آن را بیرون بیاورد، در آن هنگام امام (ع) به من نظری نمودند و فرمودند: ای سعد، برای چه اینجا آمدی؟ ۱۰. عرض نمودم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایمان تشویق نمود. حضرت فرمودند: آن سؤالاتی که می‌خواستی پرسی چه؟ ۱۱. عرض کردم: سرورم آن سؤالات نیز باقی است. آنگاه امام فرمودند: پس (آنها را) از نور چشم سؤال کن. ۱۲. و آن طفل فرمود: از هر چه برایت پیش آمده سؤال کن. ۱۳. عرضه داشتیم: ای مولا و فرزند مولای ما، از شما (اهل بیت) برای ما روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین (ع) قرار دادند، و حضرت امیر (ع) در روز جنگ جمل به سراغ عایشه فرستادند و به او فرمودند: «تو با فتنه‌گری خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و فرزندانت را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی، اگر دست از من برنداری، تو را طلاق می‌دهم»، در حالی که زنان رسول خدا (ص) با رحلت آن حضرت (ص) مطلقه شده‌اند. [حضرت صاحب الزمان (ع)] فرمودند: طلاق چیست؟ ۱۴. عرض کردم: باز گذاشتن طریق [ازدواج]. فرمودند: اگر طلاق آنها با رحلت رسول خدا (ص) باشد، پس چرا برای آنها شوهر کردن حلال نبود؟ ۱۵. عرض کردم: زیرا خدای متعال شوهر کردن را بر آنها حرام نموده بود. آن حضرت (ع) فرمودند: چطور؛ در حالی که رحلت رسول خدا (ص) راه را برای آنها باز کرد؟ ۱۶. عرض کردم: ای فرزند مولایم پس آن طلاق که رسول خدا (ص) حکم آن را به امیرالمؤمنین (ع) واگذار فرمودند، چه بود؟ حضرتشان فرمودند: خداوند متعال شأن زنان پیامبر (ص) را عظیم گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: ای ابوالحسن، این شرافت تا هنگامی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند و هر کدام از آنها که پس از من از امر خدا نافرمانی و علیه تو خروج (شورش) کند، راه را برای شوهر کردنش باز بگذارد و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن. ۱۷. عرض کردم: معنای «فاحشه مبینه» که اگر زن در مدت «عده» آن را مرتکب شود، بر شوهر او رواست که او را از خانه‌اش بیرون براند، چیست؟ فرمودند: منظور از فاحشه مبینه «مساحقه» است نه زنا؛ زیرا اگر زنی مرتکب زنا شود و حدّ بر او جاری شود، نباید مردی که می‌خواسته با او ازدواج کند، به خاطر اجرای حد از ازدواج با او امتناع کند اما اگر مساحقه کند، باید «رجم» شود و

رجم، خواری است. و کسی که خداوند فرمان رجمش را بدهد، او را خوار ساخته و کسی را که خدا خوار سازد، وی را دور گردانیده است و هیچ کس را نسزد که با او نزدیکی نماید. ۱۸. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، معنای فرمان خدا به پیامبرش موسی (ع) که به او فرمود: فاخلع نعلیک إنک بالوادی المقدس طوی. ۱۹. نعلین خود را بدر آر که در وادی مقدس «طوی» هستی. چیست؛ زیرا فقهای فریقین (شیعه و سنی) می‌پندارند نعلین او از پوست مردار بوده است. آن حضرت (ع) فرمودند: هر کس چنین گوید به موسی افترا بسته و او را در نبوتش نادان شمرده است زیرا امر از دو حال خارج نیست؛ یا نماز موسی در آن روا بوده و یا نبوده است. اگر روا بوده، طبعاً جایز است که با نعلین در آنجا پای نهد، زیرا هرچند آن بقعه مقدس و مطهر باشد از نماز مقدس‌تر و مطهرتر نبوده است و اگر نماز موسی در آن نعلین جایز نبوده است، لازم می‌آید که موسی حلال و حرام را نداند و نداند که چه چیزی در نماز روا و چه چیزی ناروا است که این [عقیده] کفر است. ۲۰. عرض کردم: پس مقصود از آن چیست؟ فرمودند: موسی در وادی مقدس با پروردگارش مناجات کرد و گفت: «بارالها، من تو را خالصانه دوست دارم و از هرچه غیر تو است دل شسته‌ام» در حالی که اهل خود را بسیار دوست می‌داشت. خدای متعال به او فرمود: «نعلین خود را بدر آر» یعنی اگر مرا خالصانه دوست می‌داری و از هرچه غیر من دل شسته‌ای، قلبت را از محبت اهل خود تهی ساز. ۲۱. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (ص) تأویل آیه «کهیصص» ۲۲ چیست؟ فرمودند: این [حروف] از اخبار غیبی است که خداوند زکریا را از آن آگاه نموده و سپس آن را به [حضرت] محمد (ص) بازگو نموده است و داستان آن از این قرار است که زکریا از پروردگارش درخواست کرد که نام‌های پنج‌تن مطهر را به وی بیاموزد و خداوند متعال جبرئیل را بر او فرستاد و آن نام‌ها را به او تعلیم نمود. زکریا هنگامی که «محمد» و «علی» و «فاطمه» و «حسن» را یاد می‌کرد، اندوهش برطرف می‌شد و گرفتاریش زایل می‌گشت اما چون «حسین» را یاد می‌نمود، بغض و غصه گلوش را می‌گرفت و می‌گریست و مبهوت می‌شد. روزی گفت: «بارالها، چرا وقتی آن چهار نفر را یاد می‌کنم، تسلی می‌یابم و اندوهم برطرف می‌شود، اما وقتی حسین را یاد می‌کنم اشکم جاری و ناله‌ام بلند می‌شود؟» خداوند متعال او را از این ماجرا آگاه کرد و فرمود: «کهیصص؛ کاف، ها، یا، عین، صاد». «کاف» اسم کربلا، «هاء» رمز هلاک عترت و «یاء» نام یزید ظالم بر حسین (ع) و «عین» عطش و «صاد» صبر اوست. چون زکریا این مطلب را شنید نالان و اندوهناک گردید و تا سه روز از عبادتگاهش بیرون نیامد و به کسی اجازه نداد که نزد او بیاید و گریه و ناله سرداد و نوحه او چنین بود که: «بارالها، از مصیبتی که برای فرزند بهترین خلاق خود تقدیر کرده‌ای دردمندم؛ خدایا، آیا این مصیبت را در آستانه او نازل می‌کنی و آیا جامعه این مصیبت را بر تن علی و فاطمه می‌پوشانی و این فاجعه را بر ساحت آنها فرود می‌آوری.» و بعد از آن می‌گفت: «بارالها! فرزندی به من عطا کن تا در پیری چشمم به او روشن باشد و او را وارث و وصی من قرار ده و منزلت او را نزد من مانند منزلت حسین قرار بده و چون او را به من ارزانی داشتی، مرا شیفته او گردان و سپس مرا دردمند او نما همچنان که حبیب، محمد را دردمند فرزندش گردانیدی.» و خداوند یحیی را به او داد و او را دردمند وی ساخت و دوره حمل یحیی شش ماه بود و بارداری حسین (ع) نیز شش ماه بود که آن نیز داستانی طولانی دارد. ۲۳. عرض کردم: سرورم، چرا مردم از انتخاب امام برای خویش منع شده‌اند؟ آن حضرت (ع) فرمودند: امام مصلح یا مفسد؟ ۲۴. عرض کردم: امام مصلح. فرمودند: آیا امکان ندارد که انتخابشان فرد مفسدی را شامل شود در حالی که احدی از صلاح و فساد درون دیگری آگاه نیست؟ ۲۵. عرض کردم: چرا، ممکن است. حضرت (ع) فرمودند: علت آن همین است و برایت دلیل دیگری می‌آورم که عقلت آن را بپذیرد. به من بگو رسولان الهی که خدای متعال آنان را برگزیده و کتاب بر آنها فرو فرستاده و وحی و عصمت را پشتیان آنان نموده تا پیشوای ملت‌ها و برای برگزیدن هدایت‌یافته‌تر از دیگران باشند. [پیامبرانی] مانند: موسی و عیسی (ع)، آیا با وجود برتری عقلی و کمال علمیشان ممکن است منافق را مؤمن بپندارند و او را انتخاب کنند؟ ۲۶. عرض نمودم: خیر. فرمودند: این موسی - کلیم‌الله - است که با وجود تزیید عقل و کمال و نزول وحی بر او، هفتاد تن از برجستگان قوم و شخصیت‌های سپاهش را برای میقات پروردگار خویش برگزید و در ایمان و اخلاص آنها هیچ گونه شک و تردیدی نداشت، اما

انتخاب او بر منافقین تعلق گرفته بود. خداوند متعال می‌فرماید: و اختار موسی قومه سبعین رجلاً لم یقاتنا. ۲۷ و موسی هفتاد نفر از قوم خود را برای میقات ما برگزید. تا آنجا که می‌فرماید: لن تؤمن لک حتی نری الله جهرهً فأخذتهم الصاعقه بظلمهم. ۲۸ [آنان به موسی گفتند:] تا خدا را آشکارا نبینیم، به تو ایمان نمی‌آوریم. پس صاعقه عذاب به سبب ظلمشان ایشان را فرا گرفت. وقتی که می‌بینیم انتخاب شدگان [دست] پیامبر فاسد بودند، نه صالح - در حالی که او می‌پنداشت آنها صالح هستند - درمی‌یابیم که انتخاب (برگزیدن) اختصاص به کسی دارد که به ضمایر و سرایر وجود مردم آگاه است. در جایی که پیامبران به جای صالح، فاسد باشند، انتخاب مهاجرین و انصار اعتبار و ارزشی ندارد. ۲۹ [...] سعد می‌گوید: سپس مولایمان، حضرت حسن بن علی، امام عسکری (ع) همراه با آن طفل مبارک برای اقامه نماز برخاستند و من نیز بازگشتم و به جستجوی احمد بن اسحاق پرداختم، و او گریه کنان به استقبال آمد. از او پرسیدم: چرا تأخیر کردی و چرا گریان هستی؟ گفت: جامه‌ای را که مولایم فرمودند گم کرده‌ام. به او گفتم: تقصیری متوجه تو نیست، برو و حضرت (ع) را آگاه کن. شتابان رفت و خندان برگشت و بر محمد و آلش (ص) صلوات می‌فرستاد. پرسیدم خبر چیست؟ گفت: آن جامه را دیدم که زیر قدم مولایم گسترده بود و بر آن نماز می‌خواندند. سعد می‌گوید: خدای را سپاس گفتم و پس از آن نیز چند روزی به منزل مولایمان رفتیم اما آن کودک گرانقدر را نزد آن حضرت مشاهده نکردیم. ۳۰ پی‌نوشت‌ها: ۱. یا بنی فضّ الخاتم عن هدایا شیعتک و موالیک . ۲. یا مولای ایجوز أن آمدَ یداً طاهراً إلی هدایا نجسه و أموال رجسه قد شیب أحلها بأحرمها . ۳. یا بنی إسحق، إستخرج ما فی الجراب لیمیز ما بین الحلال و الحرام منها. ۴. هذه لفلان بن فلان من محلّه کذا بقم، یشتمل علی اثنین و ستین

ماسون‌ها و مصر باستان

هارون یحیی باران خردمند در بخش اول مقاله به نظام فرعونی مصر کهن نگاهی انداختیم و به نتایج قابل تأملی دربارهٔ زیرساخت‌های فلسفی آن دست یافتیم. چنانچه اشاره گردید جالب توجه‌ترین خصیصه طرز تفکر مصر باستان ماهیت متریالیستی آن بود؛ متریالیسم یا ماده‌انگاری یعنی باور به ازلی و ابدی بودن ماده. کریستوفر نایت و رابرت لوماس در کتاب خود به نام کلید حیرام حرف‌های مهمی برای گفتن دارند که تکرار آنها خالی از لطف نیست: مصریان معتقد بودند ماده همیشه وجود داشته است. در نظر آنان اینکه خداوند چیزی را از عدم خلق کند غیر منطقی به نظر می‌رسید. به عقیده آنان آغاز جهان زمانی بود که نظم از بی‌نظمی خارج شد و از آن زمان تاکنون جنگ میان نیروهای نظم و نیروهای بی‌نظمی وجود داشته است. این وضعیت آشفته «نان» (Nun) نامیده شد و براساس توضیحات سومری ... همه چیز تاریک بود و بی‌نور، اما درون آن یک نیروی خلاق وجود داشت که فرمان داد نظم آغاز شود. این نیرو از وجود خود آگاه نبود و تنها یک احتمال یا پتانسیل به شمار می‌رفت که در بی‌قاعدگی بی‌نظمی ظهور کرد. ۱. پس از آن به شباهت قابل توجه سازمان فراماسونری و اسطوره‌های مصر کهن و طرز تفکر مشترک متریالیستی آن دو پی بردیم. ماسون‌ها و مصر باستان فلسفه ماده‌گرای مصر باستان پس از اضمحلال این تمدن همچنان به حیات خود ادامه داد. بعضی یهودیان پذیرای آن شدند و در سایه اصول کابالا به ادامه حیات آن کمک نمودند. از سوی دیگر، گروهی از فلاسفه یونان همان فلسفه را اقتباس کردند و با تفسیر مجدد آن مکتب «هرمتیسیسم» (Hermeticism) را به وجود آوردند. کلمه هرمتیسیسم از نام «هرمس» (Hermes)، همتای یونانی خدای مصری «تات» (Toth) برگرفته شده است. به عبارت دیگر این فلسفه نسخه یونانی فلسفه مصری است. سلامی ایشینداغ در توضیح مبدأ این فلسفه و جایگاه آن در فراماسونری مدرن می‌نویسد: در مصر باستان جامعه مذهبی وجود داشت با طرز تفکری مبتنی بر هرمتیسیسم فراماسونری نیز چیزی مشابه آن اتخاذ نمود. کسانی که با گذراندن تشریفات سازمان به سطوح خاص می‌رسیدند، افکار معنوی و احساسات خود را آشکار می‌نمودند و به تربیت افرادی که در سطوح پایین‌تر قرار داشتند می‌پرداختند. فیثاغورث پیرو این مکتب بود و در میان آنها آموزش دید. نظام فلسفی مکتب اسکندرانی و

نئو افلاطونی در مصر باستان ریشه دارد و شباهت‌های عمده‌ای میان آن و تشریفات ماسونی وجود دارد. ۲. ایشینداغ پا را فراتر می‌نهد و در توضیح تأثیر تفکرات مصری بر مبادی فراماسونری چنین اظهار می‌کند: فراماسونری یک سازمان اجتماعی - تشریفاتی است که نقطه آغازش مصر باستان است. ۳. بسیاری از دیگر صاحب‌نظران ماسون همین عقیده را درباره‌ی خواستگاه فراماسونری دارند و معتقدند این سازمان از تخم جوامع مخفی تمدن‌های مشرق، همچون مصر و یونان متولد شده است. سلیل لیکاتاز، یک ماسون ارشد ترک در مقاله‌ای با عنوان «اسرار ماسونی: چه چیز محرمانه است و چه چیز محرمانه نیست؟» می‌نویسد: «در تمدن‌های کهن یونان، مصر و روم مکاتب پنهانی وجود داشتند که از مفاهیم مشترکی در زمینه علوم ماوراءالطبیعی و اسرارآمیز برخوردار بودند. اعضای این مکاتب سرّی تنها پس از گذراندن دوران طولانی تحصیل و تشریفات خاص به عضویت پذیرفته می‌شدند. پنداشته می‌شود اولین مکتب از این دست، مکتب «اُسیریس» (Osiris) باشد که بر مبنای تولد این خدا دوران جوانی او، مبارزه‌اش با تاریکی، مرگ او و رستاخیزش شکل گرفته است. این مفاهیم طی مراسمی توسط روحانیون به نمایش درمی‌آمد. با این روش مراسم و نمادهای به نمایش درآمده بسیار مؤثرتر واقع می‌شدند... سال‌ها بعد، طی این مراسم و تشریفات اولین محافل مجمع برادران تشکیل شدند و با عنوان فراماسونری به فعالیت پرداختند. این انجمن‌ها آرمان‌های یکسانی داشتند و در مواقع فشار قادر به فعالیت بودند. دلیل بقای آنان این است که پیوسته نام و القاب و روش خود را تغییر می‌دادند. با این حال به مکتب سری کهن و ویژگی‌های خاص آن وفادار ماندند و تفکرات خود را نسل به نسل منتقل کردند. آنها برای اجتناب از به خطر افتادن تشکیلات قوانین ویژه‌ای میان خویش وضع نمودند. ایشان برای محافظت از خود در برابر مردم نادان به فراماسونری عملی که در بردارنده احکام دقیق حرفه‌شان بود، پناه بردند و آن را با اندیشه‌های خود پیوند زدند. این روند بعدها در تشکیل فراماسونری خرد محور مؤثر واقع گشت.» نقل قول بالا نیز مؤید ادعای ماست. از میان سه تمدن باستانی مصر، یونان و روم، قدیمی‌ترین تمدن، تمدن مصر می‌باشد. می‌توان گفت عمده‌ترین منبع فراماسونری مصر است. (پیش‌تر دیدیم که شوالیه‌های معبد رابط اصلی فراماسونری مدرن و این تمدن ملحد بودند.) لازم به یادآوری است که تمدن مصر کهن نمونه اصلی «تمدن طاغوتی» است و در قرآن از آن یاد شده است. آیه‌های متعددی به فرعونیان، جوامع آنها، ظلم و ستم، بی‌عدالتی، شرارت و فرونی‌طلبی آنها اشاره می‌کند. فراماسون‌ها در نوشته‌های خود به ستایش این تمدن می‌پردازند. چنانکه در مقاله‌ای در مجله میمارسینان به ستایش معابد مصر به عنوان «منبع حرفه ماسونی» برمی‌خوریم: ... مصریان «هلیاپلیس» (شهر خورشید) و ممفیس را برپا کردند و براساس نوشته‌های ماسونی این دو شهر منبع علم و دانش و به اصطلاح ماسون‌ها «نور بزرگ» بودند. فیثاغورث که از هلیاپلیس دیدن کرده بود بیش از اینها از معبد می‌دانست. معبد ممفیس، جایی که او در آن آموزش دید، از اهمیت تاریخی برخوردار است. در شهر صور مکاتب پیشرفته‌ای وجود داشتند. فیثاغورث، افلاطون و سیسرو در این شهرها به فراماسونری قدم نهادند. ۵. در جای دیگر در مجله میمار سینان چنین می‌خوانیم: وظیفه اصلی فرعون جستجوی نور بود؛ او باید نور مخفی را به بهترین وجه تعالی می‌داد... همانطور که ما ماسون‌ها تلاش می‌کنیم معبد سلیمان را بسازیم، مصریان نیز تلاش می‌کردند اهرام یا برج نور را بنا کنند. مراسمی که در معابد مصریان به اجرا درمی‌آمد چندین درجه داشت. این درجات از دو بخش کوچک و بزرگ برخوردار بودند. درجه کوچک به یک، دو و سه تقسیم می‌شد و بعد از اینها درجات بزرگ آغاز می‌شدند. ۶. روشن است که «نور»ی که فراعنه مصر و ماسون‌ها به دنبال آن می‌گردند یکی است. می‌توان چنین استنباط نمود که فراماسونری نسخه مدرن فلسفه فراعنه مصر است. خداوند ماهیت این فلسفه را در قرآن آشکار می‌کند؛ در جایی که درباره‌ی فرعون و پیروانش چنین حکم می‌کند: فرعون و قوم او مردمانی طغیانگر و نافرمان هستند. ۷. و در آیات دیگر می‌خوانیم: فرعون به میان قوم آمد و گفت: «ای قوم! آیا سلطنت مصر به من تعلق ندارد و این نهرهایی که در این سرزمین در پای قصر من جاری است تحت حاکمیت من در جریان نیستند؟ آیا نمی‌اندیشید؟» ... بدینگونه فرعون قومش را فریفت و تحت تأثیر قرار داد. آنها از او اطاعت کردند چرا که قومی به واقع عصیانگر و فاسد بودند. ۸. نمادهای مصر باستان در لژهای ماسونی نمادها از

مهم‌ترین نشانه‌های ارتباط فرماسونری و تمدن مصر هستند. از آنجا که ماسون‌ها در انتقال مفاهیم از علائم و نشانه‌ها بهره می‌برند، در فرماسونری نمادها از اهمیت بسیاری برخوردارند. ماسونی که مرحله به مرحله، سلسله مراتب سی و سه گانه را طی می‌کند، در هر مرحله معنای تازه‌ای از علائم می‌آموزد. به این ترتیب اعضا گام به گام به عمق فلسفه ماسونی حرکت می‌کنند. در مجله میمارسیان در نحوه عملکرد علائم چنین می‌خوانیم: همه می‌دانیم فرماسونری در تفهیم آرمان‌ها و انگاره‌های خود از علائم، حکایات و تمثیل استفاده می‌کند. این حکایات به نخستین اعصار تاریخ بازمی‌گردند. حتی می‌توان آنها را به افسانه‌های ماقبل تاریخ بسط داد. به این صورت فرماسونری قدمت آرمان‌های خود را به اثبات رسانده و به منبع غنی از علائم دست یافته است. ۹. در میان این علائم و اسطوره‌ها وجود مفاهیم مصری بیش از همه برجسته است. نقوش اهرام، مجسمه‌های ابوالهول و همچنین نوشته‌های هیروگلیف در سراسر لژها و نشریات ماسونی به چشم می‌خورد. بار دیگر در مقاله‌ای در همان نشریه درباره منابع کهن فرماسونری چنین آورده شده است: اگر مصر باستان را «کهن‌ترین تمدن» تصور کنیم اشتباه نکرده‌ایم. به علاوه این حقیقت که تشریفات، درجات و فلسفه کشف شده در مصر شبیه‌ترین نوع به فرماسونری هستند توجه ما را بیشتر جلب می‌کند. ۱۰ و باز در مقاله‌ای با عنوان «مبادی اجتماعی و اهداف فرماسونری» می‌خوانیم: در دوران باستان در مصر، آیین‌های معبد ممفیس مدت‌ها با شکوه و توجه بسیار اجرا می‌شد و از شباهت بی‌ظنیری با فرماسونری برخوردار بود. ۱۱. بیاید چند نمونه از اشتراکات مصر کهن و فرماسونری را بررسی کنیم. هرم و چشم (مثلاً نورافشان) شناخته‌شده‌ترین نشان ماسونی را می‌توان در مهر ایالات متحده آمریکا و همچنین بر روی اسکناس یک دلاری یافت. در این مهر یک هرم که بالای آن چشمی درون مثلث جای دارد، ترسیم شده است. علامت چشم درون مثلث در همه لژ و مجلات این گروه به چشم می‌خورد. این علامت زیاد مورد توجه واقع نمی‌شود، با این حال برای درک فلسفه ماسونی بسیار معنی‌دار و بااهمیت است. یک نویسنده آمریکایی به نام رابرت هیرائیموس، موضوع پایان‌نامه رساله دکتری خود را به این مهر اختصاص داد و در آن به اطلاعات مهمی اشاره نمود. عنوان پایان‌نامه وی «تجزیه و تحلیل تاریخی مهر سلطنتی ایالات متحده و ارتباط آن با ایدئولوژی روانشناسی اومانستی» است. رساله او بیانگر این است که بنیانگذاران آمریکا که این نشان را برگزیدند فرماسونر و حامی اومانیسیم بودند. هرم روی مهر، تمثال «هرم چیاپس» (Cheops)، بزرگ‌ترین مقبره فراعنه می‌باشد. ستاره شش‌گوشه یکی دیگر از علائم مشهور فرماسونری ستاره شش‌گوشه است که از قرار گرفتن یک مثلث روی مثلثی دیگر شکل می‌گیرد. این علامت نشان سنتی یهودیان نیز می‌باشد و امروز روی پرچم اسرائیل به چشم می‌خورد. معروف است که سلیمان نبی (ع) اولین بار از آن به عنوان مهر استفاده نمود. بنابراین این علامت مهر یک پیامبر و در نتیجه نشانی الهی است. اما فرماسون‌ها تصور دیگری از آن دارند و آن را نه نشان سلیمان نبی بلکه یادآور الحاد مصر باستان می‌پندارند. در مقاله‌ای با عنوان «علائم و نمادها در تشریفات ما» به حقایق جالبی اشاره شده است: مثلث متساوی‌الاضلاع نماد ارزش‌های برابر است و ماسون‌ها آن را با نام ستاره داوود می‌شناسند که از جای گرفتن یک مثلث متساوی‌الاضلاع بر روی یک مثلث دیگر شکل می‌گیرد. امروز آن را سمبل قوم یهود می‌دانند که بر پرچم اسرائیل نیز دیده می‌شود. اما در حقیقت اصل آن مصری است. اولین بار شوالیه‌های معبد آن را در تزئین دیوار کلیساها به کار بردند، چون آنها اولین کسانی بودند که در اورشلیم به حقایق مهمی درباره مسیحیت دست یافتند. بعد از ازمیان رفتن معبدیان این نشان در کنیسه‌ها به کار رفت. اما ما در فرماسونری بی‌شک با همان مفهوم کهن مصری از آن بهره می‌گیریم و به این صورت دو نیروی مهم را با هم ترکیب می‌کنیم. با پاک کردن قسمت بالا- و پایین دو مثلث به علامت نادری می‌رسیم که آن را خوب می‌شناسید. ۱۲. در واقع باید همه نشان‌های فرماسونری را در ارتباط با معبد سلیمان تفسیر کرد. در قرآن آمده که بعضی می‌خواستند به سلیمان (ع) افترا بزنند و وی را ملحد معرفی کنند: یهود از افکار و اوراد جادوگری که شیاطین در عصر سلیمان برای مردم می‌خواندند و یاد می‌دادند، پیروی می‌کردند [و آنها را برای پیشبرد مقاصد خود به کار می‌گرفتند] سلیمان هرگز به سحر و کفر آلوده نشد. ۱۳. ماسون‌ها به غلط این تفکرات باطل را به سلیمان (ع) نسبت می‌دهند و آن حضرت را نماینده

الحاد مصری قلمداد می‌کنند. به همین علت نیز در تعالیم خود جایگاه خاصی برای وی قائلند. مایکل هاوارد، مورخ آمریکایی در کتاب خود به نام توطئه دانش مکتوم خاطر نشان می‌کند که پس از قرون وسطی از سلیمان نبی (ع) به عنوان جادوگر و فردی که مفاهیم شرک آمیز را وارد اورشلیم نمود یاد می‌شود. هاوارد در ادامه توضیحات خود می‌افزاید ماسون‌ها معبد سلیمان را «معبد مشرکان» می‌دانند. ۱۴ دو ستون از اجزای لاینفک لژ ماسونی وجود دو ستون در مدخل آن است که کلمات «یاکین» و «بوئز» بر روی آنها حکاکی شده و تقلیدی از دو ستون مدخل معبد سلیمان می‌باشد. اما حقیقت این است که این نماد نه یادگاری از سلیمان (ع) بلکه تجلی عقاید منحرف این گروه از آن حضرت است. منشأ این ستون‌ها بار دیگر به مصر بازمی‌گردد. مثلاً در مقاله «علائم و نمادها در تشریفات ما» می‌خوانیم: «در مصر «هوروس» (Horus) و «ست» (Set) معماران دوقلو و پشتیبان عالم روحانی بودند. دو ستونی که در لژهای ما بنا شده منشأشان مصر باستان است. یکی از ستون‌ها در جنوب مصر در شهر صور واقع بود و دیگری در شمال، در شهر هلیاپلیس. در مدخل معبد «امنتا» (Amenta) که مختص خدای بزرگ مصر بود، مانند معبد سلیمان دو ستون قرار داشت. در کهن‌ترین اساطیر مربوط به خورشید از این دو ستون به عنوان نماد بینش و قدرت یاد شده که در برابر دروازه جاودانگی بنا شده‌اند.» ۱۵ واژگان مصری لژها از نکات جالب توجهی که دو نویسنده کتاب کلید حیرام افشا می‌کنند واژگانی است که در مراسم ترفیع یک ماسون به مقام ماسون اعظم به کار می‌رود. به این ترتیب: مَعْت نَب مِن آ، مَعْت ب آ. ۱۶ براساس توضیح نایت و لوماس این لغات که اغلب بدون توجه به معنایشان مورد استفاده قرار می‌گیرند مصری هستند و مفهومشان این است: بزرگ است استاد فراماسونری، بزرگ است روح فراماسونری. نویسندگان توضیح می‌دهند لغت «مَعْت» به معنی مهارت در ساختن دیوار و نزدیک‌ترین ترجمه برای آن فراماسونری است. این یعنی ماسون‌های نوین با وجود گذشت هزاران سال هنوز زبان مصر باستان را در لژهای خود حفظ نموده‌اند. اپرای فلوت سحرآمیز موزارت از جالب‌ترین آثار فراماسونری «اپرای فلوت سحرآمیز» اثر آهنگ‌ساز معروف، موزارت است. موزارت فراماسون بود. در جای‌جای این اپرا پیام‌های ماسونی وجود دارد که قرابت بسیاری به الحاد مصری دارند: مهم نیست چقدر تلاش شده تا فلوت سحرآمیز را «داستانی درباره شرق دور» معرفی کنند. مهم این است که اساس این داستان رسوم مصری است. این خدایان و الهه‌های معابد مصر بودند که بر خلق شخصیت‌های فلوت سحرآمیز تأثیر گذارند. ۱۷ ستون چهارپهلوی با نوک هرمی ستون‌های چهارپهلوی با نوک هرمی (Obelisk) که در مصر حجاری می‌شدند قرن‌ها زیر خاک مدفون بودند تا اینکه در قرن نوزدهم کشف شدند و به شهرهای غربی همچون نیویورک، لندن و پاریس انتقال یافتند. بزرگ‌ترین آنها به ایالات متحده فرستاده شد و انتقال آن را ماسون‌ها ترتیب دادند. چون ادعا می‌شود این نوع ستون‌ها، به علاوه نقوش حکاکی شده بر آنها از سمبل‌های ماسونی باشند. میمارسینان این موضوع را درباره ستون ۲۱ متری نیویورک با قطعیت بیان می‌کند: برجسته‌ترین نمونه کاربرد نمادین معماری، اثر تاریخی سوزن کلئوپاترا است که در سال ۱۸۷۸ از سوی اسماعیل، حکمران مصری، به ایالات متحده هدیه شد. این اثر تاریخی در اصل در قرن شانزدهم پیش از میلاد در مدخل معبد خدای خورشید در هلیاپلیس برافراشته شده بود. ۱۸ افسانه ایزس، زن بیوه از مهم‌ترین نمادهای اندیشه ماسونی مفهوم زن بیوه است. فراماسون‌ها خود را فرزندان زن بیوه می‌خوانند و تصویر او بر نشریات آنها به چشم می‌خورد. اصل این تفکر چیست؟ و این زن بیوه کیست؟ با بررسی منابع ماسونی درمی‌یابیم نماد زن بیوه در اصل از افسانه‌های مصری نشأت گرفته و از مهم‌ترین اسطوره‌های مصر باستان، داستان ایزس و ایزس می‌باشد. «ایزس» یکی از خدایان حاصل‌خیزی و «ایزس» همسر او بود. براساس اسطوره‌ها ایزس قربانی هوی و هوس شد و در پی آن ایزس بیوه گشت. زن بیوه ماسونی ایزس است. پرگار و گونیا پرگار و گونیا (که پرگار روی گونیا قرار دارد) از مشهورترین علائم فراماسونری است. اگر از ماسون‌ها درباره مفهوم این علامت پرسند، خواهند گفت این نشان نماد علم، نظم هندسی و تفکر فردگراست. با این وجود این علامت مفهومی کاملاً متفاوت دارد. این موضوع را می‌توان در کتاب یکی از بزرگ‌ترین ماسون‌ها یافت. آلبرت پایک در کتاب خود با عنوان اخلاق و تعصب می‌نویسد: «گونیا نماد زمین است. این شکل

دوگانه (زن و مرد) نماد طبیعت دوگانه‌ای است که از دوران باستان به خداوند اتلاق می‌شد و مفهوم مولد تولیدکننده یا همان برهما و مایا نزد آریایی‌ها و اُزیریس و ایزس نزد مصریان را دارد؛ مانند خورشید که مذکر است و ماه مؤنث. «۱۹ یعنی پرگار و گونیا، مشهورترین نماد فراماسونری، نماد الحاد آریایی است و به دوران پیش از مسیحیت تعلق دارد. ماه و خورشید نیز که پایک به آنها اشاره می‌کند، نمادی بسیار بااهمیت هستند و در لژها به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرند. باید افزود این افکار چیزی جز انعکاس عقاید باطل مشرکان پیشین که به پرستش ماه و خورشید می‌پرداختند نیست. پی‌نوشت‌ها: ۱. Christopher Knight, Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, London, ۱۹۹۷, p. ۱۳۱. ۲. Dr. Selami Isindag, Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today), Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul ۱۹۷۷, pp. ۲۷۴-۲۷۵. ۳. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VII, Masonlukta Yorumlama Vardir Ama Putlastirma Yoktur (There is No Idolization in Freemasonry but Interpretation), Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul ۱۹۷۷, p. ۱۲۰. ۴. Celil Layikteş, "Masonik Sir, Ketumiyet Nedir? Ne Degildir?" (Masonic Secret, What is Secrecy?), Mimar Sinan, ۱۹۹۲, No. ۸۴, pp. ۲۷-۲۹. ۵. Dr. Cahit Bergil, "Masonlugun Lejander Devri" (The Lejander Age of Freemasonry), Mimar Sinan, ۱۹۹۲, No. ۸۴, p. ۷۵. ۶. Oktay Gok, "Eski Misirda Tekris" (Initiation in Ancient Egypt), Mimar Sinan, ۱۹۹۵, Vol. ۹۵, pp. ۶۲-۶۳. ۷. Dr. Cahit Bergil (The Lejander Age of Freemasonry), ۸. سوره زخرف، آیات ۵۱ تا ۵۴. ۹. Mimar Sinan, ۱۹۹۲, No. ۸۴, p. ۷۴. ۱۰. Resit Ata, "Cile: Tefekkur Hucresi" (Ordeal: Reflection Cell), Mimar Sinan, ۱۹۸۴, No. ۵۳, p. ۶۱. ۱۱. Rasim Adasal, "Masonlugun Sosyal Kaynaklari ve Amaclari" (The Social Origins and Aims of Freemasonry), Mimar Sinan, December ۱۹۶۸, No. ۸, p. ۲۶. ۱۲. Koparal Cerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and Symbols in our Rituals), Mimar Sinan, ۱۹۹۷, No. ۱۰۶, p. ۳۴. ۱۳. Michael Howard, The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars, Masons and Occult Societies, 1st ed., London, Rider, ۱۹۸۹, p. ۸. ۱۵. Koparal Cerman, Allegory and Symbols in our Rituals, Mimar Sinan, ۱۹۹۷, No. ۱۰۶, p. ۳۸. ۱۶. Christopher Knight ve Robert Lomas, The Hiram Key, p. ۱۸۸. ۱۷. Orhan Tanrikulu, "Kadinin Mason Toplumundaki Yeri" (The Woman's Place in Masonic Society), Mimar Sinan, ۱۹۸۷, No. ۶۳, p. ۴۶. ۱۸. Koparal Cerman, Allegory and Symbols in our Rituals, Mimar Sinan, ۱۹۹۷, No. ۱۰۶, p. ۳۹. ۱۹. Albert Pike, Morals and Dogma, Kessinger Publishing Company, October ۱۹۹۲, p. ۸۳۹.

غرب و آخرالزمان - ۳

اسماعیل شفیعی سروسستانی به همان سان که آثار فاخر فرهنگی و هنری عموم اقوام ناظر و متذکر موارد چهارگانه زیر است: ۱. شرایط تاریخی و موقعیتی که قوم در آن سیر می‌کند. ۲. تصویری از نقطه عطف‌ها، سوگیری‌ها و دریافت‌های کلی درباره هستی، ۳. تصویری از آینده و فراز و نشیب‌های پیش‌روی، ۴. تذکار و توصیه برای چگونگی و نحوه بودن در عرصه تاریخ. آثار فرهنگی و

هنری فاخر مردان فرهیخته غربی نیز خواننده را متذکر موارد سابق‌الذکر می‌سازد و پرده از بسیاری مراتب برمی‌دارد. حتی اگر در تأیید و یا رد وضعی و عملی نگاشته شده باشند. نقش «تمجیدی و توییخی» شاعران و معلمان و اهل فرهنگ، و میزان اعتنا و یا غفلت مردم از کلام و ذکر آنان قابل تأمل است. در میان آثار و متون فرهنگی غربی - طی قرون پانزدهم تا بیستم میلادی - آثار بسیاری را می‌توان برشمرد که در میان آنها از آینده و پایان تاریخ غرب و وضع انسان غربی سخن به میان آمده و از روی اشاره و یا به صراحت درباره آن سخن گفته اند. در میان آن نامداران، درام نویسانی چون «کریستوفر مارلو و گوته»، مورخین و فلاسفه تاریخ چون «اشپنگلر و توین بی»، شاعرانی چون «هولدورلین آلمانی»، و نظریه پردازانی چون «فوکویاما، هانتینگتون» و دیگران را می‌توان برشمرد که هر یک از «پایان و سرانجام سیر و سلوک» در جاده خودبنیادی، فردگرایی و سکولاریزم سخن رانده‌اند و یا وجهی و وضعی را مورد پرسش قرار داده‌اند. اساساً عنوان «پایان تاریخ» که امروزه در حوزه مطالعات اجتماعی - سیاسی بر سر زبان‌ها افتاده و در کشور خودمان هم در محافل مختلف دانشگاهی درباره‌اش نشست و کلاس برپا می‌کنند، متعلق به غرب است و توسط هم‌آنان مطرح شده است. ضمن آنکه از طرح موضوع و محتوا و عنوان آن سال‌ها می‌گذرد. گفت‌وگو از منتقدان غرب، دفتر بزرگی فرا روی ما قرار می‌دهد و در اینجا به اجمال به برخی آثار اشاره می‌شود. کریستوفر مارلو و «فاستوس» (قرن ۱۶ م.) در نیمه دوم قرن شانزدهم، همزمان با سال‌های حیات و حضور «شکسپیر» در صحنه ادبیات و فرهنگ انگلیسی، «کریستوفر مارلو» - درام‌نویس معروف انگلیسی - سه درام به رشته تحریر کشید. «تیمور لنگ»، «یهودی مالت» و «بالاخره فاستوس» سه اثر مهم مارلو بودند که در هر سه به نحوی حرص و آز و طمع بی‌اندازه بشر برای کسب مال و ثروت مجسم شده و عاقبت شوم این آزمندی بیان شده است. در «دکتر فاستوس» که نسخه‌ای از آن با همین عنوان در سال ۱۳۴۰ شمسی به وسیله مرحوم دکتر «لطفعلی صورتگر» ترجمه و توسط «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» منتشر شد، «برخی از بارزترین تجلیات انسان‌گرایی و فردگرایی رنسانس را می‌توان مشاهده کرد. (۱)». «فاستوس»، تجلی اشتیاق انسانی است که برای شناخت جهان و تسلط بر تمامی رازهای طبیعت به اتکای توانایی خود به راه می‌افتد و در هوای دستیابی به «قدرتی» است که او را به تمامی آرزوها و تمایلات نفسانی و سرکشی به تمام زوایای جهان برساند. از همین رو از شیطان (مفیستوفلس) ۳ می‌خواهد تا او را در رسیدن به تمامی خواسته‌اش یاری دهد. عهدنامه‌ای خونین میان فاستوس و شیطان امضا می‌شود تا «در پایان، فاستوس دین و ایمان و آزادی و پاکی را در مقابل وقوف به اسرار جهان به وی تسلیم کند.» ۴ جالب توجه اینکه پیش از انعقاد عهد، آنگاه که فاستوس شیطان را مخاطب خود ساخته و به او می‌گوید: ای بدکار تبه‌روزگار، به تو فرمان می‌دهم که حاجت مرا برآوری و سر همه چیز را با من بازگویی. ۵ شیطان او را از عاقبت کار بیم می‌دهد و می‌گوید: «هرچه با جهان و قلمرو ما مربوط باشد از تو پوشیده نخواهیم داشت. اما فقط باید از دوزخ اندیشه کنی زیرا به لعنت ابدی دچاری.» ۶ فاستوس آمرانه خطاب به شیطان می‌گوید: به تو امر می‌دهم تا زنده هستم در ملازمت من باشی و هر چه امر می‌دهم انجام دهی. اگر خواستم ماه آسمان از مدار خودش خارج شود یا آب دریا طغیان کند و عالم خاک را فرا گیرد، فوراً اطاعت و کنی و ترتیب آن را بدهی. ۷ در آخرین ساعت از زندگی، آنگاه که فاستوس به بسیاری از هواجس خود دست یافته در وضعی ننگون‌بار در لحظاتی که چیزی به موعد مقرر برای تسلیم روح به شیطان نمانده، به خود می‌گوید: آه ای فاستوس، اینک بیش از یک ساعت از زندگی تو باقی نیست، و از آن پس تا پایان دنیا ملعون خواهی بود! ای ستارگان آسمان که همه دم در جنبش و تکاپوید، دمی از حرکت باز ایستید تا مگر زمان معدوم گردد و نیمه شب هرگز نرسد. ای دیده درخشان و زیبای طبیعت بار دیگر از خاور بدرخش و جهان تاریک را روشنی بخشیده، روزی دراز و شب ناشدنی بساز یا این آخرین ساعت را درازای سال، ماه، هفته یا اقللاً یک روز تمام عطا کن تا مگر فاستوس بتواند توبه کرده، روح خویش از عذاب مؤید برهاند. ۸ شاید مارلو در غم‌نامه دکتر فاستوس، «در زمینه برخی از اساسی‌ترین پیامدهای انسان‌گرایی و فردگرایی رنسانس از جمله پیامدهای بالقوه ضد مذهبی آنها به تأمل پرداخته بود و شاید هم به صرافت طبع از آینده فرار و سخن می‌راند. فیلسوفان رنسانس از آزادی انسان و نبود غایتی تغییرناپذیر

برای او به وجد آمده بودند. اما آزادی، لزوم انتخاب را مطرح می‌سازد؛ این فرد چگونه می‌باید غایت‌های خویش را برگزیند؟ پاسخ مارلو این بود که انسان باید تابع تمنیات خویش باشد... این فکر، بعدها در تفکر لیبرالی نقشی عمده ایفا نمود. ۹ این عبارت «مارلو» انعکاس عینی خود بنیادی انسان عصر مارلو است. کریستوفر مارلو در سال ۱۵۹۳م. در جوانی از دنیا رفت اما، پس از وی با موضوع و محتوای درام فاستوس، آثار دیگری خلق شد که در بسیاری وجوه از فاستوس الهام گرفته بودند. در میان آن همه هیچ اثری به پای «تراژدی فاوست» اثر «گوته» ۱۰ آلمانی نمی‌رسد. «یوهان ولفگانگ فن گوته»، دو قرن پس از مارلو، نمایشنامه «فاوست» را سرود. گوته و «فاوست» (۱۸۳۲-۱۷۴۹م). فاوست (قهرمان گوته) عالمی است عالی‌قدر و دانشمندی است نامور، اما افسرده و حرمان‌زده... در پی کشمکش با تمنایی درونی و وسوسه‌ای تمام‌نشده. فاوست به سحر و افسون و جادو روی می‌آورد و می‌کوشد بلکه از رهگذر مطالعه اینگونه کتاب‌ها راهی به سوی خوشبختی مفروضش بیابد، اما در این تلاش نیز هم‌آغوش ناامیدی می‌شود و در آندم که قصد می‌کند با نوشیدن جام زهر به زندگی بی‌حاصل خویش پایان دهد، «مفیستو» (شیطان) در کسوت مرد مسافری پای به درون می‌گذارد و پیشنهادی به او می‌کند که با خشنودی خاطر وی روبه‌رو می‌گردد. مفیستو آماده است: «آرزوهای انجام نیافته و آمال سرخورده او را برآورد، مشروط به این که او در پایان سال‌های شادکامی، خویشان را به ابلیس بسپارد و عقوبتی را که شیطان جاودانه برای او مقرر می‌دارد بدون چون و چرا بپذیرد». ۱۱ فاوست، عالم خسته‌دل و پیر، در پناه معجزه شیطان، زورمند و فرحناک و جوان شده است و در پهنه هستی در میان موهبت‌های بی‌شماری که ابلیس قادر است در اختیار او نهد، نخستین چیزی که طبع هوس‌جویش می‌طلبد، هم‌آغوشی دختری است که به حسب تصادف مظهر معصومیت و پاکدامنی است و... ۱۲ در فرازی از این تراژدی، آنگاه که در برابر قاصدی (عجوزه اضطراب) که آمدن مرگ را به او خبر می‌دهد قرار می‌گیرد، می‌گوید: در این دنیا کار من یکه‌تازی بود. به دنبال هر هوسی دویدم، هرچه را که ناخشنودم می‌ساخت رها می‌کردم و آنچه را که از من می‌گریخت می‌گذاشتم بگریزد. پیاپی آرزو می‌کردم و پیاپی به وصال می‌رسیدم و بار دیگر آرزو می‌کردم و به دنبال آن همه عمر خویش را با طوفانی از هوس‌ها انباشته ساختم... ۱۳ در پایان گفت‌وگو، «عجوزه اضطراب» با دمیدن نفس شرباری فاوست را کور می‌کند. آخرین پیام او این است که «بشر در سراسر زندگی نابینا است و حقایق را نمی‌بیند، همان بهتر که تو نیز نابینا باشی!» آنگاه او را ترک می‌کند و می‌رود. ۱۴ اگر چه هیچ یک از دو اثر و تصویر ارائه شده توسط «مارلو» و «گوته» ناظر بر تمنای گذار از خودبنیادی و فلک‌زدگی بشر غربی نیست و دعوت برای هیچ مبارزه و مجاهدتی را در خود و با خود ندارد و به اندازه کورسوی شمعی موجب خروج از نفسانیت و خودپرستی که چون بختک بر تاریخ غرب افتاد، نمی‌شود لیکن، هر یک ضمن ارائه تصویری از این شرایط و سمت و سوی انسان غربی، مرتبه‌ای از این سیر را که در قرن ۱۹ و ۲۰ به پایان انجامید، انعکاس می‌دهند. تعبیر جناب دکتر رضا داوری درباره غرب و به تبع آن «فاوست» شنیدنی‌تر از همه سخن‌هاست که در خود دریافت اندیشمندان‌ای درباره این اثر و تاریخ غرب دارد: غرب، رؤیایی است که شیطان به فاوست القا کرده است. ۱۵ فیلسوف تاریخ آلمانی - اشپنگلر - زمان شروع و انحطاط غربی را پس از انتشار فاوست گوته می‌داند. ۱۶ به تعبیر دیگر، تجربه فاوست، تجربه انسان غربی است که در فاوست متجلی می‌شود و با خود «تمدن غربی» را که تجلی «عمل خودکامانه و متکی به دمدمه‌های شیطانی» است به ارمغان می‌آورد. «فاوست» انعکاس «اراده معطوف به قدرت انسان غربی» است که برای نیل به این «قدرت»، زمین را از هر گونه باور و سنت و ادب قدسی و اسطوره‌ای که رویی به عبودیت دارد تهی و بایر می‌خواهد؛ قدرتی که جز با حمایت و همراهی تمام عیار شیطان حاصل نمی‌آید. در واقع این دو اثر، دو پرده از یک نمایش یا دو تصویر منعکس شده در آینه تاریخ غربی‌اند که مارلو و گوته ارائه می‌کنند ورنه، هر دو، سوار بر یک کشتی رو به عالمی واحد روانه‌اند؛ عالمی که ذاتاً با عالم شرقی و فرزانه مردان شرقی تفاوت دارد. به زبان استاد فروید: گوته از انسان و همه چیز می‌گوید، ولی میقات او میقات خود بنیادانه است. میقات حافظ، عالم دیگری است. ۱۷ در میان آثار ادبی و ادبیات غرب، آثار دیگری از این دست را می‌توان برشمرد. تصویر ارائه شده از آینده انسان غربی توسط نویسنده

انگلیسی، آلدوس هاکسلی نیز دیدنی است. از همان سال‌های اولیه این تاریخ، شاعران و متفکرانی بوده‌اند که پایان دوره جدید را حس کرده بودند. ۱۸ آلدوس هاکسلی و «دنیای قشنگ نو» (۱۹۶۷ - ۱۸۹۴ م.). آلدوس لئونارد هاکسلی ۱۹، نویسنده انگلیسی (متولد ۱۸۹۴ م.)، با نفرت از سیاست بازی‌ها و صنعت‌زدگی‌ها در رمان «دنیای قشنگ نو» ۲۰ سخن به میان می‌آورد. وی، تصویرگر آینده‌ای شد که تکنولوژی در پیشرفته‌ترین شرایط، تمامی وجوه معنوی، شاعرانه و ذوقی را از انسان اخذ کرده و از او موجود صددرصد مکانیکی ساخته است. موجوداتی که در کارخانه تولید و در عین برخورداری از تمامی امکانات زندگی در شهری رؤیایی و فراصنعتی به سر می‌برند اما، بی‌خبر، دور مانده از هرگونه نگاه و ادب سنتی و شاعرانه که حسب استعدادها و نیاز شهر مدرن صنعتی تربیت می‌شوند. هاکسلی متعرض «بیگانه شدن انسان از خود - الینه سیون - و غوغای صنعت است و در زمانی نه چندان قوی، در سطح ولایه بیرونی تمدن غربی (قرن نوزدهم و بیستم) می‌ماند بی‌آنکه توان رسوخ به لایه‌های زیرین و پرسش از منشأ این آئینه شدن انسان داشته باشد. اثر او بیشتر مورد تقلید روشنفکران شرقی واقع شد که در آثار متجددمآب خود متعرض «ماشین‌زدگی» شدند و دلخوش به صورتی از تاریخ گذشته، خود را با سفالینه‌ها و کشکول و قهوه‌خانه‌های سنتی راضی ساختند و در خودبنیادی و خودپرستی نحوی دیگر از غرب‌زدگی را در خود تکرار کردند. اما، به هر صورت به قول جناب دکتر رضا داوری، «مدینه‌ای که هاکسلی توصیف می‌کند مدینه فلاکت و ادبار و بردگی است که در آن مهر و معرفت و تفکر جایی ندارد.» ۲۱

هاکسلی، تصویرگر یک اتوپیا در آینده غرب است. نوعی پیش‌بینی برای تمدنی که بر شالوده «خودکامگی» انسان و امارگی نفس او (امانسیم) استوار گشته است. در ابتدای شهر توصیف شده، نویسنده تابلویی فراروی بازدیدکننده قرار می‌دهد با این عنوان: «دولت جهانی، همبستگی و همسانی، و سپس کارخانه‌ای که محل تولید و زایشگاه انسان‌هایی است که از خطوط تولید چونان کالایی بیرون می‌آیند بی‌آنکه اراده‌ای از خود داشته باشند. ساکنان آینده شهری فوق مدرن، پیشرفته اما عاری از هرگونه نشانه شعر و شعور و عشق و دین». هدایت و مدیریت شهر را جماعتی پنهان در پس پرده عهده دارند. اتفاقی ساده نظم ماشینی و نظام بوخافسکی را در هم می‌ریزد. - «بوخافسک» را نویسنده به عنوان نام این شهر خیالی به کار برده است - فردی تازه‌وارد، باقی مانده از نسل‌های پیش با پس‌مانده‌هایی از «شعر و عشق در جان». این پس‌مانده کم‌جان به یکباره نظم و آهنگ میان این شهر را در هم می‌ریزد. مردی که چون دیگران و همسان با آنان نیست و همگان او را وحشی می‌خوانند. وحشی سرانجامی دردناک و رقت‌بار دارد اما، این سرنوشت، رقت‌بارتر و دردناک‌تر و فلاکت‌بارتر از روز و روزگار ساکنان این شهر نیست. به راستی رقم‌زنندگان به این سرنوشت و طراحان «دولت جهانی» نظام بوخافسکی در سایه نوعی «همبستگی و همسانی» (جهانی‌سازی) کیانند؟ شاید هاکسلی در دیروز خود، امروز ساکنان غرب را در آخرین مرحله از تاریخ غربی دیده بوده. چنانکه امروزه، مردان و زنان استاندارد شده، در دسته‌های متحدالشکل و عاری از هرگونه نشانه‌های «فطرت» و همسان با هم از لابه‌لای ماشین‌ها و خانه‌های فوق مدرن رفت و آمد می‌کنند. جز این نیست که غرب، با از بین بردن سابقه فرهنگی و نشانه‌ها و عناصر معنوی سایر اقوام و زدودن همه هویت‌های مذهبی و شاعرانه، سعی در دستیابی به فرهنگ جهانی، و به عبارتی «جهانی کاملاً غربی» دارد. جرج اورول و «۱۹۸۴» اورول (۱۹۵۰-۱۹۰۳ م.)، با خلق اتوپیا ۱۹۸۴ به وجهی دیگر از این سمت و سیر، بر بشر غربی و البته ساختار برخی حکومت‌های توتالیتر آن اعتراض می‌کند. از آنجا که او خود وابسته به یک «جنبش کارگری سوسیالیستی بود»، همه اعتراض خود را متوجه نظام‌های سوسیالیستی می‌کند و در کتاب ۱۹۸۴ از زبان یکی از قهرمانانش می‌نویسد: ... برای تو زمان آن رسیده که چیزهایی که در معنای قدرت بدانی ... این شعار خوب را که «آزادی بردگی است» می‌دانی. هیچ به خاطر رسیده است که این شعار را می‌توان وارونه کرد: «بردگی آزادی است». تنها و آزاد، انسان همواره شکست می‌خورد، باید هم چنین باشد اما اگر بتواند خالصانه و مخلصانه تسلیم شود، اگر بتواند از هویت خویش بگریزد، اگر بتواند چنان در حزب مستحیل شود که خود حزب گردد، آنگاه قدر قدرت و جاودانه است. دومین چیزی که باید متوجه باشی این است که قدرت، اعمال قدرت بر روی انسان‌هاست. بر روی جسم

اما بالاتر از آن بر روی ذهن. به قول شهید آوینی، اورول، عالم جدید را که «اراده به قدرت» و توجه به قدرت است دریافته است، ۲۲ چنانکه حکومت‌های توتالیتراستالینی مظهر همین اراده‌اند. در مدینه سال ۱۹۸۴، جنگ صلح است، بردگی آزادی است و جهل نیرو و قدرت است. ۲۳ دنیای ما - جهان مدرن غربی - طی قرن بیستم بدل به مصداق خارجی و ظهور تصویر خیالی و ذهنی هاکسلی و اورول شد. سیر در حیویت تمام، دور شدن از وطن مألوف، غرقه شدن در خودکامی در سایه صورت مترقی زندگی مادی و تکنولوژیک که بشر غربی غافلانه آن را «کمال» می‌شناسد. در حالی که در همین قرن، چنانکه اورول پیش‌بینی می‌کرد، معنی واژه‌ها در ادبیات سیاسی و اجتماعی وارونه شده‌اند. جنگ، صلح شد. بردگی، آزادی معنی شد و تسلیم بی‌قید سیاستمداران پشت‌پرده و اربابان قدرت دموکراسی و لیبرالیسم و جهانی‌سازی، فریبی بزرگ برای مبدل کردن همه جغرافیای زمینی به شهر یک پارچه «بوخافسکی» هاکسلی که تصویر آن را در «دنیای قشنگ نو» عرضه کرده بود. حیرانی میلان کوندرا چنانچه کسی قصد برشمردن نام «منتقدان تاریخ جدید غرب» از میان اهل ادب و فرهنگ غرب و ذکر پاره‌ای از سخنان و آثارشان را داشته باشد، مجموعه‌ای بزرگ در قد و قواره دایره‌المعارف بزرگ فرانسه فراهم خواهد آمد. نمی‌بایست از نظر دور داشت که بسیاری از اینان در مطالعه و اظهار رأی خود با مسایل زیر نیز رویارو بوده و هستند: ۱. از داخل و در میان امواج متلاطم تاریخ غربی به آن نگریده‌اند. ۲. با همان روش و «متدولوژی» مرسوم و رایج غربی (و البته مورد نقد) به ارزیابی و اظهار رأی نشسته‌اند. ۳. تنها وجهی از یک کل را مشاهده و ملاک اظهار رأی درباره آن قرار داده‌اند. ۴. با حقیقت «شرق» و بنیاد نظری و مبادی آن بیگانه‌اند و جز تعداد معدودی که «از طریق تتبع و پژوهش منابع» و گاه همنشینی با برخی عالمان و متفکران شرقی» بر وجوهی از فرهنگ شرق آگاهی یافته و آن را حصول کرده‌اند، بقیه «شرق سکولاریزه شده» را اساس «نگاه به شرق» قرار داده‌اند که در این میان «شرق‌شناسان» گوی سبقت را از همگان ربوده و بدل به هموارکنندگان راه سلطه سیاسی - نظامی غرب در شرق نشده‌اند. میلان کوندرا ۲۴، نویسنده و منتقد چک که آرای انتقادی او درباره تاریخ تحول رمان غربی قابل تأمل است، با توجه به بحران بشر اروپایی و گفت‌وگو از اینکه «فلسفه و علوم غربی، هستی انسان را فراموش کرده‌اند» و با بیان این مقدمات می‌نویسد: در قرون وسطی [وحدت اروپا] بر مذهبی مشترک [مسیحیت] مبتنی بود. در عصر جدید، مذهب از صحنه خارج شده و... جا به فرهنگ داده است، مشتمل بر ارزش‌های والا - که انسان اروپایی خود را با آن یکی می‌داند، تعریف می‌کند و به عنوان اروپایی باز می‌شناسد. حال به نظر می‌رسد که در قرن ما تغییر دیگری صورت می‌گیرد، به همان اهمیت تغییری که قرون وسطی را از عصر جدید جدا ساخت. درست همان‌طور که مدت‌ها پیش خدا جای خود را به فرهنگ داد [اکنون] فرهنگ به نوبه خود جا خالی می‌کند. ۲۵ میلان کوندرا اگر چه متذکر بحران در تاریخ غرب است اما جمله سئوالات و گستره دید او در سطح می‌ماند و متذکر مبادی و مبانی این تاریخ «نیست‌انگار» نمی‌شود از همین رو برای کوندرا و امثال او امکان‌گذار از «غرب بحران‌زده» وجود ندارد. او نگران اتحاد اروپای غربی است: چه مجموعه‌ای از ارزش‌های والا - توان آن را دارد که اروپا را متحد سازد؟ پیشرفت‌های فنی؟ بازار؟ وسایل ارتباط جمعی؟ (آیا جای شاعر بزرگ را روزنامه‌نگار خواهد گرفت یا سیاست؟ چه سیاستی؟ راست یا چپ؟ آیا هنوز آرمان مشترک مشخصی وجود دارد که ورای ثنویت چپ و راست، که در عین حال احمقانه و علاج‌ناپذیر است، باشد؟ آیا این عامل وحدت اصل تسامح است، اصل احترام به عقاید مردمان اما اگر این تسامح دیگر نتواند از آفرینش غنی یا مجموعه عقایدی نیرومند حمایت کند آیا پوچ و بیهوده نخواهد بود؟ یا باید تبعید فرهنگ را نوعی رهایی بینگاریم و خود را مجذوبانه تسلیم کنیم؟ یا خدای [غایب] تا فضای خالی را پر کند و خود را آشکار سازد؟ من نمی‌دانم، هیچ چیز در این باب نمی‌دانم. فکر می‌کنم فقط این را بدانم که فرهنگ از صحنه خارج شده است... ۲۶. کوندرا، گیج و منگ، بسان کسی که در میانه شب از لرزش و هیاهوی زلزله‌ای مهیب از خواب جسته باشد سخن می‌گوید. سخن او انعکاس همان «نیست‌انگارانه» جاری در حوزه فرهنگ غربی است و با مردانی چون «هوسرل» ۲۷ به عنوان فیلسوف و نظریه‌پرداز آلمانی تفاوت جدی دارد. به نظر هوسرل: این بحران بشریت اروپایی چنان عمیق

بود که بعید به نظر می‌رسید بتواند از آن جان سالم به در برد. او این بحران را ناشی از ماهیت «یکسو نگرانه علوم اروپایی در عصر جدید» می‌دانست و بر آن بود که هر چه انسان در دانش خود پیش می‌رود، از کلیت جهان و خویشتن خویش دور می‌شود. مضمونی که بعدها در زبان متفکر دیگر آلمانی به «فراموشی هستی» تعبیر شد. پی‌نوشت‌ها: ۱. شایان توجه است که هیچ‌گونه پرسش جدی از ذات فرهنگ و تفکر دامن می‌گسترده در این اثر نیست. ۲. ۳۰۰. Christopher Marlowe. Mephistopheles شیطانی که فاستوس روح خود را به او فروخت. ۴. صورتگر، لطفعلی، تاریخ ادبیات انگلیس، ص ۳۰۵، انتشارات دانشگاه تهران. ۵. همان، ص ۳۱۰. ۶. همان. ۷. مارلو، کروستوفر، دکتر فاستوس، ترجمه لطفعلی صورتگر، ص ۳۹. ۸. صورتگر، لطفعلی، همان، ص ۳۱۱. ۹. آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ص ۱۵۹. ۱۰. گوته (۱۸۳۲ - ۱۷۴۹) شاعر، درام نویس، منتقد، داستان‌سرا و عالم آلمانی. ۱۱. گوته، تراژدی فاوست، ترجمه و تفسیر حسن شهباز، انتشارات علمی، ص ۲۹. ۱۲. همان، ص ۵۳. ۱۳. همان، ص ۹۵. ۱۴. همان، ص ۹۳. ۱۵. داوری اردکانی، رضا، عصر اتوپی، ص ۱۹. ۱۶. زرشناس، شهریار، درآمدی بر امانیسم، ص ۳۷. ۱۷. مدد پور، محمد، دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، ص ۴۰. ۱۸. داوری اردکانی، رضا، همان، ص ۱۶. ۱۹. ۲۰. Aldous Leonard Huxley. این اثر در بهار ۱۳۵۲ با ترجمه آقای سعید حمیدیان، توسط انتشارات پیام منتشر شد. ۲۱. داوری اردکانی، رضا، همان، انتشارات حکمت، ۱۳۵۶. ۲۲. شهید آوینی، مجله سوره، زمستان ۷۰، مقاله «بشر در انتظار فردایی دیگر». ۲۳. داوری اردکانی، رضا، همان، ص ۱۰۴. ۲۴. ۲۵. Milan Kondera. کوندرا، میلان، کلاه کلمفنس، ترجمه احمد میرعلایی، تهران، دماوند، ص ۶۴ و ۵۲. ۲۶. همان، ص ۵۳. ۲۷. ۱۹۳۸-۱۸۵۵ (Edmund Husserl)

تبیین امامت در پرتو قرآن و عترت

اشاره: قسمت نخست این مطلب که در نقد سخنرانی حجت‌الاسلام کدیور از سوی نویسنده به رشته تحریر درآمده است، در شماره نخستین مجله آورده شد. در قسمت قبل، نویسنده با توجه به آیات و روایات معتبر و با استفاده از آثار مشهور عالمان برجسته‌ای نظیر: شیخ صدوق و کلینی، به بیان ویژگی و خصوصیات غالبان پرداخت و بر آن اساس مفاهیم بنیادی: عصمت ائمه (ع)، انتصاب امامان از سوی خداوند، و وجود نص صریح از پیامبر و امام قبل مبنی بر نصب امام بعد، را که جملگی از اصول عقائد تشیع اثنی عشری می‌باشد، مورد بررسی قرار داد. توجه شما را به بخش پایانی این مطلب جلب می‌کنیم. (د) علم غیب ائمه (ع) در احادیث فراوانی بر عالم بودن ائمه (ع) به امور نهانی و غیبی اشاره و تاکید شده است که البته این علم غیب از جانب خداوند به آنها اعطا شده و می‌شود و آنان خود هیچ‌گونه استقلالی در آن ندارند، ضمن آن که علم غیب ائمه (ع) مطلق نبوده و امور و جمله علم به آغاز قیامت از آنان نیز پنهان است و جز خداوند نمی‌داند. (ع) می‌فرماید: علم خدا به دو گونه است، علمی که آن را برای خود برگزید، هیچ پیامبر و فرشته‌ای را از آن آگاه نمی‌سازد... علمی که آن را به فرشتگان می‌آموزد و آنان در اختیار پیامبر و اهل بیتش می‌نهند و بزرگ و کوچک این خاندان تا قیامت از آن بهره می‌برند. ۲. خداوند نیز در قرآن به این موضوع اشاره می‌کند که دانش غیبی خویش را به کسانی اعطا می‌کند: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً إلا من ارتضی من رسول ۳ خداوند دانای غیب است که هیچ کس را از غیب خویش آگاه نمی‌سازد مگر پیامبر [یا امامی] که او پسندد. در زیارت جامعه کبیره، خطاب به ائمه (ع) می‌خوانیم: و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره ۴. خداوند شما را برای غیب خود پسندیده و برای رازش برگزیده است. و اما روایاتی که بیانگر وجود علم غیب نزد ائمه (ع) است. ؟: امام علی (ع) در خطبه‌ای از نهج البلاغه که در آن از اوضاع نابسامان آینده پیشگویی می‌کند و از تسلط حجاج بن یوسف ثقفی خبر می‌دهد، به این آگاهی نام «علم غیب» می‌نهد و می‌فرماید: اگر آن چه می‌دانم - و غیب آن بر شما پوشیده است - می‌دانستید، به بیابان‌ها بیرون می‌شدید و بر کرده‌های خویش می‌گریستید، به سر و سینه می‌زدید و مال‌های خود را بی‌نگهبان وامی‌گذاشتید و کسی را بر آن نمی‌گماشتید... به خدا به زودی مردی از ثقیف بر شما چیره شود، سبک

سر، گردنکش و ستمگر که مالتان را ببرد و پوستتان را بدرد. ۵. ? علی(ع) خود را یکی از مصادیق «من ارتضی من رسول» در آیه فوق‌الذکر درباره علم غیب می‌داند و می‌گوید: من همان مرتضای از رسول هستم که خداوند او را بر دانش غیبش مطلع کرده است. ۶. ? امام علی(ع) در نهج‌البلاغه به نقل از رسول خدا(ص) درباره خود می‌گوید: تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی. ۷. از روایت فوق دریافت می‌شود که امام(ع) نیز از اخبار و اطلاعات غیبی‌ای که فرشته وحی بر پیامبر(ص) نازل می‌کرد، آگاه می‌شد. ? یکی از یاران امام علی(ع) پس از شنیدن پیشگویی‌های آن حضرت، شگفت زده پرسید: «ای امیرمؤمنان! تو را علم غیب داده‌اند؟»، امام در پاسخ فرمود: این علم غیب نیست [علم غیب ویژه خداوند]، علمی است که از دارنده علم آموخته‌ام. علم غیب، علم قیامت است و آنچه خدا گفته است که «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»، پس این علم غیب است که جز خدا کسی آن را نداند و جز این، علمی است که خدا آن را به پیامبرش آموخته و او نیز مرا آموخته و دعا کرده است که سینه من آن را فراگیرد و دلم آن علم را در خود پذیرد. ۸. ? علی(ع) فرمود: رسول خدا هزار در دانش را به روی من گشود... که هر دری خود به هزار در دیگر رهنمون است... به گونه‌ای که اکنون از زمان فرا رسیدن مرگ و پیشامدهای ناگوار خبر دارم و با دانش خدادادی به داوری آن می‌پردازم. ۹. ? علی(ع) فرمود: به خدا اگر بخواهم به هر یک از شما خبر می‌دهم که از کجا آمده و به کجا می‌رود و سرانجام کارهای او چه خواهد بود، لیکن می‌ترسم که درباره من به راه غلو روید و مرا بر رسول خدا(ص) تفضیل دهید. ۱۰. ? علی(ع) فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، من نیز از آنچه پیامبر می‌دانست، آگاهم و از حوادثی که تاکنون روی داده است، یا تا قیامت روی می‌دهد، خبر دارم. ۱۱. ? علی(ع) در توصیف امام معصوم می‌گوید: کسی که روح الهی را درمی‌یابد، از رویدادهای گذشته و آینده و آنچه در دل مردمان و زمین و آسمان است، آگاه می‌گردد. ۱۲. ? کتب معتبر روایی ما مملو از روایاتی است که درباره آگاهی ائمه(ع) از دانش‌های غیبی و امور نهانی است. از جمله در جلد ?? بحارالانوار از ابتدا تا صفحه ??? در موضوع ابعاد و گستره علمی ائمه(ع) و از جمله علم آنها به امور غیبی ده‌ها حدیث نقل شده است. ?? شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا(ع) در باب پیشگویی‌ها و اخبار حضرت رضا(ع) از امور نهانی و غیبی ??، حدیث ذکر می‌کند. تا بدین جا روشن شد که آنچه به عنوان چهار ویژگی مهم امامت (نصب الهی، نص از جانب رسول الله، علم غیب و عصمت) ذکر می‌شود، ساخته و پرداخته متکلمان و فقیهان در قرون سوم و چهارم نبوده و بلکه در متن احادیث و سخنان خود ائمه معصومین(ع) از آغاز وجود داشته است. آقای کدیور برای آنکه از مغفول ماندن بعضی از ابعاد وجودی و شخصیتی ائمه معصومین(ع) انتقاد کنند که ممکن است در مواردی سخن کاملاً درستی باشد، هیچ نیازی به زیر سؤال بردن و یا تضعیف ابعاد دیگر از شخصیت آنان نداشتند. ? گفته‌اند شیعیان اصیل از قبیل سلمان، ابوذر و... ائمه را این گونه که متکلمان رسمی معرفی می‌کنند، نشناخته بودند. به نظر می‌رسد در این مورد هم آقای کدیور از طریق صواب دور شده‌اند. طبرسی(ره) در کتاب احتجاج به نقل روایتی از امام صادق(ع) و ایشان به نقل از پدرانشان می‌پردازد که سلمان سه روز پس از دفن رسول خدا(ص) طی خطبه‌ای که در جمعی از مردم ایراد کرد، گفت: «مردم! سخن مرا بشنوید و در آن اندیشه کنید، به من دانش فراوانی داده شده است [از جانب رسول خدا(ص)] که اگر من هر آنچه را که درباره فضائل امیرالمومنین علی(ع) می‌دانم بگویم، گروهی از شما من را دیوانه خواهید خواند و گروهی دیگر خواهند گفت: خدایا قاتل سلمان را بیا مرز... بدانید که نزد علی(ع) دانش منایا و بلایا و میراث وصایا [علوم غیبی و...] و فصل الخطاب و دانش نسب‌ها است... اگر ولایت علی(ع) را می‌پذیرفتید از بالای سرتان و پایین پایتان برخوردار از نعمت‌های الهی می‌شدید، اگر پرندگان آسمان را صدا می‌زدید، پاسختان می‌دادند و ماهیان دریا به سویتان می‌شتافتند و...». ۱۳. ? لازمه اسوه بودن ائمه(ع) برای پیروانشان سنخیت و مشابهت بین امام و مأموم از هر جهت و دست یافتن مأموم به مرتبت امام(ع) نیست، بلکه مسئله الگوبرداری از صفات نیک و اخلاق حسنه آنها به قدر ظرفیت و طاقت هر فرد است. به این فراز از نامه علی(ع) به عثمان بن حنیف در نهج‌البلاغه بنگرید: «آگاه باشید که برای هر مأمومی، امامی است که به او اقتدا کرده و از نور دانش او بهره می‌برد. بدانید که

امامتان از دنیایش به دو جامه کهنه و از غذایش به دو قرص نان بسنده کرده است، البته شما [چون من] قادر بر این کار نیستید اما باید من را در این مسیر با تلاش و پرهیزکاری و پاکی و درستی [در حد توانتان] یاری نمایید» ۱۴. ؟ و اما جریان غلو و تفویض: ۱۵ همان گونه که گفته‌اند جریانی از زمان حضرت علی (ع) شکل گرفت که درباره شخصیت و مناقب ائمه (ع) زیاده‌گویی کرده و آنان را گاه تا مرتبت خدایی بالا می‌بردند (غالیان) و یا آن که پاره‌ای از افعال ربوبی را مثل خلق و رزق و... مستقلاً به ائمه (ع) نسبت می‌دادند (مفوضه) ۱۶ و ائمه (ع) نیز به شدت با این جریان برخورد کرده و ضمن لعن، آنها را مشرک و کافر خطاب می‌کردند و در موردی نیز علی (ع) گروهی از غالیان را به دلیل اصرار بر عقیده باطلشان سوزانید. ۱۷ اما برای این که ابعاد مسئله غلو و تفویض روشن گردد، ذکر نکاتی ضروری است. ؟: همان گونه که گفته آمد ائمه (ع) همگی با شدت و حساسیت با موضوع غلو و تفویض برخورد می‌کردند و غالیان را مورد لعن و نفرین قرار می‌دادند و بعضاً آنها را نام می‌بردند تا شیعیان و اصحابشان را از افتادن در دام آنان بر حذر دارند. در روایتی از امام صادق (ع)، ایشان هفت تن از غلات را نام می‌برند. امام (ع) در تفسیر و تعیین مصداق برای آیه: هل أتئکم علی من تنزل الشیاطین، تنزل علی کل أفاک أئیم. آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسانی نازل می‌شوند؟ بر هر دروغزن گناهکار فرود می‌آیند نام هفت تن از غلات را بدین ترتیب آوردند: مغیره، بیان (یا بنان)، صائد، حمزه بن عمار بربری، حارث شامی، عبدالله بن حارث و ابوالخطاب. ۱۸ چنین روشنگری‌هایی از سوی ائمه (ع) اولاً- مانع از آن می‌شد که دیگر اصحاب و راویان به دام غلو بیفتند و ثانیاً برای راویان حدیث، زمینه تشخیص روایات صحیح را از روایات مشکوک به غلو فراهم می‌نمود. ؟. ائمه (ع) علاوه بر لعن و معرفی غالیان با اسم و رسم، برای تعیین مرز غلو از حقیقت، نیز ملاک‌هایی ارائه می‌کردند، زیرا در کنار غلو این انحراف نیز وجود داشت که کسانی ائمه (ع) را پایین‌تر از مرتبت حقیقتشان قرار می‌دادند و منکر فضائل واقعی آنها می‌شدند. از جمله این روایات عبارت است از. ؟: علی (ع) فرمود: از زیاده‌گویی درباره ما پرهیزید، ما را بندگان مخلوق و آفریده [و در ید قدرت] خدا بدانید، آنگاه هر آنچه خواستید در فضیلت ما بگویید. ۱۹. ؟ امام صادق (ع) فرمود: ای کامل! برای ما پروردگاری قائل شوید که ما به او باز می‌گردیم، آنگاه درباره [فضائل] ما آنچه خواستید بگویید. ۲۰. ؟ امام باقر (ع) خطاب به ابوحمزه ثمالی فرمود: ای ابا حمزه! علی را پایین‌تر از مرتبه‌ای که او را خداوند قرار داده، نگذارید و بالاتر از آن مرتبه نیز قرار ندهید. آنچه از روایات فوق و روایات متعدد دیگر فهمیده می‌شود این است که غلو و تفویض آنجا محقق می‌شود که ائمه (ع) به عنوان خداوند و یا شریک و مستقل از خداوند، قرار داده شوند و فضائلی به آنها نسبت داده شود که آنان را از مرتبه بندگی به مرتبه خدایی برساند اما اگر فضائل آنها در طول و ناشی از قدرت و کرامت و افاضه خداوند دانسته شود، هرگز به معنای غلو و تفویض مذموم نیست. بر این اساس، ویژگی‌هایی چون عصمت، علم غیب، نصب و نص از جانب خدا و رسول (ص)، هیچ ارتباطی با مقوله غلو و تفویض ندارد و همان طور که دیدیم حتی عالمانی که به اعتراف آقای کدیور درباره غلو حساس بودند مثل صدوق و مجلسی، به نقل روایات عدیده‌ای که ویژگی‌های فوق را برای ائمه بیان می‌کنند، پرداخته‌اند. در اینجا بد نیست به جمع‌بندی مرحوم مجلسی (ره) پس از ذکر ده‌ها روایت در مذمت غلو و تفویض، درباره مفهوم و مرز غلو و تفویض، اشاره نماییم: «بدان که غلو درباره پیامبر و ائمه (ع) آن است که کسی قائل به الوهیت آنها شود و یا آنکه آنان را در معبودیت یا در آفرینش و روزی‌رسانی شریک خداوند قرار دهد یا آن که بگوید خداوند در آنها حلول کرده و یا با وجود آنها وحدت یافته است، یا آنکه بر این باور باشد که آنان بدون وحی و الهام از جانب خداوند، دانای به غیب هستند یا ائمه را جزء انبیا بدانند و یا آنکه قائل به تناسخ ارواح بعضی از آنها در بعضی دیگر شود و یا آنکه مدعی شود که شناخت ائمه (ع) پیروان آنان را از طاعت الهی بی‌نیاز کرده و تکلیفی در ترک گناهان ندارند، که همه این اعتقادات الحاد و کفر و مایه خروج از دین است همان گونه که ادله عقلی و آیات و روایاتی که ذکر آنها گذشت بر این امر دلالت می‌کرد و تو دانستی که ائمه (ع) از صاحبان چنین عقیده‌ای بیزاری جسته و آنان را کافر دانسته و فرمان به کشتن آنها می‌دادند و اگر روایتی را شنیدی که القاگر چنین عقایدی بود یا باید آن را تأویل به معنایی درست

کرده و یا آن که از دروغ بافی‌های غالیان دانست، اما از سوی دیگر بعضی از متکلمان و محدثان در ماجرای غلو زیاده‌روی کرده‌اند و این به دلیل کوتاهی‌شان در امر شناخت [مرتب و منزلت واقعی] ائمه (ع) و ناتوانیشان از درک احوال غریب و شئون شگفت‌انگیز آنان بوده است و از همین رو بسیاری از روایان ثقه و مورد اعتماد را به دلیل آنکه بعضی از امور خارق‌العاده و شگفت را از ائمه (ع) روایت کرده‌اند، تضعیف [و رمی به غلو] کرده‌اند و تا آنجا برخی پیش رفته‌اند که گفته‌اند از جمله مصادیق غلو آن است که کسی قائل به نفی سهو از ائمه شود و یا آنکه بگوید آنها آنچه بوده و آنچه خواهد بود را می‌دانند و... و این در حالی است که در روایات فراوانی وارد شده است که: ما را رب و خدا ندانید و [پایین‌تر از آن] هر چه می‌خواهید درباره ما بگویید که البته نمی‌توانید حق آن را ادا کنید... و نیز در حدیث وارد شده است که: امر [مقام و منزلت و...] ما چنان دشوار و دیریاب است که جز فرشته‌ای مقرب یا پیامبری مرسل و یابنده مومنی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است، طاقت دریافت و باور آن را ندارد. ... بنابراین بر فرد مؤمن و متدین است که اقدام به رد روایاتی که در فضائل و معجزات و مراتب بلند آنها وارد شده است، ننماید مگر آنکه حاوی سخنی برخلاف ضرورت دین و یا مخالف با براهین قاطع عقلی و آیات محکم قرآنی و احادیث متواتر باشد. ۲۱ تفویض مقبول و مردود مرحوم مجلسی آنگاه در ادامه، به بحث پیرامون تفویض مذموم و مردود و مرز آن با تفویض مقبول می‌پردازد و می‌نویسد: «و اما تفویض دارای معانی متفاوت و متعددی است که بعضی از آنها از ساحت ائمه (ع) به دور و برخی دیگر برای آنها ثابت است، [و آنگاه به معانی گوناگون تفویض می‌پردازد. ?] تفویض در آفرینش و روزی‌رسانی و تربیت و میراندن و زنده کردن: گروهی گفته‌اند که خداوند ائمه (ع) را آفرید و امر آفرینش را به آنها تفویض و واگذار کرد، پس آنان‌اند که خلق می‌کنند و روزی می‌دهند و می‌میرانند و زنده می‌کنند. این سخن دو مفهوم می‌تواند داشته باشد: [الف -] ائمه (ع) همه این امور را با قدرت و اراده مستقل خودشان انجام می‌دهند و فاعل حقیقی آنها هستند، این معنا کفر صریح است که ادله عقلی و نقلی آن را محال می‌دانند و هیچ عاقلی هم در کفر معتقد به آن شک نمی‌کند. [ب -] اینکه خداوند هم‌زمان با اراده و خواست آنها این امور را انجام می‌دهد، مانند شق القمر و زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به اژدها و دیگر معجزات، در این صورت همه این امور با قدرت الهی که مقارن با اراده ائمه (ع) می‌شود، صورت می‌گیرد، در این صورت عقل از پذیرش این معنا که خداوند آنها را خلق و سپس کامل کرده و به آنها آنچه را که مایه اصلاح نظام عالم است، الهام کرده و سپس هر چیزی را مقارن با اراده و خواست ائمه (ع) خلق کرده است، ابایی ندارد و آن را ممتنع و محال نمی‌داند. اما روایاتی که ذکر آنها گذشت جز در مورد معجزات، این معنا را نیز رد می‌کند، ضمن آنکه چنین باور و ادعایی سخن به غیر علم است، چرا که در اخبار و احادیث معتبره، چنین معنایی مشاهده نمی‌شود و تعدادی از اخبار مثل «خطبه بیان» که حاوی چنین معنایی است جز در آثار غلات و شبه غالیان یافت نمی‌شود. البته در مورد این روایات، این احتمال [صحیح] نیز وجود دارد که بگوییم مقصود این است که آنان علت غایی و مقصود نهایی آفرینش هستند و خداوند ائمه (ع) را در آسمان‌ها و زمین‌ها مطاع قرار داده است و هر موجود حتی جمادات به اذن خداوند مطیع آنها هستند و این که اگر آنها چیزی را بخواهند، خداوند خواسته آنان را رد نمی‌کند و البته آنها هم چیزی را نمی‌خواهند، جز آنکه خدا بخواهد، و اما درباره روایاتی که درباره نزول فرشتگان و روح بر آنها در هر امری و اینکه هیچ فرشته‌ای از آسمان نازل نمی‌شود مگر آنکه ابتدا نزد آنان می‌رود، این به مفهوم مدخلیت آنان در امر خلق و یا به جهت مشورت آنان با ائمه (ع) نمی‌باشد، چرا که خلق و امر تنها از آن خداست، بلکه مفهومی جز این ندارد که این نزول به خاطر بزرگداشت منزلت آنان از سوی خداوند است. ? تفویض در امر دین: این نیز دو معنا می‌تواند داشته باشد. معنای اول این که خداوند پیامبر و ائمه (ع) را آزاد گذاشته است که بدون وحی و الهام الهی هر آنچه را می‌خواهند حلال یا حرام کنند و یا آنکه آنچه را خداوند به آنها وحی کرده است با آرای خودشان تغییر دهند که این معنا قطعاً باطل است و هیچ عاقلی آن را باور نخواهد کرد. مگر نه این بود که پیامبر (ص) گاه برای جواب دادن به سؤال کننده‌ای روزها منتظر وحی می‌ماند و از پیش خود جواب او را نمی‌داد و خداوند نیز فرموده است: او از روی

هوا سخن نمی‌گوید و آنچه می‌گوید وحی الهی است. معنای دوم آن است که بگوییم چون خداوند پیامبرش را کامل کرد به گونه‌ای که جز آنچه موافق حق و صواب بود، بر نمی‌گزید و هرگز به خاطرش خطور نمی‌کرد که مخالف خواست خداوند کاری انجام دهد، خداوند تعیین بعضی از امور را مثل اضافه کردن به نماز و تعیین نمازها و روزه مستحبی و... به او [وائمه] واگذار کرد از این جهت که بزرگی و شرف منزلت او را نزد خویش آشکار نماید، در این صورت اصل تعیین و اختیار جز با وحی و الهام نیست، سپس آنچه را که پیامبر انتخاب می‌کرد با وحی الهی مورد تأیید و تأکید قرار می‌گرفت. عقل این معنا را رد نکرده و روایات متعددی نیز آن را تأیید می‌کند و شاید مرحوم صدوق که گفته است: «خداوند متعال امر دینش را به پیامبر تفویض کرده است اما تعدی از حدودش را نه»، مقصودش نفی معنای اول باشد و نه معنای دوم، زیرا خود او بسیاری از روایات تفویض را بدون آن که تأویل کند، در کتاب‌هایش ذکر کرده است. ؟. تفویض امور مردم به آنها: از سیاست و تأدیب و تعلیم و تکمیل آنان و ملزم شدن مردم به اطاعت از آنها در آنچه آنها [پیامبر و ائمه(ع)] خوش یا ناخوش دارند؛ این معنای درستی است که خداوند فرموده است: آنچه رسول می‌گوید و فرمان می‌دهد، انجام دهید و از آنچه نهی می‌کند، اجتناب ورزید، و آیات و روایات فراوان دیگری که در این زمینه است. و باید سخن ائمه(ع) را که گفته‌اند: «ما حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌کنیم» به همین معنا دانست، یعنی آنکه می‌گویند حلال و حرام خدا با ماست و مردم باید در امر حلال و حرام به ما رجوع نمایند. ؟. تفویض بیان علوم و احکام الهی به آنان: آنگونه که مصلحت می‌دانند به دلیل آن که ظرفیت عقلی مردم متفاوت است و گاهی نیز تقیه موجب می‌شود که به بعضی از مردم حکم واقعی را بگویند و به بعضی دیگر نه و نیز گاهی ممکن است جواب سئوالی را بدهند و گاهی سکوت کرده و از پاسخ امتناع می‌ورزند. تفویض به این معنا نیز امر درست و ثابت در روایات است. ؟. اختیار در اینکه در هر واقعه و رویدادی که رخ می‌دهد براساس ظاهر شریعت یا براساس علم امامتشان و یا براساس الهام الهی حکم نمایند؛ این نیز معنایی درست و در روایات ثابت است. ؟. تفویض در عطا و بخشش: خداوند زمین و آنچه در آن است را برای آنان خلق کرده و انفال و خمس و... را به آنها بخشیده است، پس در اختیار آنان است که چیزی را ببخشند یا نبخشند. پس اگر آنچه را ما درباره معنای تفویض گفتیم، دریافته باشی، فهم روایات وارده در این موضوع بر تو آسان خواهد شد و ضعف اعتقادات کسانی که هرگونه تفویضی را رد می‌کنند، برای آشکار خواهد شد. ۲۲. ؟ آقای کدیور ادعیه شیعه را از دو سنخ دانسته (تشیع اصیل و تشیع تفویضی) و ضمن بر شمردن دعای کمیل، دعای ابوحمزه ثمالی، دعاهای صحیفه سجادیه، مناجات شعبانیه و دعای عرفه از سنخ اول، گفته‌اند که «در این دعاها یک کلمه اتکا و توسل به غیر خدا نیست، هرچه هست مستقیم به محضر خدا رفتن است.» گفته‌اند که ما تشیعی داریم که شاخصه‌اش دعاهایی چون دعای عرفه امام حسین و... است و تشیع دیگری که شاخصه‌اش توسل و شفاعت ائمه به جای توکل به ذات ربوبی است. البته در این مقال، مجال آن نیست که به بحث پیرامون توسل و شفاعت بپردازیم و ادله قرآنی و روایی آن را برشماریم، اما همین مقدار اشاره می‌کنیم که این ادعا که یک کلمه اتکا و توسل به غیر خدا یعنی محمد و آل محمد(ص) در این ادعیه نیست، صحت ندارد. اینک به عنوان نمونه: الف: در اکثر ادعیه صحیفه سجادیه، امام سجاده(ع) در آغاز و وسط و پایان دعا، صلوات بر محمد و آل محمد(ص) می‌فرستد. به عنوان نمونه: ده فراز از ??? فراز دعای عرفه امام سجاده اختصاص به درود و ستایش و تمجید و تکریم از محمد و آل محمد(ع) و دوستان و اولیای آنان دارد که ترجمه یک فراز آن چنین است: «خدایا درود فرست بر دوستان ایشان (محمد و آل محمد(ع)) که به مقام و مرتبت آنان اعتراف دارند، از راه روشنشان پیروی می‌کنند، به دنبال آثار آنان می‌روند، به ریسمان آنها چنگ می‌زنند، به ولایتشان تمسک می‌جویند و...» - در فراز ?? از دعای عرفه آمده است: وجعلتهم الوسيلة إليك و... خدایا محمد و آل محمد(ص) را دستاویز به سوی خود و راه بهشت خویش قرار دادی. در پایان دعای دوم صحیفه که ویژه صلوات بر رسول خدا(ص) است، آمده است: و او (محمد(ص)) را از شفاعت نیکو درباره خویشانش که پاکیزه‌اند و مومنین از امتش، بیش از آنچه به آن حضرت وعده داده‌ای، عطا فرما. مهدی نصیری پی نوشت‌ها: ۱. شیخ مفید، انتساب

علم غیب مطلق به ائمه (ع) را رد کرده و می‌گوید این دیدگاه کل امامیه است به جز اندکی از آنها که در زمره غلامه و مفوضه هستند (اوائل المقالات، ص). ۲؟؟. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص. ۳؟؟. سورة جن (۷۲)، آیات ۲۶ و ۲۷. ۴. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه و مجلسی، همان، ج ۲، ص. ۵؟؟. دانشنامه امام علی (ع)، ج ۲، مقاله «علم غیب امام (ع)» نوشته حسن یوسفیان، به نقل از نهج البلاغه، خطبه. ۶؟؟. مجلسی، همان، ج ۲، ص. ۷؟؟. نهج البلاغه، خطبه. ۸؟؟. همان، خطبه. ۹؟؟. مجلسی، همان، ج ۲، ص. ۱۰؟؟. نهج البلاغه، خطبه. ۱۱؟؟. مجلسی، همان، ج ۲، ص. ۱۲؟؟. مجلسی، همان، ج ۲، ص. ۱۳. طبرسی، احتجاج، ج، ص. ۱۴؟؟. نهج البلاغه، نامه. ۱۵. غلو در لغت یعنی از حد تجاوز کردن و تفویض یعنی واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار و در اینجا یعنی نسبت دادن افعال ربوبی به ائمه (ع). ۱۶. معتزله را نیز از این جهت که معتقد بودند خداوند پس از آفرینش بندگان، آنان را به خود وا گذاشته و در اعمال آنان هیچ نقشی ندارد، مفوضه می‌گویند. ۱۷. براساس گزارشی که در کتب روایی آمده است پس از پایان جنگ بصره، هفتاد نفر از زطها (قومی از اعقاب کولی‌های هند که به ایران و مناطقی از عراق کوچ کرده بودند) به نزد علی (ع) آمده بر او سلام کردند. حضرت به زبان آنها جواب داده و با آنها گفت و گو کرده آن گاه آنان ادعای الوهیت امام را مطرح کردند. امام به شدت در مقابل آنان ایستاد و فرمود: «چنین نیست. من مخلوق و بنده خدا هستم» اما آنان زیر بار نرفتند و چون امام نتوانست آنها را توبه دهد، تهدید به قتلشان نمود و چون نپذیرفتند، آنان را با آتش سوزانید. (دانشنامه امام علی (ع)، ج ۲، ص). ۱۸؟؟. مجلسی، همان، ج ۲، ص. ۱۹؟؟. شیخ صدوق، خصال و بحار، ج ۲، ص. ۲۰؟؟. مجلسی، همان، ج ۲، ص. ۲۱؟؟. همان، ج ۲، ص. ۲۲؟؟. همان، ج ۲، ص. ۲۳؟؟.

معرفی کتاب

(چهل حدیث) عنوان فوق متعلق به ششمین مجموعه از «چهل حدیث مهدوی» است که به اهتمام «واحد پژوهش و تحقیق موعود» به مشتاقان معارف امام عصر (ع) تقدیم گردیده است و متذکر نسبت، علاقه و انس بانوان حریم ولایت با حضرت مهدی (ع) می‌باشد؛ تحفه‌ای که طبع عموم بانوان دوستدار اهل البیت (ع) را می‌آراید و بر شناخت ایشان از طریق دست یازیدن به دامان پر مهر آن حضرات می‌افزاید. مطالب کتاب به سه بخش تقسیم می‌گردد: در نخستین بخش آن، روایاتی درباره ارتباط معنوی حضرت مهدی (ع) و حضرت زهرا (س)، در قالب روایاتی با موضوع: مهدی از نسل فاطمه (س)، فاطمه (س) الگوی مهدی (ع)، مهدی (ع) آرامش دل زهرا (س)، مهدی (ع) در حدیث لوح فاطمه (ع)، میراث و مصحف فاطمه (س) نزد مهدی (ع)، مهدی (ع) سر مستودع زهرا (س)، پیشگویی حضرت زهرا (س) درباره آخرالزمان و... آمده است. در بخش دوم، درباره دیگر بانوان حریم ولایت و روایاتی که در خصوص حضرت مهدی (ع) نسبت به ایشان وجود دارد؛ مانند شهربانو (دختر یزدگرد سوم)، حکیمه خاتون، ام ابراهیم و ظالمان به حریم حضرت زهرا (س) مطالبی ارزشمند می‌خوانیم. در آخرین بخش به بیان روایاتی از تشرفات بانوانی از آن حریم مطهر به محضر امام (ع) و برخی از نسبت‌های میان امام (ع) و آن بانوان و همچنین برخی از توسل‌هایی که نسبت به آنان صورت گرفته، پرداخته شده است. علاقه‌مندان می‌توانند جهت تهیه هر یک از شش جلد مجموعه چهل حدیث مهدوی با مؤسسه فرهنگی موعود تماس حاصل نمایند.

آن روز تابستان

واپسین روزهای تابستان است. هنوز هُرم؟ گرما تشکسته، نیم‌روز که می‌شود بادی گرم چهره‌ات را آزار می‌دهد. خسته از کاری طاقت‌فرسا در شهری شلوغ و ناآشنا، سراغ جایی را می‌گیری که دمی در آنجا بیاسایی و غذایی بخوری. مغازه‌ی مرشد چلوبی را

نشانت می دهند. وارد مغازه که می شوی، کارگران را می بینی که در تکاپوی پذیرایی از میهمانان اند و مرشد را که فرورفته در دریای ژرف و آرام اندیشه های خود، نظاره گر آمد و شد کسانی است که همچون تو خسته و مانده از تلاش روزانه، نزد او آمده اند تا نیمروز خود را با صرف بشقابی برنج و یک، دو سیخ کباب سپری کنند. غذایت را می خوری. خستگی بر جانت فشار آورده، با خود می گویی: «یک استکان چای کم رنگ، گوارا می افتد.» هنوز از این اندیشه بیرون نیامده ای که مرشد یکی از کارگران را صدا می زند که: «یک چای کم رنگ ببر آن گوشه دکان!» و چند لحظه بعد، عطشت فرو می نشیند، ولی تو می مانی و حیرت! برمی خیزی که بروی، ناگهان شگفت زده می ایستی و به تابلوی بالای سر مرشد خیره می شوی. باورت نمی شود. به یاد نمی آوری که جایی دیگر چنین نوشته ای را دیده باشی. ذوقی سرشار و خطی خوش فراهم آمده، که تو را این گونه بهت زده کرده است: «نسیه داده می شود، حتی به شما؛ وجه دستی به اندازه وسعمان؟؟ پرداخت می شود.» شگفتی پدید آمده از این دو جمله غریب؛ تو را از صرافت رفتن می اندازد و به جانب مرشد می کشاند. سلامی و پاسخی و اظهار حیرتی؛ و مرشد تو را آرام می کند و می نشینی. شلوغی مغازه و همه مه مشتریان و رفت و آمد کارگران، برق آن نوشته را از آینه چشمانت نمی رباید. رفتار مرشد چنین می نماید که هر روز دست کم، یک مشتری مثل تو دارد که باید پاسخش را بدهد. تالبت تر می کنی که بررسی: جناب مرشد! این تابلو ... می گوید: حکایتی دارد این نوشته. چشم از تو برمی دارد. نگاهش به نقطه ای دور گره می خورد و شاهد شیرین خاطره اش را چنین مزه مزه می کند: دیرزمانی وضع ما خیلی خوب بوده دیگه چلو می فروختم و مشتری ها فراوان بودند. ما هم خدا را شکر می کردیم که کار مردم را راه می اندازیم و روزی ما هم از راه حلال می رسد. یک باره اوضاع زیر و رو شد. مشتری ها یکی یکی پس رفتند و کار ما از سکه افتاد، چندان که روزی یک دیگ هم مصرف نمی شد. هر چه با خودم فکر می کردم که چرا این طور شده، عقلم به جایی قد نمی داد. کیفیت غذا هیچ فرقی نکرده بود. تمیزی و نظافت را هم رعایت می کردم و می کوشیدم با تهیه جنس مناسب و فروش ارزان غذا، هیچ کس ناراضی از مغازه بیرون نرود. شیخ خیاط را می شناختم که نفس و نفس پاکی دارد. سراغ او رفتم. حال و روزم را برایش گفتم و از او خواستم تا عامل این نابسامانی را برایم روشن کند تا درصدد رفع آن برآیم. قدری در اندیشه شد. سپس رو به من کرد و گفت: «به کسی مربوط نیست؛ همه اش تقصیر خودت است که مشتری ها را رد می کنی!» تو به تقصیر خود افتادی از این در محروم از که می نالی و فریاد چرا می داری؟ من که وضع خودم را می دانستم و انتظار چنین حرفی را نداشتم، بی درنگ گفتم: «من؟ من کسی را رد نکرده ام، جناب شیخ! حتی از بچه ها هم پذیرایی می کنم و نصف کباب به آنها می دهم. چطور می شود مشتری ها را خودم از مغازه برانم؟» شیخ برافروخته شد و پرسید: آن سید چه کسی بود که سه روز غذای نسیه خورده بود، بار آخر او را هیل دادی و از در مغازه بیرون کردی؟ مگر او مشتری نبود که خودت او را راندی؟ ... و من شرمند و سراسیمه از نزد شیخ بیرون آمدم و شتابان در پی آن سید افتادم که پس از آن ماجرا به سراغ من نیامده بود. در به در گشتم تا او را یافتم و به هر صورتی که بود از او پوزش خواستم و راضی اش کردم. از همان روز تصمیم گرفتم با مردم رفتاری دیگر در پیش گیرم و به دنبال آن، این تابلو را در مغازه نصب کردم. از آن زمان، در به پاشنه دیگر چرخید و خیر و برکت به مغازه و زندگی ام رو آورد. ... و تو آمده بودی کنار مرشد، تا برای پرسش خود پاسخی بیابی، اما اکنون سؤالی دیگر، بزرگ تر و مهم تر، در وجودت خیمه زده است: آن انسان روشن بین نیک نهاد کیست که چنین شفاف و زلال پرده از ماجرا برگرفت؟ از مرشد نشان وی را می جویی و او تو را به کوچه «سیاه ها» در خیابان باغ فردوس در جنوب تهران راهنمایی می کند. دومی دیگر، در مغازه مرشد نیستی، از آن جا بیرون می زنی و خیابان حافظ را می گیری تا به باغ فردوس برسی. خانه شیخ را یافته ای؛ منزلی ساده و محقر در دو طبقه؛ ولی اندکی دیر رسیده ای. روزی چند است که صدای تلاوت قرآن و ذکر و دعا و خواندن حزن آلود غزل های حافظ و شعرهای طاق دیس از خانه به گوش نمی رسد. و باز تو، شیدای شنیدن شرح شیرین حیات شیخ، به این در و آن در می زنی تا کسی را بیابی که عطش دم فزون تو را فرو نشاند و سینه شرحه شرحه تو را با خنکای آبی گوارا و نوشین آرام کند. آماج همین پرسش ها و نیازها هستی که یکی از اهالی محل

تو را به خود می‌آورد و هنگامی که گمشده‌ات را می‌شناسد، تو را به آرامش می‌خواند و از پس درنگی کوتاه می‌گوید: خدا رحمت کند شیخ رجب‌علی را. سالیانی در این کوچه منزل داشت، همه به او احترام می‌گذاشتند. وجود او مایه خیر و برکت این کوی و برزن بود. حتی او باش محل هم که او را می‌دیدند، بساط قمار خود را برمی‌چیدند و حفظ ظاهر می‌کردند تا شیخ بگذرد. علاقه خاصی به اطعام داشت و با این که از مال دنیا چیزی نیندوخته بود، سفره خانه‌اش گسترده بود. فقیران و محرومان هم خیلی مورد احترام شیخ بودند و هنگامی که رخت از این جهان برکشید، غوغایی بود در محله ما! باید بودی و می‌دید! ... محمد محمدی ری شهری پی‌نوشت: برگرفته از کتاب: تندیس اخلاص، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث؟. هرم: گرمی آتش، شعله آتش.؟؟وسع: توانایی، طاقت.

یک گلابی برای تو

فربیا کلهر کجاست آن امامی که وقتی بیاید پیرزنی تنها با یک سبد سیب می‌تواند از این سر دنیا سفر کند، بی آنکه حیوانات درنده آسیبی به او برسانند و یا دزدها سیب‌هایش را بگیرند؟؟؟. دل آدم‌ها را خانه تکانی می‌کند، کینه‌ها را به دست باد می‌سپارد و دشمنی‌ها را از بین می‌برد. در چنان روزی گرگ و بره با هم دوست می‌شوند و مرغان روی دم روباه بازی می‌کنند؟؟؟. زمین که مرده است، دوباره زنده می‌شود و خداوند مردانی را برمی‌انگیزد که عدالت را زنده کنند. پس، زمین با وجود عدالت دوباره زنده و سبز می‌شود. در دامان دخترکان پونه و ریحان می‌کارد و به نقش پروانه روسری آنها جان می‌دهد؟؟؟. بیماران بهبود می‌یابند و کسانی که ضعیف و ناتوان هستند، نیرومند و قوی می‌شوند. خرگوش مانند شیر قوی و کبوتر مانند عقاب پرزور می‌شود. هیچ مورچه‌ای زیر پا له، و هیچ پرنده‌ای شکار مار نمی‌شود؟؟؟. رود مهربانی جاری می‌شود و همه در آینه‌ها می‌خندند. آن روز هیچ خاری در دست باغبان‌ها فرو نمی‌رود و بال هیچ پروانه‌ای از شعله شمع نمی‌سوزد؛ چون خار و آتش نیز مهربان می‌شوند؟؟؟. هر چیزی را مساوی میان مردم تقسیم می‌کند. یک گلابی به تو می‌دهد، یک گلابی به من. روی هر گل یک شب‌نم می‌نشیند و روی هر درخت یک کلاغ خوش صدا؟؟؟. همه خواب‌های خوش و شیرین می‌بینند. خواب‌ها پر از «شب‌نم» و «آینه» و «سینه‌سرخ» می‌شود. تو خواب اسب زرین‌پال و بادبادک‌های رنگی می‌بینی و من خواب سیب و دوچرخه و آب‌نبات؟؟؟. بدها نابود می‌شوند و نیکان زنده می‌مانند. دزدها و جلادان می‌میرند، نیکوکاران و خوبان زنده می‌مانند. در آن روز ابرهای سیاه، مرداب‌ها و گرداب‌ها نابود می‌شوند و کبوترها و غنچه‌ها زنده می‌مانند؟؟؟. کجاست حضرت مهدی، عجل‌الله تعالی فرجه؟ که وقتی بیاید، در هر خانه یک چراغ روشن می‌کند. تاریکی از زمین پر می‌کشد و شاپرک‌ها در نور پرواز می‌کنند. هیچ بچه‌ای از تاریکی نمی‌ترسد. چون شب نیز مانند روز پرنور شده است. کجاست آن امام ... کجاست آن امام ...

مسیح حقیقی

قرآن کریم بر اعتقاد به انجیل به عنوان کتاب مقدسی نزد خداوند و ایمان به مسیح تأکید می‌کند و آن را یکی از پایه‌های ایمان به اسلام می‌داند و در این باره از اهل انجیل می‌خواهد، بر آنچه خدا در آن کتاب فرستاد حکم کنند. ۱۱ و اهل کتاب یا مسیحیان و یهودیان را این گونه مورد خطاب قرار می‌دهد: با اهل کتاب بگو که ای یهود و نصاری شما ارزشی ندارید تا آنکه به دستورات تورات و انجیل قیام کنید. ۱۲ جایگاه مسیح در قرآن قرآن، «مسیح» را کلمه خداوند توصیف می‌کند ۳ و اینکه روحی از اوست ۴ و می‌فرماید: خداوند او را با روح القدس تأیید و حمایت نمود ۵ و قرآن کریم همچنین می‌افزاید که خداوند بینات یا نشانه‌ها و آیات روشن، ۶ و نیز انجیل را به او داد ۷ و او را در هر جا که بود، مبارک و میمون قرار داد. ۸ قرآن کریم اعمال و افعالی را به مسیح منتسب می‌کند که به هیچ‌یک از پیامبران منسوب نیست. با اشاره به برخی از آیات و از زبان حضرت عیسی (ع) دریافته می‌شود که

خطاب به مردم فرموده است: ۱. از گل مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم، تا به امر خدا مرغی گردد. ۲. و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را به امر خدا شفا دهم. ۳. و به شما از غیب خبر دهم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید. این خصوصیات اعجازی در دو آیه شماره ۷ و ۴۹ سوره آل عمران و آیه ۱۱۱ ذکر شده و در آنجا آمده است. این معجزات که مسیح دست به آنها زد، به اذن و خواست خداوند محقق شوند، آن گونه که در قرآن ذکر شده است و خود مسیح نیز در انجیل مقدس می‌گوید، اینها خواست و مشیت من نیستند، بلکه خواست و مشیت کسی است که مرا فرستاد. و قرآن کریم ذکر می‌کند، مسیح از مادری پاکدامن و عذرا به دنیا آمد و در کودکی سخن گفت. ۹. می‌گوید: سلام حق بر او باد، در روز ولادتش و در روز وفاتش و روزی که برای زندگی ابدی برانگیخته خواهد شد. ۱۰. جایگاه مسیحیت در اسلام مطالبی که در سطور بالا ذکر آن رفت، گواهی‌هایی است که از حضرت مسیح به نقل از سوره‌های متعدد قرآنی ذکر شده است، از جمله سوره مریم، سوره آل عمران، سوره مائده و این نام‌ها و عناوین به این نکته اشاره می‌کنند که مسیحیت آیین مقدسی است. قرآن کریم بر اعتقاد به انجیل به عنوان کتاب مقدسی نزد خداوند و ایمان به مسیح تأکید می‌کند و آن را یکی از پایه‌های ایمان به اسلام می‌داند و در این باره از اهل انجیل می‌خواهد، بر آنچه خدا در آن کتاب فرستاد حکم کنند. ۱۱. و اهل کتاب یا مسیحیان و یهودیان را این گونه مورد خطاب قرار می‌دهد: با اهل کتاب بگو که ای یهود و نصاری شما ارزشی ندارید تا آنکه به دستورات تورات و انجیل قیام کنید. ۱۲. و این یک اصل قرآنی است که می‌گوید: از اهل کتاب، طایفه‌ای هستند که در دل شب به تلاوت آیات خداوند می‌پردازند. ۱۳. و معروف است که گوشه‌نشینی و عزلت در اسلام معنا ندارد، با این حال قرآن کریم می‌فرماید: لتجدنّ أقربهم مودّة للذین آمنوا الذین قالوا إنا نصاری، ذلک بأنّ منهم قسّیسن و رهباناً و أنّهم لایستکبرون. ۱۴. قطعاً کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم، نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی هستند که تکبر نمی‌ورزند. ۱۴. این اشاره قرآنی به نصاری بر این اساس که برخی از ایشان کشیش و گوشه عزلت برگزیده‌اند، بر میزان ایمان و احترام اسلام به مسیحیت تأکید می‌کند. این ایمان این بار مسلمانان را مورد خطاب قرار می‌دهد، آنجا که قرآن کریم می‌فرماید: بگوید که ما مسلمانان به خدا ایمان آورده‌ایم، و به آن کتابی که بر پیغمبر ما فرستادند و بر آنچه بر پیامبران گذشته چون ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان آنها و موسی و عیسی فرستادند و به همه آنچه از جانب خدا آوردند عقیده‌مندیم و میان هیچ یک از پیغمبران فرق نگذاریم و به هر آنچه از جانب خداست، گرویده و تسلیم فرمان او هستیم. ۱۵. و با این سخن نیز پیامبر (ص) را مورد خطاب قرار می‌دهد: بگو ای پیغمبر به خدای عالم و کتاب و شریعتی که به خود ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از جانب پروردگارش آمده به همه ایمان آورده‌ایم و فرقی میان هیچ یک از پیغمبران خدا نگذاریم، زیرا مطیع فرمان خدا هستیم. ۱۶. و همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «خدا شرع و آئینی که برای شما مسلمانان قرار داد، حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش کردیم که این خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید. ۱۷. محمد السماک مترجم: قبس زعفرانی پی‌نوشت‌ها: ۱. Pellegrino Roncaglio. ۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۵. ۴. سوره نساء (۴)، آیه ۱۷۱. ۵. سوره بقره (۲)، آیه ۷۸ و ۲۶۳؛ سوره مائده (۵)، آیه ۱۱. ۶. سوره بقره (۲)، آیه ۸۷ و ۲۵۳. ۷. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۷. ۸. سوره مریم (۱۹)، آیه ۳۱. ۹. سوره مریم (۱۹)، آیه ۵۵. ۱۰. سوره مریم (۱۹)، آیه ۱۵. ۱۱. سوره مائده (۵)، آیه ۴۷. ۱۲. سوره مائده (۵)، آیه ۶۸. ۱۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۱۳. ۱۴. سوره مائده (۵)، آیه ۸۲. ۱۵. سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۶. ۱۶. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۸۴. ۱۷. سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۳.

سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا) خداوندا! در این صبحگاهان و در هر صبحگاه دیگر، تا زنده‌ام عهد و پیمان و بیعتی را که با او بسته‌ام تازه می‌کنم من از این پیمان هیچ‌گاه سر بر نمی‌تابم و دست بر نمی‌دارم خداوندا! مرا از آنها ساز که یاور و یار اویند تلاشمندانان هوادار اویند در فرمانبری به سویش می‌شتابند به هر چه او می‌فرماید گردن می‌نهند کیان او را پاس می‌دارند در انجام خواست او پیشی می‌جویند و پیش رویش جان می‌بازند خداوندا! اگر مرگ - این سرنوشت ناگزیر بایسته - میان من و او دوری افکند. مرا از خاک برانگیز از آن سان که کفن در بر کرده شمشیر بر کشیده و نیزه برهنه ساخته دعوت آن بیدارگر را که در شهر و هامون ندا می‌زند اجابت کنم؟. ترجمه بخشی از «دعای عهد».

اندکی صبر

عاطفه خرمی همیشه میان دلتنگی‌هایم بغضی هست که با نام مبارک تو می‌شکند؛ بغضی که همزاد من است، همزاد ندبه‌های بی‌قراری‌ام و همراه همیشه لحظه‌های منتظر. نام تو چلچراغ این شب‌های خاموش دلواپسی است. نام تو پایان هرچه زمستان است و آغاز فصل شکفتن؛ رویش دوباره انسان عصر فولاد است، بعثت دوباره محمد (ص) در عصر «لالت» و «عزّی»‌های رایانه‌ای و «هبل»‌های ماهواره‌ای. در عصر خروج دجال‌های شیطان‌پرستی که به نام تمدن، جاهلیت مدرن را توسعه می‌دهند. بازار زر و تزویر گرم است. ابوجهل‌ها با کراوات، پشت میکروفن می‌ایستند و با گلوله، عدالت را در سراسر جهان گسترش می‌دهند! در عصر این تمدن سفیهانه، دیگر جسم دخترکان را زنده به گور نمی‌کنند که روح پاکشان را زیر خروارها خاک حقارت و هرزگی، لجن مال می‌کنند. غیرت، کالای کمیابی است که در بازار گرم این خیابان‌های خودنما، لب طاقچه فراموشی از یاد رفته است. در این بازار مکاره دنیا و در این میانه هزار رنگ مردم فریب، لحظه‌های دلتنگی‌ام، نام غریب تو را فریاد می‌کند؛ تو که از پس این ثانیه‌های مه‌آلود، غربت دین محمد (ص) را با دلی پر خون نظاره می‌کنی و بر مظلومیت شیعیان علی (ع) اشک حصرت می‌باری. آقا! غم بی‌کسی را از چشم‌های همیشه نمناکمان بخوان! درد بی‌تو بودن، بار سنگینی است که بر شانه‌های نحیف تحمّل‌مان سنگینی می‌کند. بگذار برایت بگویم از ماتم نفس کشیدن در روزهایی که خورشید صبحش، بشارت ظهور تو را نمی‌دهد. روزهایی که بی‌تو هر لحظه‌اش به تاریکی شب می‌ماند. آری! در پس این ابرهای تیره، آفتابی است که فردا را با نور امید درخشان می‌کند؛ آفتابی که از مشرق کهکشان ولایت طلوع خواهد کرد و پایان قرن‌ها ظلمت و تباهی انسان می‌شود. آری! «اندکی صبر نزدیک است». آن‌گاه که صبور و مقاوم پا بر تعلقات خویش می‌نهی، سرشار از زلال اندیشه‌های ناب می‌شوی و با یقینی زلال، پیش می‌روی. بی‌شما این خاک، از هم گسیخته! شما که گام‌هایتان تنها «ایست» گاه خدمت را می‌شناسند و دستانتان تنها هزار توی حادثه را. شما که در جاده‌های تقدس گام می‌زنید، تا آفتاب از آن همه باشد. ای در حاشیه همت، اندیشه‌های سبز رویده! دستانتان سخت کوش تو، گل‌های آزادی می‌کارند و ما ثانیه‌های سبز درو می‌کنیم. نگاهتان جوانه‌های امید می‌کارند و ما نور درو می‌کنیم. بشکنید دیوارهای فاصله را. فرو ریزید حصارهای ناامنی را. ای نگاهتان همه از نسل نسیم!

نامه ای به یک دوست

سلام. حال من خوب نیست؛ اما همیشه برای سلامتی شما، شمع روشن می‌کنم. مدتی است که همه را از خود، بی‌خبر گذاشته‌اید. حتماً می‌دانید که پدر بزرگ مرد. برای پدر هم نفسی بیش نمانده است. جمعه پیش، سخت بیمار بود. از بستر بر نمی‌خاست، چشم‌هایش، پشت پنجره افتاده بود. قلبش تا لب‌ها بالا آمده بود و همان جا می‌تپید. زمزمه می‌کرد. می‌گفت: دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است گویران خوش، که هنوزش نفسی می‌آید مادر و مادر بزرگ، خیلی بی‌تابی می‌کنند. هر سال که نرگس باغ،

شکوفه می‌دهد، آن‌ها هم به خود وعده می‌دهند که امسال می‌آیی مادر، دیگر خانه‌داری نمی‌کند. معلم شده است. دعای عهد، درس می‌دهد؛ به ماهی‌های حوض. زنگ‌های تفریح، سماور را آتش به جان می‌کند و حافظ می‌خواند. انتخاب غزل را به خود حافظ می‌سپارد. مادر به من گفت: حافظ، مگر همین شعر را دارد. بعد می‌خواند: مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید از غم هجر مکن، ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید این از خانه، دو سه جمله‌ای هم از روزگارمان برایت بنویسم. نمی‌دانم چرا آسمان بخیل شده است؛ نمی‌بارد. زمین سنگدلی می‌کند؛ چشم دیدن هم دیگر را ندارند. خیابان‌ها پر از گول‌های آهنی شده‌اند. کوچه‌ها امن نیستند. مردم، جمعه‌های خودشان را به چند خنده تخیل می‌فروشند. هیچ حادثه‌ای ذائقه‌ها را تغییر نمی‌دهد. مثل این که همه سنگ و چوب شده‌ایم. عجیب است! دامادها از حجله می‌ترسند. عروسی‌ها را در کوچه‌های بن‌بست، می‌گیرند. اذان، رنگ پریده به خانه‌ها می‌آید. نماز، زمین گیر شده است. رمضان، مهمان ناخوانده را می‌ماند که سرزده، بزم سیران را برهم می‌زند. از روزه درشگفتم که چرا افطار را خوش نمی‌دارد. حج، هزار زخم از خار مغیلان بر تن دارد. جهاد، بهانه گیر شده است. آدم‌ها، کیسه‌های پر از خمس و زکات، به دیوارهای گورشان آویخته‌اند. نپرس موریانه‌ها، چه به روزگار مسجد، آورده‌اند. از همه تلخ‌تر این که، عصرهای جمعه، دلم نمی‌گیرد. شنیده‌ای دیگر کسی پای شعرهایش، تخلص نمی‌گذارد؟ و شاعران، یعنی زمین خوردگان و زن و قافیه؟ نمی‌دانم وقتی این نامه را می‌خوانید، کجا ایستاده‌اید؟ هر جا که هستید، زودتر خودتان را برسانید. از بس شما را ندیده‌ایم، چشمان‌مان هرزه شده است. بیم دارم اگر چندی دیگر بگذرد، ندبه‌خوان‌های مسجد، کمتر شوند. آدم‌ها همه دیرباور شده‌اند، و زودرنج. بهانه می‌گیرند. می‌گویند: «او نیز ما را فراموش کرده است!» اما من می‌دانم که شما، همه را به اسم و رسم و نیت، به یاد دارید. دوست دارم باز برایت بنویسم. اما یادم آمد که باید به گلدان‌ها آب بدهم. مادرم گفته است، «اگر به شمعدانی‌ها آب بدهم، آنها برای آمدن تو دعا می‌می‌کنند». راست می‌گوید. از وقتی که مرتب آبشان می‌دهم، دست‌های سبزشان را به سوی آسمان گرفته‌اند. هنوز هم تفأل می‌زنم. پیش از نوشتن این نامه، فال زدم. آمد: دیری است که دلدار پیامی نفرستاد نوشت سلامی و کلامی نفرستاد صد نامه فرستادم و آن شاه سواران پیکری ندوانید و سلامی نفرستاد والسلام رضا بابایی

لابی یهود

مارک وبر اشاره: همه سال‌های نیمه دوم قرن بیستم با جنایات و کشتارهای دولت تجاوزگر اسرائیل علیه مردم فلسطین همراه بوده است. جنایاتی که به رغم محکومیت جهانی آن، نه تنها از سوی دولت آمریکا محکوم نمی‌شود، بلکه همه ساله با وجود کمک‌های چندمیلیاردی دولت ایالات متحده به دولت اسرائیل، با انواع کمک‌های سیاسی و نظامی نیز همراه است. از دیگر سو، رسانه‌های آمریکا و سیستم آموزشی این کشور با مظلوم‌نمایی مردم یهودی ساکن اسرائیل، فلسطینیان را تروریست می‌خوانند. نویسنده این مقاله با تبیین ابعاد مختلف «لابی قدرتمند یهود» و تأثیرات شگفت‌انگیز آن بر فرهنگ، رسانه‌ها و اقتصاد آمریکا معتقد است، یهودیان ممکن است با نفوذ قدرتمند خود، زمینه‌ساز آغاز جنگ جهانی سوم گردند. هم‌زمان با سالگشت اشغال سرزمین فلسطین به دست صهیونیسم بین‌المللی، این مقاله به حضور خوانندگان گرامی موعود تقدیم می‌گردد. اتحاد شگفت‌آور یهودیان قدرت هولناک لابی یهود پدیده جدیدی نیست اما از گذشته، عامل مهم و تأثیرگذاری بر زندگی عموم آمریکاییان بوده است. در سال ۱۹۴۱ میلادی، چارلز لیندبرگ در مورد خطر گسترش قدرت و نفوذ یهودیان در رسانه‌ها و دولت آمریکا صحبت نموده بود. این خلبان نامدار ۳۹ ساله که به دلیل پرواز تاریخی و تک نفره خود از نیویورک تا پاریس، شناخته شده است، در جمع ۷۰۰۰ نفر از مردم شهر «دس مونیس» در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۱، از احتمال مشارکت دولت آمریکا در جنگ جهانی دوم و لشکرکشی به اروپا احساس نگرانی کرده بود. او از ۳ گروه. کشور انگلستان، یهودیان و دولت روزولت که با فشار خود آمریکا را در جنگ وارد

خواهند نمود، نام برده بود. او در مورد یهودیان گفت: بزرگ‌ترین خطر آنها برای این کشور، تسلط یهودیان بر رسانه‌ها، سینما، رادیو و دولت ایالات متحده است. لیندبرگ ادامه می‌دهد: آنان به دلیل این که به این آب و خاک تعلق ندارند، تمایل دارند ما را به جنگ وارد نمایند. ما نمی‌توانیم پافشاری آنها بر منافعشان را سرزنش نماییم، بلکه ما باید به آینده آمریکا بیندیشیم. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که دیگران، کشور ما را به ویرانی و تباهی بکشانند. در سال ۱۹۸۷ میلادی، آلفرد لیلیتال، استاد یهودی دانشگاهی در آمریکا، در کتاب خود با نام ارتباطات یهودی می‌نویسد: آیا می‌دانید صهیونیست‌ها چه فشارهایی را بر مردم آمریکا وارد می‌نمایند؟ این فشارها حاکی از ارتباطات یهودیان است. آنان با همدیگر اتحادی شگفت‌انگیز دارند اما در ارتباط با دیگر افراد غیریهودی، شدیداً دافعه دارند... در مناطق بزرگ، یهودیان صهیونیست در محدوده بخش‌های هنری، صنایع سرگرم‌کننده، اجتماعی، تجاری و مالی کشور ما، نفوذی فراوان دارند. همچنین به دلیل سلطه یهودیان بر رسانه‌های مختلف کشور ما، پوشش خبری زد و خوردهای سربازان اسرائیل و مردم فلسطین در تلویزیون‌های آمریکا، روزنامه‌ها و مجلات این کشور، رویکردی همسو با سیاست‌های دولت اسرائیل دارد. به عنوان مثال، این رسانه‌ها به صورتی نادرست از فلسطینیان مبارز به عنوان افراد «تروریست» نام می‌برند. انعکاس یک طرفه و جانبدارانه وقایع موجود در منطقه و عدم توجه به دلایل مقاومت‌های مردمی در فلسطین را نیز تنها می‌توان به دلیل کنترل‌های همه‌جانبه و شدید یهودیان صهیونیست بر رسانه‌های ما دانست. تاریخ‌نگاری یک طرفه هولوکاست یهودیان دست‌اندر کار در بخش‌های دانشگاهی و فرهنگی، تأثیر عمیقی بر چگونگی نگاه آمریکاییان به گذشته داشته‌اند. در هیچ واقعه‌ای نمی‌توان به اندازه جنجال رسانه‌ای در مورد «هولوکاست»، دیدگاه یک طرفه و قوم‌محوری یهودیان را مشاهده کرد. یهودا بایر، تاریخ‌نویس اسرائیلی واقعه هولوکاست که استاد دانشگاه اورشلیم است، می‌گوید: صحیح یا غلط، طبق واقعیت‌های تاریخی و یا برخلاف آنها، با درک و فهم این اتفاقات و یا براساس تاریخ‌نگاری‌های پرزرق و برق ولی بی‌محتوا، واقعه هولوکاست به عنوان نماد حاکم بر فرهنگ ما شناخته می‌گردد... به ندرت در یک ماه برنامه تلویزیونی، فیلمی جدید، درامی جدید، کتاب‌هایی نو و شعر یا نثری مرتبط با این واقعه عرضه نمی‌شود و این جریان سیل آسا از محصولات فرهنگی و هنری، در حال افزایش و نه کاهش است. نکته مهم در این قضیه این است که یهودیان نیز ناخودآگاه به این واقعه توجه نشان داده‌اند؛ اما در برابر ده‌ها میلیون قربانی متحدان آمریکا در جنگ جهانی دوم و همچنین مرگ ۱۲ تا ۱۴ میلیون آلمانی و در نهایت، قربانیان بی‌گناه بمباران‌های هوایی و موشکی سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۹ میلادی که به کشتار دو میلیون نفر انجامید، عکس‌العمل خاصی نداشته و این وقایع در سایه تاریخ‌نگاری‌های دروغین هولوکاست قرار گرفته است. بی‌شک رسانه‌های ثروتمند و مراکز علمی، همسو با منافع اسرائیل قدم برمی‌دارند. پل همین یکی از اساتید تاریخ نوین یهود در دانشگاه «یال» معتقد است: با توجه به سیاست‌های کنونی اسرائیل، ممکن است واقعه هولوکاست، نه تنها در جهت تثبیت خواسته‌های سیاسی آنها، بلکه به عنوان عاملی جهت اتحاد بیشتر یهودیان به کار رود و آنان بفهمند که برای دفاع از خود باید تنها بر هم‌کیشان یهودی خویش اتکا نمایند. داستان‌پردازی‌های کنونی یهودیان در مورد جنایات ارتش نازی، جای مباحث عقلانی در این مورد را گرفته و باعث تعدیل نظرات منتقدان سیاست‌های فعلی دولت تجاوزگر اسرائیل و مشروعیت آن شده است. نورمن فینکلستین یک استاد یهودی که در دانشگاه نیویورک درس «علوم سیاسی» را تدریس می‌نماید، در کتاب خود با عنوان صنعت هولوکاست می‌گوید: استفاده از هولوکاست، به دستاویزی جهت رد انتقادات وارده به یهودیان تبدیل شده است. همچنین این مظلوم‌نمایی‌ها به مشروعیت حکومت مستبد اسرائیل و حمایت‌های دولت آمریکا که از حامیان دولت اسرائیل است، کمک می‌نماید. این نویسنده همچنین به اخاذی دولت اسرائیل از کشورهای آلمان و سوئد به دلیل شرکت در این فاجعه اشاره می‌کند و در مجموع، واقعه هولوکاست را به عنوان بزرگ‌ترین سرقت واقعیت در تاریخ بشریت معرفی می‌کند. امروزه یهودیان ساکن اسرائیل در انجام ظلم و تعدی نسبت به اعراب، آزاد هستند همچنین در شرایط فعلی، با توجه به حمایت‌های کاخ سفید و سنای آمریکا از اقدامات اسرائیل به علاوه روش‌های اطلاع‌رسانی رسانه‌های خبری آمریکا، به نظر می‌رسد که ارزش

زندگی اسرائیلی‌ها، از دیگران بیشتر باشد. ریاست اسبق ستاد مشترک ارتش آمریکا، در یاسالار توماس مورد در مورد تأثیرات یهودیان و دولتمردان اسرائیلی بر ایالات متحده می‌گوید: من تا کنون رئیس‌جمهوری از آمریکا را ندیده‌ام که پشتیبان اسرائیل نباشد. این امر ذهن‌ها را سردرگم می‌کند. اسرائیلی‌ها و یهودیان همیشه به آنچه می‌خواهند، می‌رسند. آنان همیشه می‌فهمند که چه اتفاقی در حال جریان است. مردم ما اگر بفهمند که این افراد چه تسلطی بر دولت آمریکا دارند، فریادهای اعتراض آمیز خود را اعلام خواهند نمود اما مطمئناً مردم ما در مورد آنچه در جریان است، هیچ اطلاعی ندارند. امروزه خطر بیش از گذشته حس می‌شود. اسرائیل و سازمان‌های یهودی همراه با دولت آمریکا که از طرفداران یهودیان به شمار می‌رود، ممکن است ایالات متحده را که دارای قوی‌ترین ارتش و قدرت اقتصادی دنیاست، به جنگ‌های جدیدی با دشمنان اسرائیل بکشاند. چندی پیش سفیر دولت فرانسه در لندن، اسرائیل را یک کشور کوچک کثافت و تهدیدی برای صلح جهانی خواند. وی همچنین افزود: چرا باید دنیا در معرض خطر وقوع جنگ جهانی سوم، آن هم به دلیل اقدامات این یهودیان قرار گیرد؟ در مجموع باید گفت: یهودیان تأثیرات زیادی بر دولت ایالات متحده دارند. لابی یهودی به یک عامل تأثیرگذار در حمایت‌های آمریکا از دولت اسرائیل تبدیل شده است. منافع افراد یهودی به یک عامل تأثیرگذار در حمایت‌های آمریکا از دولت اسرائیل تبدیل شده است. منافع افراد یهودی و صهیونیست مطمئناً با منافع آمریکایی‌ها یکسان نیست. بی‌تردید تا زمانی که لابی بسیار قدرتمند یهود، جایگاه خود را مستحکم‌تر می‌نماید، هیچ پایانی در مورد تحریفات تاریخی سازمان یافته یهودیان، در فعالیت‌های جاری آنها و تاریخ‌نگاری‌های دروغین آنها به همراه تسلط یهودیان صهیونیست بر سیستم سیاسی ایالات متحده وجود نخواهد داشت. همچنین با وضعیت کنونی، تهاجمات صهیونیست‌ها بر فلسطینیان، نبردهای خونین بین افراد یهودی و غیریهودیان و در نهایت، تهدیدات اسرائیل علیه صلح، هرگز پایان نخواهد یافت. پی‌نوشت؟: برگرفته از سایت: www.Rense.com به نقل از سیاحت غرب، نشریه مرکز پژوهش‌های سازمان صدا و سیما، ش ۳۱.

ای مردم!...

خطبه تاریخی بانوی اسلام (س) در مسجد پیامبر (ص) اشاره: بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز خلافت بود، سپس به هر چیز که به نحوی با آن ارتباط پیدا می‌کرد منتقل شد. از جمله حکم مصادره سرزمین فدک که از سوی پیامبر اسلام (ص) به دخترش فاطمه (س) بر اساس مصالح مهمی واگذار شده بود، از سوی نظام حاکم صادر شد. فاطمه (س) که می‌دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنت پیامبر (ص) و گرایش به برنامه‌های جاهلی می‌کند، و از سوی دیگر مقدمه‌ای برای خانه نشین کردن امیر مؤمنان علی (ع) و محاصره اقتصادی یاران اوست، به دفاع از حق خویش پرداخت و با تمام وجود خواستار بازگشت این حق مغضوب شد. بانوی اسلام (س) برخاست و با جمعی از زنان بنی‌هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده‌های مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنی‌ها را بگوید، و اتمام حجت کند، و بهانه‌های ادامه این غصب عجیب را بگیرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از مدعیان آشکار سازد. او بی‌اعتنا به جوسازی خاصی که در این زمینه شده بود، و پیامدهای احتمالی این افشاگری بزرگ، به برنامه خود ادامه داد، و خطبه بسیار غرائی در مسجد پیامبر (ص) در برابر مهاجرین ایراد نمود که بسیاری از حقایق در آن افشا شد. این خطبه تندر سهمگینی بود که پژواک آن همه جا پیچید، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقی ماند. موشکافی‌های فاطمه (س) در این خطبه در زمینه فلسفه و اسرار احکام، و تحلیل تاریخ سیاسی اسلام، و مقایسه دوران جاهلیت عرب با زندگی آنها بعد از ظهور اسلام، درسهای بزرگی به رهروان راه حق می‌دهد، و آنها را در مبارزاتشان تعلیم و آموزش می‌بخشد. این امر موجب شد تا در ایام مصیبت شهادت آن حضرت این خطبه را به جمله شفیقتگان درک صراط مستقیم و

مخاطبان موعود تقدیم کنیم امید آنکه به اندیشه و نظر گاه اسوه‌های حقیقی خویش نزدیک شویم. ای مردم! من فاطمه دختر رسول خدا، محمد مصطفی (ص) هستم. آنچه را که می‌گویم همه مطابق با واقع است. به این جهت در گفتار من خلاقی نیست. هر چه را در اول خواسته‌ام، در آخر هم می‌خواهم. هیچ گاه برخلاف حق خواسته‌ای نداشته و در اظهار حق زیاده‌روی ننموده‌ام. خداوند در قرآن کریم فرموده است: برای شما پیامبری از جنس خود شما آمده که بسیار بر او گران است که شما در ناراحتی و سختی به سر برید و بنده ناکسان باشید او فراوان می‌کوشد و بر حفظ موقعیت شما حریص و نسبت به مؤمنین سخت رثوف و مهربان است. ۱. مردم! خوب دقت کنید اگر او را بشناسید خواهید دید که او پدر من است و نه پدر زنان شما، و برادر پسرعموی من بوده و نه برادر مردانتان. بنابراین شخصیت من و همسر من در میان زنان و مردان به مقامی رسیده که هیچ کس به آن پایه نرسیده و چنین خویشی را با رسول اکرم ندارد. خودم دختر پیامبر و همسر برادر رسول اکرم هستم. چه افتخار بزرگی را من دارا هستم! رسول خدا آنچه را که از سوی خدا مأموریت داشت به مردم ابلاغ نمود و با کمال شهامت به دنیا اعلام خطر کرد و از راهی که مشرکین و بددلان می‌رفتند منحرف بود. شمشیر خود را بر فرق و پشت آنها کوبید و گلوی آنها را فشرده تا به سوی حق متمایل گردند و مردم را از راه انسانیت باز ندارند. او با زبان و بیانی که سر تا پا موعظه و نصیحت بود بشریت را به مقام خود آشنا ساخت تا راه خدا را در پیش گیرند و از بت پرستی و سیه‌روزی دست بردارند و بت‌ها را با دست خود بشکنند و سرهای سرداران آنها را بکوبند. در نتیجه جمع آنها پراکنده شد و فراری‌ها باز گشتند و صبح سعادت بر روی آنها اشعه نورانی خود را تابید و حق جلوه کرد و پرده از روی تاریکی‌ها برداشته شد. آنگاه زعیم دین و زمامدار مسلمین لب به سخن گشود و زبان‌های شیاطین و دشمنان انسانیت لال شد و مردان پست و دون همت به سزای اعمال خود رسیده و هلاک گردیدند و تمام گره‌هایی که کفار و مشرکین و بی‌خردان در اجتماع مسلمین انجام داده بودند و تمامی عقده‌ها گشوده شد و انسان‌ها با صمیمیت کلمه اخلاص را به واسطه مردمی روشن و پاک‌دل آموختند. شما در لب پرتگاه سقوط به جهنم، زندگی وحشت زای دوزخیان را داشتید. نیم خورده آب دیگران را می‌نوشیدید و برای طمعکاران لقمه چربی بودید که مردمان عجول و تندرو از وجود شما خانه خود را گرم می‌نمودند و شما را زیر دست و پای خود نرم می‌کردند. از آب‌های گندیده در چاله‌های کثیف می‌نوشیدید و در ظرف‌های ناپاک پوستی غذا می‌خوردید و با ذلت و خواری روزگار می‌گذرانیدید. شما بودید که می‌ترسیدید دیگران شما را غارت کنند. خدای متعال بر شما منت گذاشت و شما را از همه بدبختی‌ها به واسطه پدر بزرگوارم، محمد (ص) نجات داد و برای ادامه حیات شما آن چنان رنج و زحمت کشید که همه گردنکش‌ها را از شما دور کرد و گرگان عرب و کسانی که اهل کتاب هستند و با کتاب آشنایی ندارند به سزای خود رسانید. در اینجا زهرای اطهر (س) با جمله کوتاهی که از قرآن کریم اقتباس کرده فرمود: هر گاه دشمنان آتش می‌افروختند خدای بزرگ با دست نیرومند خود آن را خاموش می‌نمود. ۲. و چون با شیطان صفتان برای نابودی شما هم پیمان می‌شدند و برای خود از مشرکان و منافقان مدد می‌گرفتند، پیامبر عالی‌قدر خود علی (ع) را به کام آنها می‌انداخت و با یک حمله مردانه آتش زبانه کشیده را خاموش می‌نمود. آری، علی (ع) بود که هیچ گاه از میدان جنگ بر نمی‌گشت مگر آنکه پنجه به روی دشمنان انداخته و آنان را به سیه‌روزی و بدبختی مبتلا می‌ساخت و آتش افروزان را با شمشیر آبدار خود نابود کرده آتش جنگ را خاموش می‌نمود؛ چه علی (ع) آن طور که باید در راه رضای خدا و اجرای اوامر او کوشا بود و با کدیمین و عرق جبین و نیروی مدد یافته از غیب جهان وظیفه خود را انجام می‌داد و با این عمل نزدیک‌ترین فرد به مقام مقدس نبی اکرم گردید و به منصب سیادت اولیا رسید. امیرالمؤمنین، علی (ع) همه همت خود را در نصیحت مسلمانان و افراد علاقه‌مند قرار داد و در این راه از هر کوششی دریغ نمود ولی شما - در همین حال - با یک دنیا امنیت و آرامش روزگار را با عیش و عشرت می‌گذرانیدید و انتظار می‌بردید که برای ما پیشامدهای ناگواری پیش آید. شما هر گاه احساس ضعف و سستی در لشکر اسلام می‌نمودید فوراً عقب‌گرد کرده و به گذشته زشت خود بر می‌گشتید و از جنگ و جهاد در راه خدا فرار می‌نمودید. پیامبر اکرم را خدا به بهشت برین منزلگاه همیشگی او که جایگاه انبیا و اصفیای الهی می‌باشد، برد. ناگهان

تمام عقده‌های درونی شما که از نفاق و حسد سرچشمه گرفته ظاهر شد و آثار دینداری و دوستی با خدا از چهره‌های تاریک شما زدوده گردید و آنچه تبه کاران در دل داشتند به زبان آوردند و مردمی که در گوشه و کنار بدون نام و نشان آرمیده بودند در اجتماع شما به نبوغ و فراست جلوه گری کردند و باطل گرایان نعره سر دادند و در میدان‌ها آنچه می‌توانستند فریاد کشیدند. همین که شیطان شما را آماده برای هر گونه جنایتی یافت شما را به نهضتی عظیم دعوت نمود و شما هم با کمال سهولت قیام علیه حق نمودید و بر مردان خدا خشم گرفتید. او دید تا چه حدی شما خشمگین هستید و در مقابل او امر الهی و گواهی او می‌ایستید و سر به مخالفت بر می‌دارید. راهی را که باید بپیمایید و خداوند برای شما آن راه را از همه جهات آراسته کرده بود نپیمودید و راه دیگری را ادامه دادید و از مکتبی که باید استفاده کنید بهره‌ای نبردید و معاهده‌ای که با پیامبر خدا در غدیر خم بسته بودید زود آن را از یاد بردید و رحلت رسول اکرم که دردی بسیار بزرگ بود نادیده انگاشتید. در صورتی که ناراحتی و جراحی که قلب‌ها را شکسته و انسان‌ها را متأثر ساخته هنوز التیام نیافته، بلکه بدن مقدس پیامبر اکرم (ص) هنوز دفن نشده بود که با سرعت و شتابزدگی به بزرگ‌ترین خیانت دست زدید. شما به این عنوان که «از فتنه باید دوری جست» خود را در ورطه هولناک فتنه گرفتار ساختید و در جهنم سوزانی که کفار را احاطه نموده جای گرفتید. از انسان دور است که دروغ را وسیله زندگی قرار دهد. شما را چه می‌شود که راستی را کنار می‌گذارید، به دروغ سخن می‌گویید. چه بسیار مردمی که به دروغ توسل جستند و هستی خود را از کف دادند. امروز کتاب خدا در دست شماست. همه دستورات قرآن ظاهر و آشکار است و احکام الهی درخشندگی خاصی دارد و پرچم‌های اسلام در اهتزاز و چیزهایی که باید مسلمان از آن چشم‌پوشد روشن و آنچه را باید فرمان برد، جملگی واضح و هویدا است. اما با تمام این شرایط و آگاهی‌ها، شما قرآن را پشت سر انداختید. آیا راستی چیزی در قرآن بود که شما آن را نمی‌پسندید؟ و به آن رغبت نشان نمی‌دادید؟ و یا بهتر از قرآن کتابی یافته‌اید که در بین شما می‌تواند حکومت کند؟ چه بسیار بد انتخابی ستمگران برای خود نمودند. ۳ آگاه باشید! هر کس جز اسلام دینی را بپذیرد هر گز از او پذیرفته نخواهد شد و روز قیامت از ستمکاران خسارت دیده به حساب می‌آید. ۴ ای مردم گمشده از راه باز مانده! به دنبال غضب خلافت و تشکیل حکومت با سرعتی که مهلتی در آن متصور نیست تا شتری را که سوار شده‌اید آرام بگیرد و با آرامش سوار خود را به منزل برساند، به برافروختن آتش دیگری دست یازیدید و انحراف جدیدی را مرتکب گشتید و به دنبال شیطان گمراه کننده‌ای که هر روز شما را به سوی می‌خواند به راه افتادید. شما در این فکر بودید که چراغ پر نور هدایت الهی را با این کردار زشت خود خاموش سازید و سنت‌ها و روش‌های پیامبر را از یاد ببرید. شما منافقینی هستید که آنچه در دل دارید غیر آن را بر زبان جاری می‌کنید. شما مانند کسی می‌مانید که در باطن می‌خواهد شیره حیات بخش را جرعه جرعه بنوشد. شما مانند کسی هستید که می‌خواهد به مردم آب آلوده بنوشاند. شما خود را در میان درختان انبوه به هم پیچیده و سبزی‌های به هم گره خورده پنهان می‌نمایید و از پیامبر و فرزندان او خود را دور نگه می‌دارید. ما خاندان رسالت در مقابل تمام ظلم‌ها و ستم‌های شما بردباری می‌کنیم و همه بد رفتاری‌ها و کج‌روی‌های شما را برای خدا تحمل می‌کنیم، مانند کسی که شمشیر در رگ‌های او فرو رفته و نیزه در اعماق دل او جای گرفته ما هم به چنین دردهای پی‌درپی جانسوزی می‌سوزیم و می‌سازیم و مدارا می‌نماییم. شما مردم از خدا بی‌خبر، نحله و هدیه پدرم را از من به زور گرفتید. شما امروز دست به جنایت جدیدی زده و بزرگ‌ترین خیانت را به اسلام روا داشتید و گمان می‌کنید که من از پدرم ارث نمی‌برم؟ آیا شما احکام جاهلیت را اجرا می‌نمایید و می‌پسندید که کسی بهتر از خدای حکیم بتواند حکم بکند، اگر این اجتماع خدا را باور داشته باشند! آیا شما نمی‌دانید من دختر پیامبرم؟ بلی، شما می‌دانید و چه خوب هم آشنا هستید و مانند خورشید درخشان که در آسمان جهان می‌تابد من هم اختر فروزانی هستم که در افق نبوت درخشندگی دارم و شما یان آگاه هستید که من دختر نبی اکرم اسلام هستم. وای بر شما! آه بر شما ای مسلمانان، من باید از ارث پدرم محروم بمانم و در محاکمه‌ای که انجام می‌گیرد مغلوب شوم؟ ای پسر ابوقحافه! خوب اندیشه کن. آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم نتوانم ارث ببرم؟ چه ظلم و ستم

بزرگی برای من روا داشته‌ای؟ آیا کتاب خدا را با توجه و از روی عمد پشت سر انداخته و احکام آن را ترک کرده‌ای؟ چه قرآن با کمال صراحت اعلام می‌دارد که: سلیمان پیامبر از داود پیامبر ارث برده است. ۵. و در داستان یحیی بن زکریا در قرآن آمده است که: خدا یا مرا ولی و فرزندی عنایت فرما که وارث من و آل یعقوب باشد. ۶. باز دختر رسول اکرم (ص) استدلال خود را در کتاب آسمانی دنبال کرده ارث خویش را مطالبه می‌نماید تا روشن شود که برای منافقان کتاب خدا و دستور نبی اکرم مطرح نیست. حضرتش در اینجا به این آیه استشهاد کردند که: ارحام و بستگان در ارث در یک درجه نیستند. بعضی آنها بر بعضی دیگر مقدم می‌باشند و من که خدا هستم به شما سفارش می‌کنم که ارث پسر را دو برابر ارث دختر قرار دهید. اگر کسی ثروت و خیری بر جای گذاشت باید به پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته‌ای وصیت کند. این حقی است که برای متقین معین شده. ۷. مردم! چه گمان می‌کنید؟ و با چه میزانی قضاوت می‌نمایید؟ آیا می‌پندارید که من سهم و نصیبی ندارم و از پدرم ارث نمی‌برم و بین من و پدرم خویشاوندی برقرار نیست؟ آیا خداوند شما را به آیه و دستوری اختصاص داده و پدرم را به دلیلی خارج نموده است؟ یا می‌گویید من و پدرم از دو ملت می‌باشیم و من مسلمان نیستم تا از پدر مسلمانم ارث ببرم؟ یا اینکه شما عقیده دارید که دانایتر از پدر و پسر عمومیم به خصوص و عموم قرآن هستید؟ ... چه خوب داوری است خدای متعال، و چه پیشوایی عالی قدری است محمد (ص)، و چه خوب قرارگاهی است قیامت. در چنین سرایی و با چنین وضعی کسانی که خطای خود را همراه دارند خسارت می‌بینند و دیگر ندامت و پشیمانی برای آنها سودی نخواهد داشت. دختر نبی اکرم (ص) روی خود را به سوی انصار نمود و با کمال شهامت اظهار داشت: ای جوانمردان و پاکدلان اسلام که مکتب اسلام را پاس می‌دارید، این چه سستی و خمودی است که در دفاع از اسلام و قانون مقدس الهی پیشه خود ساخته و در نهی از منکر و دفاع از حق مسلم دختر پیامبر (ص) سهل‌انگاری نموده و به مجامله و مسامحه می‌گذارید و دین خدا را ضعیف و راه تسلط ستمگران را باز می‌نمایید تا هر روز به نامی قانون الهی را تغییر دهند. آیا باور ندارید که پیامبر اکرم (ص) پدر من می‌باشد و با یک دنیا صمیمیت به ملت خود سفارش نموده که: فرد را باید در فرزندان او حفظ نمود. ای ملت مسلمان! چه زود دستورات اسلام را فراموش نمودید و احکام قرآن را تأویل و توجیه کردید. و با چه سرعتی نتیجه کار زشت خود را به صورت آشکار نشان دادید. در صورتی که شما قدرت داشتید که به کمک من برخیزید. در شما نیروی مقاومت و نگهداری از قانون الهی وجود داشت. ای مردم! در مقابل این منطق گویا آیا می‌گویید: محمد (ص) از دنیا رخت بربست و نوبت او تمام شد و مکتب اسلام تعطیل گشت. چه مرگ او مصیبتی عظیم به وجود آورد و سستی‌ها و ناکامی‌ها برای مردم مسلمان پیدا شد و پیوستگی‌ها و همبستگی‌ها همه از هم پاشیده شد و در اجتماع رخنه‌های وسیعی بین افراد و طوائف ایجاد گردید. جهانی با مرگ حضرتش تاریک شد و مردان خدا و اولیای الهی در مصیبت آن حضرت غمگین و مصیبت زده گشتند و خورشید و ماه به واسطه کسوف و خسوف نتوانستند نورافشانی کنند و عوالم وجود را در حیات یاری نمایند. ستارگان با عظمت فرو ریختند و آرزوها همه پایمال شد. کوه‌ها همه ریزش نمود و حقوق خاندان عصمت و حریم احکام الهی دستخوش اغراض هوسبازان گردید و احترام به مقام مقدس نبوت با مرگ حضرت ختمی مرتبت از بین رفت. به خدا سوگند، این بزرگ‌ترین مصیبتی است که بر بشر روی آورده و دنیا هرگز به چنین پیشامد سویی مبتلا نشده و نخواهد شد که امروز گریبان انسان‌ها را با این سرعت گرفته است! ... آگاه باشید، فرزندان اوس و خزرج که از قبیلهٔ قیله‌اید، شما در چه شرایطی قرار دارید؟ ارث مرا از بین می‌برند و در شکم گرسنگان خلافت هضم می‌شود و حال آنکه شما در تمامی مجالس و محافل و خانه‌ها مرا می‌بینید و صدای مرا می‌شنوید و ناله مرا گوش می‌دهید. شما دعوت مرا از هر سو دریافت می‌نمایید و از همه جهت بر اوضاع آگاهی دارید؛ اما ترتیب اثر نمی‌دهید. ای صاحبان قبیله! که نیروی بسیاری از لحاظ عدد و سلاح در اختیار دارید و با داشتن وسایل و تجهیزات جنگی کامل دعوت من به شما می‌رسد ولی شما جواب مثبت نمی‌دهید، ناله‌های مرا می‌شنوید ولی با کمال تأسف به یاریم بر نمی‌خیزید و اغاثة مرا نمی‌پذیرید. امری است بس عجیب؛ چرا که شما مردمی هستید که شهرت به نیکی و صلاح و دفاع از حق دارید! شما برگزیده حقیق و بهترین

مردمی هستید که برای خاندان پیغمبر(ص) انتخاب شده‌اید! شما با اعراب سرسخت به مبارزه برخاستید و مشقت و سختی و ناراحتی را تحمل نمودید و در مقابل دنیایی عرض اندام کردید و با شجاعان و زورمندان پنجه نرم نمودید. ما در تمام این رویدادها خشمگین نگشتیم در حالی که شما به وضع آشنا بودید و چیزی از شما پنهان نبود. پیوسته ما جریان را برای شما روشن می‌کردیم و دستورات لازم را می‌دادیم و شما هم امتثال می‌نمودید تا کار اسلام بالا گرفت و دین خدا در میان مردم رونقی بسزا پیدا کرد و بهره برداری شروع شد و فریاد مشرکین و مردم ضد خدا خاموش گردید و آتش پرشعله دروغ و خودپرستی فرو نشست و کفر و نفاق رونق خود از کف بداد و دیگر از دعوت بت پرستان صدایی به گوش نمی‌رسید. اینک، ای مردم مدال گرفته چرا خدمات خود را ضایع می‌کنید؟ وحیرت زده و سرگردانید؟ شما آنچه را که به دنیا اعلام می‌نمودید امروز پنهان می‌دارید و از آنچه اقدام کرده و در آن پیشرفتی حاصل نمودید رها کرده با خستگی به گوشه‌ای خزیده‌اید و از ایمانی که به خدا آورده‌اید دست برداشته و به کفر گراییده‌اید. ... مسلمانان باید بدانند اگر از ترس دشمن خدا را ترک کنند به نابودی و بدبختی دچار می‌شوند و اگر به خدا بپیوندند تمام نیروهای هستی نمی‌تواند موقعیت و شخصیت آنها را از بین ببرند. آری، می‌بینیم که برای همیشه در ذلت و بدبختی به سر می‌برید و از راه حق و حکومت اسلامی و رهبری امیرمؤمنان و اولاد گرامیش دوری می‌نمایید و به سستی و به خمودی روزگار می‌گذرانید و به لهو و لعب دل مشغولید. شما این آنچه را در این مدت به دست آورده‌اید به یکباره از دست داده و فرآورده‌های ایمانی خود را که در دل جای داده بودید به ناگاه از دل خالی کرده و به بدبختی و بیچارگی مبتلا گشته‌اید. آگاه باشید! من آنچه را که باید بگویم گفتم و خود آگاهم که دل‌های شما تا چه حدی پستی گرفته و چگونه قلوب شما نسبت به ما تغییر کرده است. آنگونه که هرگز به یاری من بر نخواهید خواست و سخن مرا پاسخ نخواهید داد زیرا می‌دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار. باید آشنای با خدا از حق دفاع کند تا در کنار رحمت حق جای گیرد. ولی چه کنم که این اندوه فراوان و این غصه‌های کشنده و این محرومیت‌های گوناگون دل فاطمه را به درد آورده است از این رو، این مطالب را برای اتمام حجت باز گو می‌کند. شما بشنوید ولی پشت سر می‌اندازید و توجهی مبذول نمی‌دارید و عار و ننگ را برای همیشه برای خود و قوم خویش ذخیره می‌کنید و غضب پروردگار و ننگ همیشگی را شعار خود می‌سازید تا در جهنم سوزان پروردگار که جان‌ها را می‌سوزاند و آب می‌کند گرفتار آید. بدانید که آنچه انجام می‌دهید در پیشگاه مقدس پروردگار است و خداوند آن را می‌بیند. من دختر پیامبری هستم که شما را از نافرمانی خدا ترسانیده و با کمال صراحت اعلام داشته که: من آمده‌ام که شما از عذابی که در پیش رو دارید بترسانم و بدانید هیچ کس نمی‌تواند از عکس العمل معصیت و گناه و نافرمانی حق نجات پیدا کند. من هم به شما اعلام می‌نمایم که شما آنچه می‌خواهید انجام دهید ما هم به وظیفه خود عمل می‌کنیم. بنابراین، هم من و هم شما در انتظار آینده خود می‌باشیم. پی نوشت‌ها:

* این خطبه در منابع مختلفی نقل شده است، هم در کتب عامه و هم در کتب خاصه، و از جمله هفت منبع زیر قابل توجه است:

شیخ طبرسی این خطبه را در احتجاج ذکر کرده است؛ علی بن عیسی اربلی در کتاب معروف کشف الغمه از کتاب صحیفه آن را نقل می‌کند؛ علامه مجلسی در بحارالانوار این خطبه را با اسناد متعددی ذکر کرده است؛ این خطبه در کتاب معانی الاخبار از مرحوم صدوق با سندی که در ذیل آمده از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر امام حسین (ع) نقل شده است؛ و باز در همان کتاب با سندی دیگر از امام علی بن ابی طالب (ع) نقل شده است؛ مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در امالی آورده است؛ ابن ابی الحدید عالم معروف سنی معتزلی نیز آن را در کتاب معروف خود شرح نهج البلاغه نقل می‌کند. ۱. سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۸. ۲. سوره مائده (۵)، آیه ۶۴. ۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۱. ۴. سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵. ۵. سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶. ۶. سوره مریم (۱۹)، آیه ۶. ۷. سوره انفال (۸)، آیه ۷۵.

همواره انتظار می کشم روز موعودی را که با خورشید خواهی آمد و نام تو را تمام درختان، گاه بهار زمزمه خواهند کرد. و تو ای آفتابی ترین! در این تکرار تاریکی بیار و از روشنی، از خوبی، از دانایی، از عشق، از ایمان و از امید برایمان بگو. اکنون که زبان از لب می ترسد و شب از روز، اشک در چشم‌ها یخ بسته و دست‌ها ملتسانه تو را می جویند و عدالت تو را طلب می کنند، اکنون که شامگاهان آغشته است به کلاغانی شب رنگ، به دنبال چشمان خورشیدی‌ات، ما دست به دعا برمی داریم و نرگس‌ها آمدنت را از نسیم می جویند. حضرت موعود! آیا کویر تشنه جانمان را به ضیافت پاک و روشن باران لطف دعوت نمی کنی؟! ای همیشه جاویدان! بیا که در این بن بست هر کوچه ای، دیده تری از پس دریچه ای تاریک، انتظار تو را می کشد. غروب‌های دلگیر جمعه‌های انتظار، صدای حزن‌انگیز دعای سمات را در بغض سرخ آسمان می پراکند و این لحظات ملکوتی مرا بیشتر و بیشتر مشتاق دیدار تو می نماید. ای مایه تسلی، ای دوست! اکنون که گاهواره زمین، سنگین و خوفناک، با لای لای ظلمت، با لای لای غم، زین سو به سوی دیگر می رود، طنین گام‌های روشن و وعده داده توست که پروانه‌های غمگین را دوباره آزادی و اشتیاق پریدن می بخشد و نخل‌های پریشان را نام تو، چون آفتاب، آغاز آشنایی با زندگی ست. بیا و سینه دردمند زمین را از درد و رنج آزاد گردان و عدل وعده داده شده را برایمان در هاله‌ای از نوری جاودان به ارمغان بیاور که دیدگان اشکبارمان را با تمام جمعه‌هایی که آمدند و تو نیامدی دخیل بسته ایم. دل‌مان گرفت از این همه ستم، از این همه غم. انتظار کی به سر می آید ای امام قائم و ای وجود دائم! * * * هر جمعه دست به دعا برمی داریم و دردمندان و از عمق جان از پروردگار جهان می خواهیم آمدنت را ای آفتاب تابنده مهربان! می دانم روزی خواهد آمد. در یکی از همین جمعه‌های دور یا نزدیک خواهی آمد با اسب سرخ در برابر خورشید و از مقابل من. بی صبرانه انتظار می کشم آمدنت را.

عطر بهشت

تشنگی او را به ستوه آورده بود. پاهایش توان رفتن نداشت. لرزش خفیفی که از ساعتی پیش بر جان‌ش نشسته بود، لحظه به لحظه بیشتر آزرده‌اش می ساخت. راه دور بود و بیابان دراز. از آب هم خبری نبود که نبود! به زحمت بدن نحیفش را که گمان می کرد کوهی سنگین، بی تابش کرده به جلو می راند. کم کم حس آشنا به سراغش آمد. حسی شبیه مُردن که بارها آزموده بود. راستی که پیرزنی چون او دلی برای بستن به دنیا نداشت که از کندن آن بیمناک باشد! چشم‌هایش را برهم گذاشت تا در این آخرین ساعت‌های بودن، دوباره خاطرات خود را مرور کند و از تکرار آنها سیراب گردد... از همان نخستین دیدار شیفته کودک خردسالی شده بود که پس از چند سال جدایی از مادر، اینک به آغوش پرمهر او بازگشته و حال هر سه راهی سفری که یک ماهه به یثرب بودند. مادر برای زیارت مزار شویش. کودک برای همراهی مادر. و او، برای این که دلش را مهیای منزلتی کند که شایسته‌اش خواهد گشت... نخل‌های بخشنده، کشتزارهای آباد و سرسبزی و طراوتی که خالصانه هدیه هر نگاه می شد، تصاویر شگفت‌انگیزی بودند که توجه کودک را به خود جلب می کرد. و او نیز از دیدن لذت و شوق و لبخندهای شادمانه کودک سر از پا نمی شناخت. حتی درد از دست دادن مادر و رنج دوباره یتیمی، میان اشک‌های سرخ کودک و شانه‌های سبز او به تساوی تقسیم شد. با این همه خاطره آن روز برای او چیزی دیگر بود... دست‌های کوچک کودک را در دست گرفته بود، چنان که گویی از جان‌ش نگه‌داری می کرد و می رفتند تا در کوچه پس‌کوچه‌های مدینه جلوه‌های زندگی را ببینند. چند تن از مردان یهود آنها را دیدند و به سویشان آمدند. چاره‌ای جز ایستادن نبود. یکی از مردان خیره به چهره کودک نگریست. و او آشکارا صدای بی‌تابی قلبش را می شنید. مرد جلوتر آمد. پرسید: نام این کودک چیست؟ زن پاسخ داد. مرد دوباره خیره شد. آنگاه نام پدر کودک را پرسید؛ زن پاسخ داد. مرد ماتش برد. رنگش پرید. دلش فرو ریخت. او نگران به حالت‌های مرد می نگریست. دقایقی گذشت. مرد گفت: این پسر، پیامبر این امت است. و این شهر محل هجرت است. و او سرآسیمه دست کودک را محکم تر فشرد و از آنجا دور

شدند... چشمانش را که گشود دلوی را پیش روی خویش دید که لبریز از جاری زلال آب بود. بی‌قرار از جای برخاست. پسران به این سو و آن سو نگریست. اما جز رد پای فرشتگان چیزی نیافت. عطر بهشت فضا را پر کرده بود... «ام ایمن» پیشانی روشنش را بر وسیع خاک نهاد و عاشقانه زمزمه کرد: سبحان‌الله! سبحان‌الله از عظمت نام و یاد پرمهر محمد(ص) که کوچک‌ترین ثمره عشق ورزیدن به او حیاتی دوباره است. دیگر به چیزی فکر نمی‌کرد. اما تابلوها دست‌بردار نبودند: آزادیش در خاندان پیامبر(ص)... ازدواجش با زید به درخواست پیامبر(ص)... به دنیا آمدن اُسامه که عزیز پیامبر(ص) بود... پرستاریش در جنگ‌ها که ستایش پیامبر(ص) را به همراه داشت... خدمت وفادارانه‌اش به دختر پیامبر(ص) که چندماهی بیشتر از شهادتش نمی‌گذشت... خروجش از شهر بی‌فاطمه پیامبر(ص)... گرفتاری امروزش در بیابان‌های میان مکه و مدینه پیامبر(ص)... و لطف بیکران خدای پیامبر(ص) به او ...

راز طول عمر

خدای تبارک و تعالی سه ویژگی از سه تن از پیامبران را در قائم ما جاری ساخته است: ولادت او را همچون ولادت حضرت موسی قرار داده است. غیبت او را همانند غیبت حضرت عیسی مقرر فرموده است. عمر طولانی او را چون عمر حضرت نوح قرار داده است. آنگاه به بنده صالح خود - حضرت خضر - عمر طولانی داده تا دلیل عمر او باشد. در روایات بسیاری که از حضرت رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، و امامان معصوم به ما رسیده؛ آمده است که در قائم آل محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله، سنتی از حضرت نوح هست و آن عمر طولانی آن حضرت است. روزی امام صادق، علیه‌السلام، یکی از اصحاب را مشاهده نمودند که از طول غیبت حضرت ولی عصر، عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، دچار شگفتی شده است. به همین مناسبت چنین فرمودند: خدای تبارک و تعالی سه ویژگی از سه تن از پیامبران را در قائم ما جاری ساخته است: ولادت او را همچون ولادت حضرت موسی قرار داده است. غیبت او را همانند غیبت حضرت عیسی مقرر فرموده است. عمر طولانی او را چون عمر حضرت نوح قرار داده است. آنگاه به بنده صالح خود - حضرت خضر - عمر طولانی داده تا دلیل عمر او باشد. در روایات بسیاری که از حضرت رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، و امامان معصوم به ما رسیده؛ آمده است که در قائم آل محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله، سنتی از حضرت نوح هست و آن عمر طولانی آن حضرت است. و در همه این روایات این نکته به صورت قطعی و تردید ناپذیر مطرح شده است. حتی یکبار امام صادق، علیه‌السلام، انکار منکران را تقیح نموده، چنین فرمودند: چرا نمی‌پذیرند که خداوند عمر صاحب این امر را طولانی گرداند، چنانکه عمر حضرت نوح، علیه‌السلام، را طولانی نموده بود؟ یکبار دیگر چنین فرمود: ولی خدا از عمر طولانی برخوردار خواهد بود. حضرت ابراهیم خلیل، علیه‌السلام، ۱۲۰ سال عمر کرد ولی به صورت جوان نیرومند سی‌ساله در میان مردم ظاهر می‌شد. قائم ما نیز به صورت جوانی نیرومند ظهور می‌کند، که مردم او را انکار می‌کنند. برای ما که پیرو فرمان پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، و امامان اهل بیت، علیهم‌السلام، هستیم هیچ‌یک از اینها جای شگفتی نیست، اما عمر طولانی چندین هزار ساله برای بندگان صالح خدا چون خضر و عیسی و برای بندگان ناشایستی چون شیطان و دخیال واقع شده است. اما در مورد اینکه به صورت جوان نیرومند ظاهر می‌شود، داستان‌های جالب‌تری هست: گفته می‌شود که «عزیر» با اهل بیت خود عازم سفر شد و همسرش حامله بود. عزیر در آن زمان پنجاه سال داشت، خدایش او را به مدت صد سال تمام میراند، آنگاه زنده ساخت و به صورت یک فرد پنجاه ساله به اهل بیت خود بازگشت، پسرش در حالیکه صد سال داشت، از او استقبال کرد!... آیا داستان عزیر، و استقبال پسر صد ساله از پدر پنجاه ساله شگفت‌انگیزتر است، یا عمر طولانی حضرت ولی عصر، علیه‌السلام؟! و شگفت‌انگیزتر از آن داستان «نصر بن دهمان» از قبیله غطفان است که ۱۹۰ سال زندگی کرده، سپس به صورت جوان شاداب و باطراوتی بازگشته و حیرت و تعجب معاصرین خود را برانگیخته است!!! داستان «نصر بن دهمان» به عنوان شگفت‌انگیزترین داستان عرب در منابع تاریخی آمده است. معروف است که خداوند به

زلیخا نیز جوانی و زیبایی‌اش را بازگردانید و حضرت یوسف، علیه‌السلام، با او ازدواج کرد! طول عمر حضرت مهدی، عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، در برابر شگفتی‌های جهان آفرینش چندان عجیب نیست، زیرا او حجت خداست. خدایش او را سالم و تندرست، با اعصابی نیرومند و نسوجی قوی و عضلاتی محکم آفریده است، و بدون یک عامل خارجی چون زهر و شمشیر، مرگ به سراغ او نخواهد آمد، چنانکه دیگر امامان معصوم نیز چنین بودند. حتی انسان عادی نیز پیش از آنکه یک اختلالی در نظام زندگی‌اش پدید آید و قسمتی از اندام‌هایش را از کار بیندازد از دنیا خارج نمی‌شود؟ ... به نقل از کتاب: روزگار رهایی (یوم الخلاص)، نوشته کامل سلیمان، ترجمه علی اکبر مهدی پور، صص ۲۴۴-۲۴۱.

پله‌های احساس

محمد ناصری ... به داخل حیاط که رفتیم، پیرمردی به کمک یک نوجوان یک «توپ پارچه سفید» را که شسته بود، روی زمین پهن کرده بود. آقای محرابی گفت که پیرمرد، این پارچه را به نیت کفن، با آب زمزم شسته است و حالا- زیر نور آفتاب خشک می‌کند. لحظه دیدار نزدیک بود. تپش قلبم تندتر شده بود. لحظاتی دیگر در مقابل مقدس‌ترین نقطه زمین می‌ایستادم؛ خانه خدای مهربان. از یکی از درهای خانه وارد شدیم. عده‌ای اشک‌ریزان و حیران در تکاپو بودند، سعی میان صفا و مروه را انجام می‌دادند. حالتی مثل دویدن داشتند، و ما به شتاب از میان آنها رد شدیم و به پله‌هایی رسیدیم که باید از آنها پایین می‌رفتیم. نام این پله‌ها را چه بگویم؟ پله‌های احساس! پله‌های فرو ریختن قلب‌ها، پله‌های فوران شور و عشق. پله‌های جوشیدن اشک. حالا که به این نقطه رسیدی حالت چطور است؟ ... هر کس به نوعی احساسات خود را بروز می‌دهد. یکی به خاک می‌افتد. یکی می‌گرید. یکی در حیرت فرو می‌رود، و یکی آرام آرام اشک می‌ریزد. همه اینها عزیز است، همه این حالت‌ها ناب است، خالص است. پروانه‌ها را می‌بینی که می‌چرخند. گرد حرم می‌چرخند. احرام‌پوشان، سفیدپوشان هر کدام با احساسات خاص خودشان، همگام و همراه می‌چرخند و می‌چرخند. آن قدر فرشته در فضای حرم فراوان است که از آسمان و زمین به تو الهام می‌شود. گوش جانت آنقدر حرف‌های خوب می‌شنود؛ راه چشمت آنقدر باز است و چشمه اشکت آنقدر می‌جوشد که احساس می‌کنی روی زمین نیستی. می‌خواهی با پروانه‌ها پرواز کنی. چشم‌هایت می‌خواهند از حدقه بیرون بیایند. چشم‌هایت می‌خواهند کعبه را ببلعند. چشم‌های خسته‌ات شستشو می‌شوند. آرام می‌گیرند. تسکین می‌یابند. اینجا در خانه خداست! مقابل در ایستاده‌ای. نمی‌دانی چه بگویی؟ - خدایا سلام! من هم آمدم. مرا هم آوردی! چقدر کلمه کم است، چقدر زبان کوتاه است. چه حرف‌هایی داری که بزنی، اما زبانت نمی‌چرخد، هی نگاه می‌کنی و می‌گیری. فقط نگاه است و بس! حرف نزن. به خودت ناراحتی نده! آرام بگیر. بچه گمشده‌ای پدرش را پیدا کرده است. - قبله من! از فرسنگ‌ها راه به کنارت آمده‌ام. می‌دانی که هر روز در پنج وعده از دورهای دور روبرویت می‌ایستادم. سجاده‌ام را پهن می‌کردم و مقابلت می‌ایستادم. اما رو به کدام ضلع تو، نمی‌دانم. چه رازها که هر روز با تو می‌گفتم. چه حرف‌ها در قنوتم با تو می‌زدم. چه چیزها که در سجده‌ام از تو می‌خواستم. حالا در کنارت هستم. حالا در چند قدمی من هستی. می‌خواهم در آغوش بگیرم. آنقدر تو را ببوسم، آنقدر روی سنگ‌های قشنگت اشک بریزم تا با آب چشمانم آنها را شستشو دهم. حالا- دیگر احساس می‌کنی وجودت لبریز شده است. هر چقدر ظرفیت داشتی، تکمیل است در تب و تاب می‌افتی. حالا دیگر برخیز و خود را به دریا بریز. به موج‌ها پیوندد. از خودت بزرگ‌تر شده‌ای. رود کوچکی هستی که برای زنده ماندن باید به دریا پیوندی، برخیز! بلند شو، برو و با خدا دست بده! به او بگو که آمده‌ای؟. توصیف زیارت خانه خدا، کعبه دل‌ها از زبان یک عاشق؛ به نقل از کتاب: جاپای ابراهیم.

روای صادق

السلام عليك يا فاطمة المعصومة، السلام عليك...» مرد دستش را از روی سینه برداشت و به سمت گنبد خم شد. کمی عقب رفت، سپس برگشت و به مسیرش ادامه داد، قدم هایش راتندتر بر می داشت، برف همه جا را پوشانده بود. یقه پالتوش را بالا آورد و دستانش را داخل جیب برد. با هر قدمی که بر می داشت، ردپای عمیقی در برف به جا می گذاشت، اضطراب امانش را بریده بود. در آن نیمه شب برفی حتی پرنده‌ای هم پر نمی زد. اما با این حال او دلش نمی خواست به خانه برگردد. فکری عذابش می داد. اگر در راه بماند چه؟ اگر گرفتار برف و سرما شوند چه؟ سرش را پایین آورد و به برفهای دست نخورده‌ای که زیر پایش له می شدند خیره شد، خانه‌ها زیر لحاف سفیدی کز کرده بودند، مقابل در خانه‌ای ایستاد. کلید را از جیبش در آورد و خیلی زود وارد خانه شد. آرام در رابست. با آنکه خیلی وقتی نمی شد که از خانه بیرون رفته بود، اما ردپایش کاملاً پر شده بود. با بی حوصلگی وارد اتاق شد. کنار بخاری نشست. جوراب‌های خیسش را روی آن گذاشت. پالتو اش را تکاند و گوشه‌ای انداخت. پیش خود فکر کرد: «خدا می داند که الآن آقای بافقی و بقیه کجا هستند؟ شاید، شاید...» سرش تیر کشید، دستش را روی پیشانی اش گذاشت و فشار داد. از جا بلند شد و شروع کرد به قدم زدن: «ای کاش امشب برف نمی آمد، یا دیشب که شب چهارشنبه بود برف می آمد!» چیزی روی سینه اش سنگینی می کرد. نشست و سرش را به دیوار تکیه داد. در همین افکار بود که زوزه در سکوت اتاق راشکست وزن آرام وارد شد. نزدیک مرد آمد. صدایش را پایین آورد و گفت: «سلام آسدمرتضی» مرد در روشنایی شعله بخاری، نگاهش را روی صورت زن نشان داد و گفت: «علیک سلام خانم، هنوز نخوابیدی؟» زن خم شد و صورتش را کنار بخاری آورد و گفت: «نه، دل تودلم نبود، گفتم نکند تو این هوا و آخر شبی، برای اتفاقی بیفتد.» و بعد ادامه داد، کجا رفتی حالا؟ حرم بودی؟ مرد جوراب‌ها را برگرداند و گفت: «نه بابا، رفتم خانه آقای بافقی» زن گفت: «چی شد، نرفته بودی؟» مرد گفت: «چرا، اهل و عیالش گفتند، نیست، من هم سریع رفتم سرمیدان میر.» زن حرفش را قطع کرد و گفت: «کجا؟ میدان میر، این همه راه، خب، آخرش چی شد؟» مرد نفس عمیقی کشید و ادامه داد «کاش لااقل پیدایشان کرده بودم. هیچی دیگه، هم آقای بافقی و هم چندتا از طلبه‌ها باهم رفته بودند» بعد صدایش را پایین تر آورد و زیر لب گفت: «انگار نه انگار هوا خراب است. شب برفی و مهتابی فرق نمی کند» و بعد سکوت کرد. زن به چهره مضطرب و گرفته مرد خیره شد و پرسید: «خب، کمی دنبالشان می رفتی، شاید به آنها می رسیدی» مرد بلافاصله گفت: «نه، فایده ای نداشت، سرمیدان کمی ایستادم، اطراف را دقیق نگاه کردم، شاید ردی، چیزی پیدا کنم. اما اوستا نانا که سرمیدان نانویی دارد مرا دید و حال و احوال کردیم، گفت: «خیلی وقت است که رفته اند» اگر من هم می رفتم خودم سرگردان کولاک و برف می شدم.» زن جوراب را از روی بخاری برداشت و شروع کرد به تا کردن آنها و گفت: «آسدمرتضی، مگر آنها کی راه افتاده بودند، تازه در برف و سرما نمی توانستند زود به مسجد برسند، شاید پیدایشان می کردی؟» مرد سرش را به دیوار تکیه داد و گفت: «نه خانم، دل من بیشتر از شما شور می زند، گفتم که خواستم بروم، ولی اوستا نانا گفت که: «حتماً تا الان به جمکران هم رسیده اند رو این حساب نفتم.» و بعد ابروهایش را درهم کشید و کمی صدایش را بلند کرد و گفت: «همه ناراحتی ام اینست که حداقل مسجد هم چنان ساختمان درست و حسابی ندارد، حتی تا خود ده جمکران هم راه زیادی است.» زن آهی کشید و از جا بلند شد، جوراب را روی تاقچه بالای سرش گذاشت و گفت: «فکر و خیال هم که کاری را درست نمی کند، دعا می کنیم، ان شاء الله اتفاقی نمی افتد. دیر وقت است، شما بگیر استراحت کن، تا فردا بینم چی می شود.» سیدمرتضی نگاهش را از زن برگرداند و گفت: «نمی دانم، خدا کند اتفاقی نیفتد، تا اون شب پنج شنبه که رفتم حتی یک خادم هم نداشت.» و از جا برخاست و زن را تا دم در همراهی کرد و گفت: «شما بفرمایید بخوابید، من هم سعی می کنم بخوابم.» زن لبخندی زد و پشت سرش در را بست. آسدمرتضی برگشت و کنار بخاری کز کرد. اشک، بی اختیار از چشمش فرو می چکید، زانوها را در بغل گرفت، کم کم صبح نزدیک می شد و پلک‌های او نیز سرانجام روی هم افتاد. محوطه اتاق را نور عجیبی پر کرده بود. نور شعله‌ها دیگر به چشم نمی آمد. بوی معطر و خوش، روح را صفا می داد. سیدمرتضی، دستانش را به پشت گره زده بود و تند تند قدم بر می داشت،

قلبش می‌خواست از سینه بیرون بزند. ناگهان صدای آشنا و مهربانی، او را به اسم صدا زد: سیدمرتضی! قلبش سوخت، بسرعت رویش را برگرداند، ناگهان به خود آمد، مات و مبهوت به نور سبز زیبایی که روبرویش بود خیره شد، صدا در ذهنش تداعی می‌شد، سید مرتضی... صدا ادامه پیدا کرد، چرا ناراحتی؟ لبخند خشکی روی لبانش نقش بست. چشمانش روشن شد. خیلی زود شناخت. گفت: «برای آقای بافقی ناراحتم.» انگشتانش را مالید و ادامه داد: «سروش راه افتادند به سمت مسجد جمکران. آن‌هم در این وضع هوا، نگرانم، می‌ترسم اتفاق بدی برایشان بیفتد.» و جواب شنید: «سیدمرتضی! فکر می‌کنی که ما از حاج شیخ دوریم؟» قلبش آرام شد. و ادامه داد: «همین الآن به مسجد رفته بودم. وسایل استراحت او و همراهانش را فراهم کردم.» سید مرتضی از ته دل لبخند زد و به نور خیره شد، صدایش همچنان در گوشش طنین انداز بود. پلک‌ها را فشار داد و آرام باز کرد. قطره اشکی از زیر پلک‌ها بیرون پرید. همه جا تاریک بود. شعله بخاری، عجیب چشم را می‌زد. کمی چابه جا شد، دلش می‌خواست فریاد بزند. حرف‌هایی که در خواب شنیده بود، او را شادمان می‌ساخت. یک مرتبه بلند شد، تصمیم گرفت تا زن را از خوابی که دیده بود آگاه کند. هنوز از اتاق بیرون نرفته بود که در باز شد و زن با پتویی که در دست داشت وارد شد. پتو را کنار آسدم مرتضی گذاشت و آرام لبخند زد و گفت: «چیزی شده آقا سید! خیلی خوشحالی، داشتی کجا می‌رفتی؟» آسدم مرتضی دست زن را گرفت و همان‌جا کنار خود نشانید. پچ پچ مرد سکوت اتاق را می‌شکست و کم کم لبخند روی لب‌های زن جا گرفت ??? ... آسیدمرتضی، دست‌هایش را روی شانه طلبه زد و گفت: «به سلام علیکم مرد مؤمن.» طلبه لبخندی زد و گفت: «سلام از ماست آقا سید، حالتان خوب است ان شاء الله؟» سید نان راجا به جا کرد و گفت: «الحمدلله شما چطوری؟ با درس و کلاس چه می‌کنی؟» طلبه گفت: «ما هم شکر خدا خوبیم، درس هم می‌خوانیم دیگر» آسدم مرتضی، نان را به سمت طلبه جلو کشید و گفت: «بفرما، نان داغ» طلبه به نان‌ها نگاهی انداخت و تشکر کرد. سید مرتضی اصرار کرد و در این هنگام طلبه تکه‌ای از نان را جدا کرد و بوسید. درحالی که آن را در جیب می‌گذاشت، گفت: «خیلی ممنون سید جان. این هم محض تبرک.» آسیدمرتضی خنده اش را فرو خورد و گفت: «خب، قبول باشه، دیشب هم که جمکران بودید، چی شد، خوش گذشت تو برف و سرما؟» طلبه خندید و گفت: «چی شد راستی، چرا شما تشریف نیاوردید؟ اتفاقاً ما کمی منتظران شدیم، بعد گفتیم، شاید خودتان رفتید، چون به هر حال ما هر بار در مسجد همدیگر را می‌بینیم...» و لبخندی معنی‌دار زد و گفت: «به هر حال، خیلی خوب بود. جای شما بسیار خالی بود. خوش گذشت.» سید مرتضی گفت: «خوش به سعادتتان، من لیاقت نداشتم. گفتم تو این برف و سرما، حتماً آقای بافقی نمی‌رود.» طلبه قدم‌هایش را آهسته‌تر برداشت و گفت: «نه، اتفاقاً ما چند روز قبل، یعنی من و چند تای دیگر از طلبه‌ها، به آقای بافقی گفته بودیم که شب پنج شنبه می‌خواهیم به جمکران برویم و باهم قرار گذاشتیم و به خاطر همین از سرمیدان میر، باهم به سوی مسجد حرکت کردیم.» آسید مرتضی نگاهش را روی چشم‌های طلبه نگاه داشت و گفت: «تو این برف و سرما، مشکل نبود، چطور رفتید؟ راه را گم نکردید؟» طلبه گفت: «راستش را بخواهید، نه» و بعد سرش را پایین انداخت و با لبخند ادامه داد، «نمی‌دانم خیلی معنویتان بالا رفته بود و شوق رسیدن به مسجد را داشتیم یا عنایت و توجه حضرت ولی عصر(عج) بود، طوری که انگار نه انگار برف آمده، زمین خشک بود، خیلی زود و راحت رسیدیم جمکران.» آسیدمرتضی که دقیقاً به حرف‌هایش گوش می‌داد، یک دفعه قلبش تیر کشید، آب دهانش را به سختی فرو داد و گفت: «پس بگو، شما آنجا صفا می‌کردید و من اینجا دلم مثل سیروسر که می‌جوشید که نکند اتفاقی بیفتد.» و ساکت شد. منتظر بود تا هر چه زودتر طلبه چیزی یا عنایتی را تعریف کند تا او از رؤیای صادقه‌ای که دیده بود مطمئن شود. طلبه گفت: «سید جان، شما هم خودتان راعذاب نمی‌دادی، توکل می‌کردی به خدا.» طلبه ادامه داد: «اتفاقاً جایمان خیلی هم گرم و خوب بود. گرمی و آتش و لحاف هم داشتیم.» آسدم مرتضی برف‌ها را زیر پایش فشرد و گفت: «به‌به، تعریف کن ببینم، خودتان لحاف و این چیزها را برده بودید؟» طلبه گفت: «نه، آقا سید، ما خودمان هم که راه افتادیم، وقتی آن‌همه برف را دیدیم، مطمئن نبودیم که بتوانیم به مسجد برسیم. ولی خب، آقای بافقی، خدائیش، خیلی ایمان قوی دارد. دلش خیلی قرص و

محکم بود. مثل هر دفعه راه افتاد. ما فقط امیدمان به خدا بود و اینکه حضرت ولی عصر (عج)، مارا می بیند، خودش هم کمکمان می کند. «آسدمرتضی، دستش را زیر نان برد تا گرم کند و بعد گفت: «بینم نکند حضرت را دیدید، هان؟ لحاف و آتش رانگفتی بالاخره از کجا آوردید؟» طلبه گفت: «ای بابا، تا کجا پیش رفتی، بگذار از اینجا برایت بگویم، وقتی رسیدیم مسجد، خیلی سرما به ما فشار آورده بود. زانوهایمان را بغل گرفته بودیم گوشه‌ای کز کردیم. اما خیلی وقتی نگذشته بود که دیدیم سید بزرگوار ی وارد مسجد شد، خیلی هم زیبا بود، همچنین چهارشانه! ما فکر کردیم می خواهد کنار ما بنشیند اما، همان جا ایستاد و به آقای بافقی گفت: «می خواهید برایتان کرسی و لحاف و آتش بیاورم؟» بعدش آقای بافقی گفت: «اختیار با شماست.» من و چند نفر دیگر، همین طور مات و مبهوت مانده بودیم. از کجا می خواهد بیاورد، اما همین که آن سید از مسجد بیرون رفت حدود دو، سه دقیقه بعد دوباره برگشت، سیدجان با دست پر، باورت می شود؟» آسیدمرتضی به یاد رؤیای صادقانه‌ای که دیده بود افتاد، طلبه ادامه داد: «خیلی تعجب کردیم، حداقل اگر می خواست از ده جمکران هم این وسایل را بیاورد در آن برف و یخ، خیلی طول می کشید. آن طرف‌ها هم که خانه و چیزی وجود نداشت. هیچی دیگر، این طوری شد که ما گرم و نرم شدیم، خلاصه، جایتان خالی بود.» طلبه ساکت شد و به برف‌های زیرپایش خیره ماند. آسید مرتضی سکوت را شکست و گفت: «پس وسایل برایتان فراهم شد، خب، کی آنها را برگرداند به صاحبش؟» طلبه ریشخندی زد و گفت: «چی شده، خبری بوده، خیلی رو مسائل دیشب دقیق شدی؟» آسید مرتضی لبخند زد و چیزی نگفت، و او ادامه داد: ما آنها را گذاشتیم و آمدیم، راستش وقتی آن برادر سید، می خواست از مسجد بیرون برود، یکی از همراهان گفت: «ما صبح زود می خواهیم برویم قم، این چیزها را به کی تحویل بدهیم؟ او هم خیلی با اطمینان گفت: «هر کسی آورده خودش هم می برد، ما هم فکر کردیم شاید صبح زود دنبالشان می آید، اما چون خبری نشد، ما آنها را گوشه مسجد گذاشتیم و آمدیم» و لبخند زد و گفت: «این هم سفرنامه جمکران از سیرتا پیاز.» آسید مرتضی، با پشت دست قطرات اشکش را پاک کرد و گفت: «عجب! آنکه آورده خودش می برد.» طلبه ابروهایش را درهم کشید و به چشم‌های اشک آلود سید خیره شد و گفت: «چی شده، حالتان خوش نیست؟» سید لبخند زد و گفت: «نه، از حال خوش زیاد است» و ادامه داد: «یعنی جدی نشناختی؟» طلبه با تعجب سر جایش ایستاد و پرسید: «چه کسی را؟» سرش را پایین انداخت و به فکر فرو رفت. آسید مرتضی، هق هق گریه کرد و گفت: «سید که بود، معجزه هم که داشت، نشانه‌های او را...» و در این هنگام گریه اش بیشتر شد و دیگر نتوانست ادامه دهد، طلبه شروع به گریستن کرد و با صدای بریده‌ای رو به آسدمرتضی گفت: «یعنی آن سید بزرگوار، خود حضرت... آقای حسینی، آقا سید یعنی، یعنی...» آسید مرتضی در حالی که به شدت می گریست، گفت: «دیشب تا صبح بیدار بودم، سحر هنگام، مقداری خواب مرا ربود و آنچه که تو امروز به من گفتی، دیشب به من گفته شده بود. در عالم رؤیا دیدم که...» نان داغ سرد شده بود و دانه‌های برف یکی پس از دیگری روی پلک‌های آسید مرتضی حسینی می نشستند؟. بر گرفته از کتاب: مسجد جمکران.

پرسش شما، پاسخ موعود

یکی از مخاطبان محترم مجله، سرکار خانم مریم صمصام شریعت از اصفهان این پرسش را برای ما ارسال کرده‌اند که: در روایت منقول از شیعه و سنی شنیده‌ایم: «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات میتة الجاهلیة؛ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.» منظور از این شناخت و معرفت چیست و چگونه حاصل می شود؟ به دلیل اهمیت حیاتی و غیرقابل انکاری که شناخت امام و به خصوص امام زمان (عج) یعنی رهبر و الگوی زمان و تنها عامل پیوند ما با خداوند دارد، پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. ۱ آنچه که از روایت فوق برداشت می شود این است که نشناختن امام زمان خود به معنی عدم ارتباط با امام است و عدم ارتباط با امام یعنی قطع پیوند هدایت با خداوند و این همان مرگ جاهلیت و خروج از دین و گمراهی است و امام صادق (ع) در جواب سؤال از چگونگی از معنای جاهلیت فرمودند: منظور از

آن جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است. ۲. پس چنان معرفت و شناختی از امام زمان (عج) باید حاصل شود که ما را از مرگ جاهلیت نجات بخشد و بنابر روایات رسیده از ائمه اطهار (ع) بدون تردید مقصود از معرفتی (شناختی) که امامان (ع) ما را به تحصیل آن امر فرموده‌اند شناخت آن حضرت چنان که هست می‌باشد، به گونه‌ای که سبب سالم ماندن از شبهه‌های ملحدان گردد و مایه نجات از گمراه ساختن گمراه‌کنندگان شود و چنین شناختی دو وجه دارد: ۱. شناخت شخص امام (ع) به نام و نسب (شناخت اسمی) ۲. شناخت صفات و ویژگی‌ها و مقامات امام (ع) (شناخت رسمی) و به دست آوردن این دو شناخت از اهم واجبات است چنانچه امام صادق (ع) فرمودند: نشانه را بشناس... چون اگر نشانه را شناختی، دیگر پس از هدایت شدن گمراه نخواهی شد و به فریب کاران تمایلی نخواهی یافت. ۳. شاهد بر این مطالب روایاتی است که ائمه اطهار (ع) به ذکر علامت‌ها و صفات و ویژگی‌های حضرت حجت (عج) می‌پردازد و در آنها توصیف نشانه‌ها و علائم ظهور و ویژگی‌های عصر ظهور بیان گردیده است. البته معرفت به نعت و صفت مرتبه بالاتری از معرفت اسم است در این معرفت ما امام را تنها از روی اسم و خصوصیات ظاهری بیان شده نمی‌شناسیم بلکه به یک سلسله ویژگی‌ها و کمالات باطنی شناخت پیدا می‌کنیم چنین معرفتی از طریق شنیدن اوصاف و کمالات و مقامات امام (ع) حاصل می‌شود. چنانچه آن حضرت (ع) در بیان وجوب معرفت پروردگار و فرستادگان او فرموده‌اند: «... و بعد از آن معرفت (معرفت پروردگار، رسول و اقرار به پیامبری او) معرفت امامی است به نعت و صفت و نامش، که در حال سختی و راحتی به او اقتدا می‌نماییم. و کمترین درجه شناخت امام آن است که دانسته شود او همتای پیامبر (ص) است به جز در مقام نبوت. و امام وارث پیامبر (ص) است و اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا (ص) و تسلیم بودن به او در همه امور و مراجعه کامل به او و پذیرش گفته او از مراتب شناخت می‌باشد.» ۴. پس بنابر روایت فوق، معرفت واجب شده از طرف پیامبر (ص) درجه‌ای بالاتر از معرفت به اسم و رسم است و آن معرفت و تصمیم قلبی است که اگر کسی آن را نداشته باشد به مرگ جاهلیت می‌رسد. اهل بیت (ع) تعریفی که از معرفت ارائه داده‌اند این است که معرفت همان فهم و شناخت روایات می‌باشد. ۵. چنانچه این تعریف خود میزانی است برای تشخیص معرفت صحیح به طوری که در هر باب احادیث مربوط با آن باب معیار صحیح معرفت می‌باشد مثلاً در بحث خداشناسی میزان صحت و یا عدم صحت معرفت خدا روایاتی است که در این خصوص وارد شده است. آنچه از روایات استفاده می‌شود این است که خداوند متعال است که معرفتی را به بندگان خدا عطا می‌کند و نقش انسان در تحقق آن فقط قبول و یا رد آن معرفت عطا شده می‌باشد. پس می‌توان گفت معرفت امام (ع) به لطف و عنایت خداوند است که بنده باید از او درخواست کند و بخواهد تا شامل چنین فضلی شود. و تحقق این امر (معرفت امام زمان (ع)) در زمان غیبت از راه تسلیم نسبت به احادیث ائمه (ع) و تقید به مراجعه به روایات در همه مسائل اعم از اعتقادی، اخلاقی و عملی امکان‌پذیر است. پس معرفت یک امر اکتسابی نیست که انسان با انجام دادن یک سری افعالی به آن دست یابد بلکه معرفت یک امر عنایتی است که از طرف خداوند به بندگان عطا می‌شود و انسان باید زمینه این عنایت را در خود ایجاد نماید. البته برای طلب معرفت امام عصر و سبب از طرف خداوند قرار داده شده است که انسان با توجه به آنها می‌تواند به نتیجه و مقصود خود برسد. بعضی از این اسباب و وسایل عبارتند از: ۱. طلب و درخواست از خداوند متعال (دعا) ۲. توسل پیدا کردن به ائمه برای طلب معرفت ۳. پناه بردن به وجود مقدس امام زمان (عج) و طلب معرفت و یاری ایشان در این راه ۴. تفکر و تدبر در کلمات نورانی اهل بیت درباره آن بزرگوار (تفقه) ۵. تسلیم و گردن نهادن به ولایت امام عصر (عج) ۶. مطالعه معجزات و عنایات خاصی که به دست امامان عزیز و مهربان واقع شده. معرفت صحیح امام عصاره و نتیجه شناخت دین و فهم صحیح روایات و تسلیم در مقابل آن است. شناخت صحیح امام (ع) آثاری دارد که قلب شناسا را پر از محبت می‌کند و قلبی که مملو از محبت امام زمان (ع) شد همه حالاتش بر اساس آن شکل می‌گیرد و اعمال او متناسب به میزان محبت قلبی‌اش روح و ارزش پیدا می‌کند و چنین محبتی است که باعث می‌شود که انسان در همه احوال به یاد امام زمانش باشد و از یاد او غافل نگردد و او را به انتظار فرج مولایش می‌نشانند تا جایکه وظیفه خود می‌داند که برای رفع غم و

غریبی آن حضرت تلاش کند و دست به دعا بردارد. پی‌نوشت‌ها: * تنظیم از: مریم صمصام شریعت، از اصفهان. ۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۶۸. ۲. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۷. ۳. همان، ج ۱. ۴. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۴۰. ۵. مجلسی، همان، ج ۲، ص ۱۸۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲

(۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبها: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

